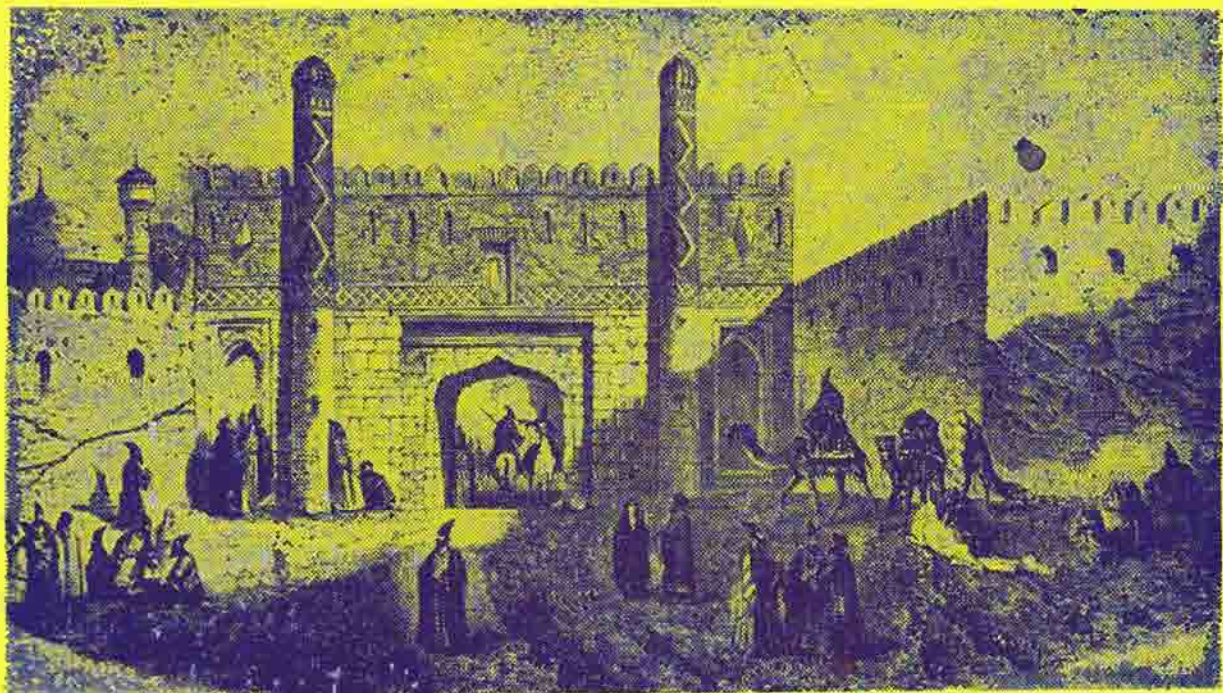


تبریز قدیم

از قدیم ترین ایام تا کنون



منصور خانلو

« تبریز قدیم »

سرگذشت تبریز
از قدیمترین ایام تا کنون

منصور خانلو



مؤسسه انتشارات تلاش
تبریز - چهارراه شریعتی بازار ارک

شناسنامه کتاب

- تبریز قدیم
- منصور خانلو
- چاپ دوم، پائیز ۱۳۶۶
- چاپ افست
- تیراژ
- حق چاپ محفوظ

تقدیم به دامنه‌های کوه « عینالی » - محله‌های
دوران کودکی :

سیلاب ملازینال ، سیلاب قوشخانه ، پشت باغ امیر ،
لوطی ابراهیم ، آقا جان آباد و باقر آباد

« بنام خدا »

تصویر آذربایجان در آئینه تاریخ

داوریهای گوناگون

الف :

در اواخر قرن چهارم قبل از میلاد ، دولت ایران در حال سقوط و انحطاط بود . اسکندر مقدونی این دولت را زیر ضربات لشکریان خود قرار داد . در این مبارزه ، « آتروپات » حاکم قسمت شمالی سرزمین « میدی یا » بخشی از لشکریان میدی یایی را رهبری نموده و از دولت ایران حمایت می کرد .

اسکندر مقدونی پس از پیروزی ، آتروپات را حاکم این ولایت کرد و این سرزمین بعدها میدی یا ، آتروپاته یا ، و آتروپاتنا نام گرفت . در علم تاریخ میان اسامی مختلفی که آذربایجان قبلاً با آن نامها نامیده می شد ، « آتروپاتنا » از همه قدیمی تر است . بعدها ایرانیان این سرزمین را « آذرآبادگان » و ارامنه آن را « آتروپاته کان » و اعراب « آذربایجان » نامیدند . این واژه به مفهوم « محافظ سرزمین آتش » می باشد ، و خود این امر ، آتش پرستی آذربایجانیان قدیم را به وضوح می رساند .

بعد از مرگ اسکندر و انهدام دولت او ، آتروپات به استقلال رسید . یکی از جغرافی دانان یونان قدیم می نویسد : « آتروپات که به پادشاهی رسیده بود ، با شجاعت و شهامت ، سرزمینش را مستقل ساخت . »

آتروپاتنا ، بطور کلی در داخل خاك جنوبی آذربایجان بود که سرحدات شمالی آن به رود ارس منتهی می گشت. اقامتگاه حاکمان آتروپات شهر « کازاکا » بود که در سواحل جنوب شرقی دریاچه ارومیه قرار داشت . لشکر آتروپاتنا شامل چهل هزار پیاده و ده هزار سواره بود. در اواخر قرن سوم قبل از میلاد، مهاجمین وارد خاك آتروپات شدند ، ولی با مقاومت شدید مردم شهرها مواجه شده و مجبور به عقب نشینی گردیدند .

دولت آتروپاتنا تا سال ۱۵۰ قبل از میلاد استقرار و دوام یافت و در زمان شکوفائی و اقتدار خود ، از نظر اقتصادی بسیار نیرومند بود . از اینجا اموال و ثروتهای سرشاری به هندوستان و بابلستان صادر می شد .

آتروپاتنا با « ایبری » (قسمتی از گرجستان قدیم) و ارمنستان نیز مناسبات تجاری داشته و با آنها قراردادهای صلح و دوستی بسته بود . قبایل مختلفی که در سرزمین آتروپات می زیستند ، تحت سیاست یکپارچه خویش ، بسیار نیرومند گشته و بتدریج بین همسایگان نزدیک ، سرزمینی بنام آتروپاتنا وحدت یافت .

در روند تکاملی تاریخ ، زبان مردم آتروپاتنا شکل و تکامل یافت ، و گمان می رود که زبان فعلی « طالشی » ، نزدیکی خاصی با زبان آتروپاتی دارد .

ب .

آذربایجان در زمان هخامنشیان بنام « ماد » نامیده می شد ، و این نامی است که طبق سنگ نوشته های موجود ، داریوش اول به آن داده بود . حال چطور شد که ملا به آذربایگان که معرب آن ، آذربایجان است تبدیل گردیده ، نظریه و گفتار محققین و مورخین ، سیاحان و فرهنگ نویسان در این مورد مختلف است . بعضی از مورخین یونانی و غیره می نویسند :

در زمان سلطنت داریوش سوم ، والی این کشور (ماد کوچک) ، آتروپات نامی بود. پس از شکست داریوش سوم از اسکندر ، آتروپات از طرفداران اسکندر

شد و بر حکومت ماد کوچک باقی مانده ، دخترش را به « پردیکاس » که بعد از اسکندر نایب السلطنه شد ، داد . و به این ترتیب ، حکومت آنجا را ، همچنان به عهده داشت . توقف طولانی آتروپات در این سرزمین ، اقتدا او را زیاد کرد تا جایی که آذربایجان پناهگاه مذهب زرتشت و تکیه گاه ایرانیت در برابر یونانیت گردید .

مورخین ایرانی و یونانی ، این سرزمین را ماد کوچک نامیده و از زمان اسکندر به بعد ، به مناسبت نام والی آنجا ، آن را آتروپات یا آتروپاتین و در زمان ساسانیان ، آذرآپاتگان نوشته اند ، و بعداً به نامهای آذربایگان و آذربایجان معروف شده است .

باز گویند : « مردی آذر نام در عهد شاپور ذوالاكتاف در آذربایجان دعوی پیغمبری کرد و اهل آن ولایت متابع او شدند . آذرآپاتگان را بدو باز خوانند . » « هرمان کوتشمید » در کتاب « تاریخ ایران با همسایگانش » می نویسد : ساتراپ نشینهای علیای تحت سلطه اسکندر ظاهراً چهارده تا بوده اند ، بنامهای پارسه - پاراثینکین (ناحیه ای از بختیاری ، به احتمال زیاد ، فریدن امروزی) ، کرمانیه (کرمان) ، ماد (آذربایجان) ، طبرستان (یا سرزمین ماردیها) ، پارت یا هرکانیه (حدود گرگان) ، باکتریه (باختریها یا بلخ و مرو) . آره نیا حدود هرات یا (زرننگ و سیستان) ، گدروزیه یا سرزمین اریتها (بامکران و بلوچستان فعلی قابل تطبیق است) . آراخو (آراخوزیه) در ایالت کابل فعلی ، و تا آخر...

در مورد انتصابات جدید ، اسکندر بیشتر ایرانیان را به کار می گماشت ، به غیر از ساتراپهای هندوستان که همه مقدونی بودند ، این کار بهترین تمهید بود تا مفلوین را به حکومت عادت بدهند .

اما در تغییر و تبدیلهای بعدی ، اغلب مقدونیها جای ایرانیان را گرفتند . به هنگام مرگ اسکندر ، دیگر تنها سه ساتراپ نشین را در قلمک ایرانیان می بینیم ، یعنی ناحیه ماد (آنطور که حوادث نشان می دهد ، راندن فرمانروایش بنام آتروپاتیس

از آن ناحیه ، چندان کار سهلی نبوده است) .

در سال ۳۲۲ قبل از میلاد قرار شد مهم‌ترین ایالت ایران یعنی ماد را به مرد مورد اطمینانی بپردازند . آن را به « پتوی » پسر « کراتواس » دادند و قسمت شمال غربی را از آن مجزا کردند . زیرا نمی‌خواستند یا احتمالاً نمی‌توانستند ساتراپ آن دیار ، آتروپاتیس را که در سال ۳۱۸ از طرف اسکندر به آن سمت منصوب شده بود و ضمناً پدرزن پردیکاس نیز بود ، عزل کنند .

هنگامی که در سال ۳۲۱ قبل از میلاد پس از مرگ پردیکاس ، باردیگر ایالات را تقسیم کردند، تصرف ماد را از جانب « پتوی » تا دروازه‌های خرز تأیید نمودند ، اما از ماد کوچک ذکری به میان نیاوردند و آن را به سکوت گذرانندند . این ناحیه در حقیقت ، دیگر در آن روزگار از متعلقات مملکت محسوب نمی‌شد . آتروپاتیس بدین ترتیب بنیانگذار مملکت کوچک جدیدی شده بود که از آن زمان به بعد همواره بنام خود او خوانده می‌شد . هرچند که این ناحیه هرگز اهمیت درجه اولی کسب نکرد ، اما باز چون نخستین حکومت جدید الناسیس محلی در قلمرو حکومت اسکندر است، و اولین نشانه عکس‌العمل ایران در مقابل یونانیان بشمار می‌رود ، حائز اهمیت فراوانی است .

برای اثبات نفوذی که آتروپاتیس در ناحیه شمال غربی داشت ، ذکر این مطلب کافی است که در جنگ « کوکمل » (جنگ کوکمل در اول اکتبر ۳۳۱ قبل از میلاد نزدیک خرابه‌های نینوا پایتخت قدیم آشوری‌ها کنار رود فرات بین اسکندر و داریوش سوم روی داد که به شکست داریوش سوم انجامید) کادوسیه ، آلبانها و سکاها از ملازمان او بودند .

« ابوعون اسحق ابن علی » در زیج خود گفته است: آذربایجان از اقلیم خامس و طولش ۷۳ درجه و سه دقیقه و عرضش ۴۰ درجه است .

این مقنع گوید: آذربایجان به اسم « آذر بن ایران بن اسود بن صام بن نوح » نامیده شده و بقول بعضی، به اسم « آذر باد بن بیور اسپ » موسوم گردیده . بعضی

گفته‌اند: آذر به لغت پهلوی آتش را گویند و بایگان به معنی حافظ و خزانه است. در این صورت به معنی آتشکده و نگهدارنده آتش است و این، قریب به صحت است. زیرا که در نواحی آذربایجان آتشکده بسیار است.

آذرآبادگان بخشی از سرزمین مساد باستانی است که در حدود هزار سال قبل از میلاد از خاور به گیلان و مغان، از باختر به ارمنستان، از سمت شمال به آران یا آلان، و از طرف جنوب باختری به سرزمین آشور محدود می‌گردد.

فرهنگ جهانگیری تألیف میرجمال‌الدین حسن افجوی شیرازی در صفحه ۹۸ قسمت آذر، آذربایجان را چنین توصیف می‌کند: آذرآباد، آذرآبادگان - آذرآبادگان، آذربایگان، این چهار لغت مترادفند، به دو معنی، اول نام آتشکده‌ای بود که در شهر تبریز بنا کرده بودند. و معنی ترکیبی آن، معموره آتش است. چه آذر، آتش را گویند و آباد، معموره را خوانند. دوم شهر تبریز را نامند، چون آتشکده در آن شهر بود، آن شهر را بنام آن آتشکده موسوم ساختند، و معرب آن، آذربایجان است. حکیم ابوالقاسم فردوسی فرماید:

به پیکاه در آذرآبادگان بودند شاهان و آزادگان

و یا:

چنین نام در آذرآبادگان شد با بزرگان و آزادگان

از اینجا به تدبیر آزادگان پیامد سوی آذرآبادگان

« فطامی »

لغت فطامه معنی می‌نویسد: آذرآبادگان نام آتشکده‌ای که در تبریز بوده است. و معنی ترکیبی آن نگهدارنده و حافظ و خزان آتش است، چه آذر به معنی آتش و آبادگان به معنی نگهدارنده و خزاندار و حفظ‌کننده باشد. . معنی مجازی آن آتشخانه است و به عربی بیت‌المقدس خوانند و نام شهر تبریز نیز هست. (از پیرهان قاطع) با وجودی که کلمه آتربیت و آذربید و نامهایی مانند این در، دوزبان فارسی قدیم هست، انتساب نام آذربایجان بنام سردار اسکندر، محتاج به ادله قاطع‌تری در تاریخ است که از غیر مأخذ یونانی و رومی باشد.

پایتخت قدیم آذربایجان شهر گنجک بوده است در تخت سلیمان ، در جنوب شرقی مراغه و عرب آن را « کزنا » و یونانیان « گسازا » می نامیده اند . سرزمین آذربایجان فلاتی مرتفع و کوهستانی و بلندترین نقاط آن ، قله معروف به کوه نوح کوچک است که ۱۵۰۰ گز ارتفاع آن است .

آذربایجان نام ایالتی از ایران که آن را آذرباد ، آذربادگان و آذربایگان و آذریبجان و آذربجان نیز می نامند (معجم البلدان) .

محل آتشکده آذربادگان (تبریز) : بنا به گفته هردوت پدر تاریخ ، مغان ، معبد آذری (آتشکده ای) داشتند که آن را در محل مرتفع هر شهر و بلد می ساختند و شعله آن را دائماً و اتصالاً در شب و روز فروزان نگاه می داشتند . آتشکده آذربادگان در تبریز ، دوجا ممکن بود ساخته شده باشد . اول ، در کوه های سرخاب (اینال : زینال) که آتشکده بعداً تبدیل به کلیسا و بعداً تبدیل به مسجد شده است . دوم ، در «یانبخ داغی» فعلی که هم قدیمش به زبان آذری گوران داغ (گبران داغ) که معربش چوران داغ باشد ، بوده است (در عهد سلطنت غازان خان ، پهنای شهر تبریز از عین علی کوهستان شمال شهر ، تا کوهستان مقابل آن در جنوب ، موسوم به چوران داغ ، و درازای آن از آجی چای تا دهکده بانینج (بارنج کنونی) که در فاصله دو فرسخی تبریز می باشد ، وسعت داشته است .

ابن فقیه در کتاب البلدان که در حدود ۲۹۰ هجری تألیف کرده ، پس از گفتاری درباره روشنائی آتشکده فراهان و تعریف آتش جمشید که همان «آذرخره» باشد ، می گوید: آذرماه چشنسف آتش کیخسرو است و در آذربایجان بود و انوشیروان آنرا به «شیز» برد . و آتش زرد هشت در ناحیه نیشابور است و آنرا بجائی نبردند . بنابراین معلوم می شود که آتش ماه چشنسف یا گشنسب در آتشکده آذربادگان (شهر تبریز) بوده که انوشیروان آن را به کنار دریاچه اورمیه به شیز یا گنزک یا تخت سلیمان حالیه که یونانیها «گزا» ، آرامنه «کنزک» و جغرافی دانان دیگر مانند سعودی صاحب مروج الذهب یا یاقوت حموی صاحب معجم البلدان آنرا گزنا و

گنجک نامیده‌اند ، برده است .

... بنا به دلایل ذکر شده ، نام آذرآبادگان یا آذربایگان که معرب آن آذربایجان است ، از نام آتشکده‌ای که در تبریز بوده ، و شهر تبریز نیز به همان نام ، آذرآبادگان نامیده می‌شده اقتباس گشته و ربطی به «آتروپاتیس» نداشته است.

پ :

آذربایجان در قدیم ، قسمت شمال غربی مدی (ماد) را تشکیل می‌داد و فقط بعد از اسکندر مقدونی اهمیت مستقلی کسب نمود ، و آن موقعی بود که آتروپات ایرانی که در سال ۳۲۸ از طرف اسکندر به عنوان ساتراپ به مدی اعزام شده بود ، در این خطه استحکام یافت . آتروپات موفق شد که دولت کوچکی در این سرزمین تشکیل دهد که بعد به اسم او معروف شد . (آتروپاتن نزد یونانیان ، و آتروپاتانان نزد ارمنه ، و کلمه آذربایجان از همین جاست) ، این دولت کوچک ، از لحاظ اینکه اولین مظهر عنصر ایرانی بر ضد استیلای یونان و رسوم تمدن یونانی واقع گردید ، پس جالب توجه و حائز اهمیت است . پایتخت این سرزمین که نزد نویسندگان کلاسیک ، «گادزاکا» و نزد ارمنه و شامیان ، «گندزک» و یا «کن زک» یعنی کلمه فارسی گنجک است و اعراب «کزنا» (با تحریف) یا «جنزة» خوانده‌اند ، در آن زمان مرکز مذهبی عمده بود . اعراب ، شهر و حوالی آن را الشیزهم می‌نامند . معبد آتش پرستان در این جا بود و نقل می‌کنند که سلاطین ساسانیان بعد از جلوس به تخت سلطنت ، می‌بایستی که برای زیارت این معبد ، پیاده از ملاین بیابند . محل شهر را از روی خرابه‌های تخت سلیمان واقع در جنوب شرقی مراغه تعیین می‌کنند .

ت :

سخن اندر ناحیت آذربادگان :

سه ناحیتست یکدیگر پیوسته ، و سوادهاه ایشان بیکدیگر اندر شده ، و

مشرق این ناحیت حدود گیلان است ، و جنوب وی حدود عراق است و جزیره ، و مغرب وی حدود رومست و سریر ، و شمال وی حدود سریرست و خزران ، و این جایهاست بسیار نعمت‌ترین ناحیتهاست اندر اسلام ، و ناحیت‌یست آبادان و با نعمت بسیار ، و آبهای روان و میوه‌های نیکو ، و جایگاه بازرگانان و غازیان و غریبان بسیار از هرجایی . و از وی رنگ قرمز خیزد و شلواربند و جامهای صوف و رودینه و پتبه و ماهی و انگبین و موم خیزد و آنجا برده رومی و لرمنی و بجنایکی و خزری و صفلائی افتد .

۱- اردویل - قصبه آذربادگانست ، شهری عظیم است و گردوی باره است و شهری سخت بسیار نعمت بود ، اکنون کمترست ، و مستقر ملوک آذربادگانست ، و از وی جامهای برد و جامهای رنگین خیزد .

۲- استه - سراو ، میانه ، خوته ، جابروقان - شهر کهایبی اند خرد ، و با نعمت و آبادان و مردم بسیار .

۳- تبریز - شهر کیست خرد و با نعمت و آبادان و از گردوی باره ، و آن ، علاء بن احمد کرده است .

۴- مراغه - شهر یست بزرگ و خرم و با نعمت و آبهای روان و باغها و خرم و یکی باره داشت محکم ، پسر بوساج ویران کرد .

۵- برزند - شهر یست خرم و آبادان و با آبهای روان و کشت و برز بسیار و از وی جامه قطیفه خیزد .

۶- موقان - شهر یست و مراورا ناحیت‌یست بر کران دریا نهاده ، و اندر ناحیت موقان دو شهرک دیگرست کی هم به موقان باز خوانند و از وی رودینه خیزد ، و دانگوهاء خوردنی و جوال و پلاس بسیار خیزد .

۷- وزن - شهر کیست با نعمت بسیار و از وی زیطوها و مصلی نماز خیزد . و این شهرها همه کی یاد کردیم ، از آذربادگان است .

ث :

... پس هر کس آهنگ آذربایجان کند ، از زنجان بیرون رود و چهار منزل تا شهر « اردبیل » رهسپار گردد و اردبیل نخستین شهری است که از شهرهای آذربایجان می بیند ، و از اردبیل تا « برزند » از استانهای آذربایجان سه روز راه است ، و از « برزند » تا شهر « ورثان » از استانهای آذربایجان ، و از « ورثان » تا « بیلقان » و از « بیلقان » تا شهر « مراغه » که مرکز آذربایجان بالا است ، و استانهای آذربایجان عبارت است از : اردبیل ، برزند ، ورثان ، برذعه ، شیز ، سراة ، مرند ، تبریز ، میانه ، ارمیه ، خوی و سلماس . و اهالی شهرها و استانهای آذربایجان ، مردمی بهم آمیخته اند از عجمهای کهن « آذریه » و « جوادانیه » ، اهالی شهر « بد » که بسابک در آن بود و سپس چون فتح شد ، عرب در آن منزل گزیدند . و آذربایجان در سال بیست و دو فتح گردید و مغیره بن شعبه ثقفی در خلافت عثمان عفان آن را فتح کرد و خراج آن چهار میلیون درهم است و سالی بیش می شود و سال دیگر کم می گردد .

داوری نهائی در بیان واقعیت :

« استرابو » Strabo جغرافی دان و جغرافی نویس مشهور یونانی در قرن اول قبل از میلاد که کتاب خود را در زمان اشکانیان تألیف نموده ، به بسیاری از افسانه های بی سربین خاتمه می دهد . وی می نویسد : چون دوران پادشاهی هخامنشیان سپری گردید ، اسکندر مقدونی بر ایران دست یافت . سرداری بنام « آتورپات » در آذربایجان قیام کرد و سرزمین خود را که از طرف دارا (داریوش سوم) در آنجا حکومت داشت و قسمتی از خاک « مادان » که بنام « ماد کوچک » خوانده می شد ، از سایر اقطاع ماد مجزا ساخت ، آن را از افتادن به دست یونانیان نگهداشت و استقلالی تحصیل کرد . از آن پس آن سرزمین بنام او « آتورپاتگان » خوانده شد

و مردم وی را به پادشاهی خود گزیدند . استرابو می گوید ، هنوز از فرزندان و نژاد وی در این سرزمین سلطنت دارند و گاهی نیز با خانواده سلاطین اشکانی و شامات و ارمن وصلت و نسبت پیدا کرده اند .

« پلیم » (مورخ یونانی ، ۲۱۰ قبل از میلاد) و « دیودس » (مورخ یونانی معاصر سزار و اگوستوس . مدت سی سال در رم به تألیف کتب خود پرداخت . کتابهای او درچهل جلد عبارتست از تاریخ عالم از اول خلقت - مطابق تورات - تا جنگهای ژولیوس سزار در گال) نیز که عقیده شان مشابه عقیده استرابو است ، چنین می گویند : هنگام حمله اسکندر چون آتورپات از دوام دولت شاهنشاهی ایران نومید گردید و راه هر نوع چاره را بسته دید ، بدون معارضه و مخاصمه خود را به اردوی اسکندر رسانید و از درانقیاد و اطاعت درآمد . اسکندر نیز فرمانروائی آن سرزمین را ، چنانکه قبلاً نیز داشت ، مستقلاً به او واگذار کرد .

در میان این عقاید و نظرات مختلف ، اکثر محققان قول استرابو را بر گفتار دیگر مورخان ترجیح می دهند . یا عیناً آن را با دیده قبول و تأیید در کتاب خود نقل می کنند و جملگی متفقند در اینکه این سرزمین (آذربایجان) بخشی از خاک مصاد بوده و در عهد اسکندر به شرحی که گذشت ، استقلالی بهمرسانید و از آن پس بنام والی ایرانی خود آتورپات ، آتورپاتکان خوانده شد .

با این وصف باید نوشته استرابو را پذیرفت . گذشته از این ، دلیل عقلی نیز ما را به صحت گفتار وی رهبری می کند . زیرا او در این میان تنها مورخی است که در اواسط پادشاهی اشکانیان می زیسته (نزدیک ولادت حضرت مسیح) و کتاب خود را در همان زمانها تألیف کرده است و به زمان آتورپات بسیار نزدیک بوده . او بطور وضوح می نویسد که هنوز در زمان او سلاله آتورپات مستقلاً حکمرانان آذربایجان اند .

با این نزدیکی زمان و با آن تأیید محققان ، دیگر در صحت نوشته وی هیچگونه جای تردید باقی نمی ماند . علاوه براین ، استرابو چنانکه اشاره کردیم ،

یکی از نامی‌ترین و با ارج‌ترین مؤلفان باستانی است و دانشمندان به نوشته‌های او ارزش بسیاری قایلند. این نام را به اشکال مختلف آذربایگان، آذربادگان، آذربایجان، در کتابهای فارسی می‌بینیم. در زبان عرب، آذربایجان و آذربيجان خوانده‌اند. در کتابهای ارمنی، آذرباقان و آذربایاقان، هر دو آمده است، و در نوشته‌های پهلوی نیز آتورپاتکان ذکر شده است.

بهر حال، این کلمه با اشکال مختلف آن هر چه باشد، بخشی نداریم، ولی با توجه به دلایل عقلی و نقلی مذکور، آنچه مسلم است، مأخوذ از «آتورپات یا آتروپات» نام سردار ایرانی و خشروپاون (شهربان) زمان اسکندر آذربایجان است و هروجه بامبدأ و علتی برای پیدایش این نام که اکثر مورخان و جغرافی‌نویسان، بالاخص در این اواخر نویسندگان دوره مغول از قبیل رشیدالدین وزیر و غیر او نگاشته‌اند، هیچیک را در بازار دانش نتوان عرضه داشت (خواجه رشیدالدین، این کلمه را ترکی پنداشته است).

در اینکه ایرانی بودن آتورپات را قید کردیم، از این نظر است که بعضی‌ها وی را یونانی و از سرداران اسکندر یاد کرده‌اند. این سخن، پایه و بنیانی ندارد. گذشته از نوشته صریح استرابو و دیگر مورخان معتمد، بلاشک این نام ایرانی است، زیرا در اوستا، آتروپاتا به معنی لغوی نگهبان و پناهنده آتش است که نام یکی از پاکدینان ایران باستان است و در پهلوی، آتورپات آمده است. علاوه بر این، در ایران باستان، نام آذربد، آذرباد، و در پهلوی، آتروپات (مارسپندان) از اسامی رایج و معمول بوده است. آتورپاتکان نیز خود از سه کلمه ترکیب یافته:

- ۱- آتور یا آذر که به معنی آتش است.

- ۲- پات یا پای (پد) : از مصدر پاییدن به معنی نگهبانی کردن.

- ۳- کان = گان که پساوند مکان یا نسبت است.

با این تفصیل و تبیین در این نام ابهامی باقی نمی‌ماند و معنای آن «سرزمین یا شهر آذرباد» بی‌هیچ شبهه و تردیدی به دست می‌آید.

یک سند در قدمت تبریز ، از زبان پادشاه آشور :

تامارکیما (تبریز فعلی) : در این محل بنسایهای مستحکمی وجود دارد که دارای دیوارهایی مزین و پی‌هایی محکم است ، که با خندقهای عمیق پراز آب محافظت می‌شود . در این مکان قشون همیشه به حال آماده باش بوده ، و همچنین اسبها زین شده‌اند ... « من » این ولایت را همچون تار عتکبوت محاصره کرده و مابین شهرهای آراسته آن نفاق افکنده و آنها را به جنگ با یگدیگر واداشتم . دیوارهای محکم آن را ویران ساخته و با خاک یکسان کردم . خانه‌ها را آتش زدم ، تبرهای سقف اطلاق‌ها را سوزاندم . من محصولات فراوانشان را به آتش کشیدم . انبارهای انباشته‌شان را باز کرده و بین سربازان خود تقسیم کردم . « من » سی تا از خانه‌های اطراف شهر را مانند اجاق کوره‌پزی سوزاندم ، بطوریکه دودی که از آن بلند شد ، آسمان را پوشاند ...

ساربانان ، بار بگشا ز اشتران
شهر تبریز است و کوی دلبران
«مولوی»

تبریز در تاریخ

مسأله قدمت شهر تبریز ، مشاجره زیادی را بین مورخین برانگیخته است و بیشتر برای این است که دانسته شود، آیا تبریز واقعاً قدیمی ترین شهر مادها است؟ در مورد قدمت شهر و اسم و تاریخ به جود آمدنش ، اکثر نویسندگان عقاید مشابهی دارند. نویسندگان، این شهر را چندان قدیمی نمی دانند، تنها کسروی است که عقیده دارد: تبریز از قدیمی ترین شهرهای جهان است و حتی تاریخ ساختمان آن را به قبل از آمدن آریائیان به ایران می رساند .

به نوشته « مینورسکی » اعراب در زمان فتح آذربایجان متوجه اذیت شدند و در بین شهرهائی که هسته مرکزی را تشکیل می دادند و یا موقعی که مرزبان آذربایجان برای مقابله با اعراب به گردآوری سپاه می پرداخت ، اسمی از تبریز برده نمی شود . برای اینکه بتوانیم روشن سازیم که تبریز کنونی یکی از شهرهای قدیم آذربایجان (ماد کوچک) است و چنین شهری بدین نام و نشان در زمانهای قدیم بوده است یا نه ، ظاهراً هیچ راهی در پیش نداریم جز اینکه با احترام کنیم که نه تنها قبل از اسلام و آمدن عربان به آذربایجان ، بلکه تا چندین سال از اوائل اسلام هم بر وجود چنین شهری دلیلی قانع کننده دیده نمی شود، یا اینکه به حکم اشاراتی چند که در دست است و نخواهیم از آنها چشم پوشی کنیم ، لاجرم بپذیریم که در روزگاران بسیار قدیم جائی در خاک آذربایجان (ماد) به این نام بوده ، سپس به مرور زمان و بر اثر حوادث روزگار ، ویران و ناپدید گشته و تاریخ آن نیز به ما نرسیده است . آنگاه قلعه یا قریه ای بسیار خورد و گمنام از آن بجای مانده ، بعدها شهر دیگری بنام یا بجای آن بنا کرده اند ، یا همان را آبادان ساخته و کم کم مردم

گرد آمده‌اند تا بصورت شهری در آمده است و آن نیز همان شهری است که اکنون مورد بحث ما است .

مورخان ارمنی در این باره عقایدی دارند که اگر گفتار پراکنده چند تن از دیگر نویسندگان و به تبع آنان مستشرقین و سیاحان و بالاخره مؤلفان متأخر که اغلب بی‌هیچگونه اظهار نظری مطالب آنان را نقل کرده‌اند ، بر آن افزوده گردد ، نتیجه چنین خواهد بود که تبریز نه تنها پیش از اسلام و در قرون‌های سوم و چهارم میلادی شهری بوده است ، بلکه باید آن را از شهرهای بنام و بسیار کهنسال ماد بشمار آورد .

در کتابها از این شهر بنام « تیرمیش » ، « تاپیس » ، « گابریس » ، « گازا » ، « قازا » ، « شهبستان » ، « تورش » ، « توریس » ، « تورژ » ، « داوریز » ، « دورژ » و غیره بکرات یاد کرده‌اند .

« پروفور مینورسکی » درباره کلمه اخیر ، یعنی « دورژ » که منابع ارمنی تأیید کرده‌اند ، چنین می‌گوید : با در نظر گرفتن اینکه خط ارمنی خصوصیات لهجه پهلوی شمالی را نشان می‌دهد ، بایستی بسیار قدیمی باشد ، و حتی آن را به دوره قبل از زمان ساسانی و احتمالاً به عهد پیش از اشکانی می‌رساند .

نویسندگان ادعا کرده‌اند که تور (تورا) و گابریس که بطلمیوس از آن یاد می‌کند ، همان تبریز است ، متها با گذشت زمان ، تغییراتی در این دو کلمه رخ داده و به صورت تبریز در آمده است ، ولی از این مطالب که به حدس و فرض متکی است ، نمی‌توان به قدمت شهر حکم کرد . نکته اینجاست که در این باره ، مناقشات سخت و شگفتی میان محققان در گرفته است و براستی توان گفت کمتر اتفاق می‌افتد که در تاریخ بنای اولیه یا تعیین محل ، یا خود ، در نام شهری تا به این حد بحث شود و سرانجام به نتیجه قطعی هم نرسد . بهتر است عقاید و نظراتی را که مؤلفان بیشتر به آنها توجه کرده و معتبر دانسته‌اند ، از این میان برگزینیم : می‌گویند چون در عهد باستان تبریز مفر شاهان بوده ، شاهاستی - شاه استان

یا ههستان خوانده می‌شده است و داستانی به « واردان » مورخ ارمنی نسبت می‌دهند که نوشته است: یکی از حکمرانان ارمنستان بنام خسرو که از سلاله سلاطین اشکانی ایران بود ، در حدود نیمه اول قرن سوم میلادی ، اردشیر اول ساسانی را که گویا قاتل برادر وی بوده است ، در این محل شکست داده و به یادگار این پیروزی و انتقام، نام شهر را به «دورژ» تبدیل کرده است که تقطیع آن، د-ای-ورژ و مجموعاً به لهجه ارمنی « این برای انتقام » یا « محل انتقام » معنی می‌دهد .

صاحب « مرآت البلدان » نیز این موضوع را با تغییراتی نقل می‌کند و می‌گوید به سبب قریب المخرج بودن « د » و « ت » داوریز تبدیل به ت-اوریز و کم کم « توریز » گردید و چون اختلاط لغت عرب و عجم درجه کمال یافت ، « ژای » فارسی نیز « زای » عربی شد و در زبان عامه « توریز » ماند و خواص، « وئو » را قلب « بیله » نموده و تبریز گفتند .

تادمیرزا می‌گوید : در نامه‌های باستانی بنشسته‌اند . . . آذربایجان را اشکانیان فرو گرفتند . . . تا اردشیر ، اردوان اشکانی را بکشت . . . آذربایجان را به پادشاهی خود افزود و این به سال ۲۲۶ از میلاد بگفته بود . به اندک فرصتی خسرو کبیر ، آن ملک از اردشیر ساسانی بستد و به سال ۲۵۳ میلاد شهر داوریز را عمارت کرد .

به موجب روایت « فوستوس بیزانسی » در تاریخ ارمنستان که در قرن پنجم میلادی تألیف شده است، در حدود نیمه دوم قرن چهارم، « موثنق » یکی از سرداران ارشک دوم شاه ارمنستان ، شاپور دوم ساسانی را در تورژ (تبریز) شکست داده است .

در صورت صحت این داستانها ، آیا همین کافی است که « دورژ » یا « تورژ » می‌گویند، آن را تبریز کنونی بدانیم و از اینجا به قدمت شهری ببریم، یا معترف باشیم که تشابه کلمه، نویسنده‌گان بعدی را دچار اشتباه ساخته و اسم ارمنی (دورژ) را با (تبریز) که لغت پارسی است ، یکی شمرده‌اند ؟

یاقوت حموی و حمدالله مستوفی قزوینی و بعضی دیگر از مورخین و جهانگردان اینطور اظهار نظر کرده‌اند: بنای تبریز از زبیده خاتون زوجه هارون الرشید خلیفه عباسی می‌باشد. به دو روایت. روایت اول: زبیده خاتون مدتی بود که به تب مبتلا بود و برای تغییر آب و هوا و دریافت مکانی که با مزاج او موافق باشد، گردش می‌کرد تا به آذربایجان رسید و در محلی که تبریز است تب او قطع شد. لذا در آنجا به سال ۱۷۵ هـ. شهری بنانهاد و گفت چون در اینجا تب من قطع شد، این شهر موسوم به تبریز باشد. و در يك فرسخی شهر در مشرق قناتی احداث کرد که به قنات زبیده مشهور می‌باشد.

روایت دوم: زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید خلیفه عباسی در سال ۱۶۵ هـ. سخت بیمار شد و مشرف به موت بود. در این موقع پزشکی از اهل «ماد» به داد وی می‌رسد و در اندک مدتی مریضه را شفا می‌بخشد. ملکه که نمی‌دانست طبیب را چگونه پاداش دهد، از او خواست که پاداش خویش را انتخاب کند. پزشک تقاضا کرد که زبیده خاتون دستور بدهد در کشور زاد بومش شهری به افتخار وی بنا کنند، و این تمنای طبیب «مادی» با نهایت دقت و سرعت در سال ۱۶۵ هـ. برآورده شد. و او شهر جدید الاحداث را تبریز نامید تا بدین طریق پیدایش آن منتسب به طب باشد، چون طب به معنای پزشکی است و ریز از ریختن می‌آید که مفهوم ریزش و انتشار و بخش را می‌رساند.

در شصت و نهمین سال تجدید بنای تبریز، شهر در نتیجه حدوث زلزله تقریباً با خاک یکسان شد (سال ۲۴۴ هجری).

ناصر خسرو قبادیانی می‌گوید: بیستم صفر سنه ثمانی و ثلثین و اربعه‌ائه به شهر تبریز رسیدم، و آن پنجم شهریور ماه قدیم بود. و آن شهر، قصبه آذربایجان است. شهری آبادان، طول و عرضش را به گام پیمودم، هریک یک هزار و چهارصد بود. و پادشاه ولایت آذربایجان را در خطبه چنین ذکر می‌کردند: الامیر الاجل سیف الدوله و شرف الملک ابومنصور و هسودان بن محمد مولی امیر المؤمنین.

مرا حکایت کردند که در این شهر زلزله افتاد ، شب پنجشنبه هفدهم ربیع الاول سنه اربع ثلثین اربعمائه (۴۳۴ هـ) پس از نماز خفتن . بعضی از شهر خراب شده بود و بعضی دیگر را آسیبی نرسیده بود . و گفتند چهل هزار آدمی هلاک شده بودند . در تبریز ، قطران نام شاعری را دیدم ، شعری نیک می گفت ، اما زبان فارسی نیکو نمی دانست . پیش من آمد ، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیشی من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود ، از من پرسید ، با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند . از تبریز روانه شدیم به راه مرند و با لشکری از آن امیر و هسودان تا خوی بشدیم . و از آنجا با رسولی برفتم تا برگری ، و از خوی تا برگری سی فرسنگ است و در روز دوازدهم جمادی الاول آنجا رسیدیم و از آنجا به وان و سلطان رسیدیم .

در بازار آنجا گوشت خوک ، همچنانکه گوشت گوسفند ، می فروختند و زنان و مردان ایشان بر دکانها نشسته شراب می خوردند بی تحاشی ، و از آنجا به شهر اخلاط رسیدم ، هیژدهم جمادی الاول ، و این شهر سرحد مسلمانان و ارمنیان است .

« ولادیمیر مینورسکی » شرق شناس مشهور با استناد به سفر « سارگن دوم » که برای تصرف ممالك « اورارتو » سفری به شمال غربی ایران کرد ، می گوید : او پس از عبور از سلیمانیه داخل مکری شد ، از پارسوا و ساحل جنوبی دریایچه ارومیه گذشت ، از سوی شرقی دریایچه عبور کرده ، پس از پشت سر گذاشتن « اوشکایا » (اسکوی حالیه) ، قلعه تاروی ، یا تاروئی و ترماکیس را گشود . بعید نیست یکی از این نامها ، نام تبریز کنونی باشد .

تاریخ طبری اینگونه بیان می کند : در خبر آمده است عمر بن الخطاب ، نعیم ابن مقرن را نامه فرستاده بود که ، سماک بن حرثه را به آذربایجان فرست و آن ، عصمه بن فرقد و عبدالله را فرستاده بود . و آتش خانها عجم آنجا بود ، پرستیدندی . و اول حد از همدان گیرند تا به ابهر و زنگان بیرون شوند و آخرش

به دربند خوران ، و در این میان هر شهری که هست، همه را آذربایگان خوانند و به تلزی باب گویند .

کتاب روضة الاطهار تألیف ملاحری تبریزی الانصاری در صفحه ۱۰ می گوید:
مروست که در این دیار حضرت محمد حقیه از بسکه غزا نمودند ، خست و شش زخم نیزه و شمشیر بدان سرور بی نظیر رسیده و این در تاریخ قریب به زمان فرخنده نشان ایشان مرقوم شده و کمال صحت را دارد . نقل است که در آن زمان در کل آذربایجان هزار و دوست قلعه بود . و در حوالی تبریز ، پنجاه قلعه ، و تبریز از کوه چرنداب تا کوه سرخاب پشه بود . از جمله قلاع ، قلعه پشنگه ، قلعه شاهنگه و بلهجان و خرم آباد در باویل ، سوسان کله ، مهلا آباد ، ولنگان ، ملان کله ، بزم آوران و ریاسیس ، میلاد ، شمیران ، شاهولان ، ملجه ، سند آباد ، زند آباد و برهان لر میش . در چرنداب چهار قلعه بود در قرب یکدیگر ، چنانکه زنجیر بر اطراف آن کشیده بودند و زنگهای عظیم به زنجیرها مرتب ساخته بودند که اگر کسی ، دزدی داخل شود ، معلوم می شد . و همه از حال یکدیگر واقف بودند . قلعه سرخاب چهار عدد ، گراب ، فرقانه ، آهنین و زر در قرب شهر هاون حصار ، اسکندان قلعه بود . در مهران رود ، آسیس آباد . در حوالی سرخاب ، قلعه کلاغ ، طوس ، قلعه بهرام آباد . در حوالی ده خوارقان (آذر شهر کنونی) قلعه مزرعچه و قلعه چرخ . پادشاه تبریز ، هامن ابن مهریار بود . وی با عبدالله عمر محاربات نمود . شصت هزار مرد و پنجاه قلعه داشت . پادشاه عظیم الشأن در آن ولا ، که عساکر اسلام بدین دیار تسلط یافتند ، یکی یزدجرو و دیگری اسفندیار بودند و مملوک آذربایجان تابع ایشان بودند .

در کتاب روضة الاطهار پیرامون زلزله های واقعه در تبریز چنین آمده است:
... بنای اول تبریز در زمان متوکل عباسی به زلزله خراب شد و مشالویه تجدید اشارت به عمارت نمود . مرتبه دوم در رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمائه به زلزله ، به ساکنان آن موضع آفت رسید . امیر فرمود که مردم از شهر بیرون

روند ، بعضی اطاعت نمودند . اتفاقاً آن شب زلزله واقع شد که چهل هزار کس در زیر خاک هلاک شدند و شهر خراب گردید . این قضیه دو سئو چهار صد و سی و چهار (هجری) وقوع یافت .

در زمان خلافت القائم بالله ، و هسودان بن محمد بن رولدی که پدر امیرمولا بوده و وی از قبل خلیفه به امارت اشتغال داشت ، متصدی عمارت شد . و ابوطاهر منجم ، طالع عقرب اختیار کرد و استادان چابک دست طرح عمارت انداختند . بعد از آن تاریخ ، انهدام کلی بعثت زلزله به عمارات راه نیافت . سبب دیگر آنکه کاریزهای متعدد در شهر احداث نمودند و منافذ زمین گشاده شد و بخارات آنقدر محبوب نمی گردید که به هنگام خروج ، زمین را حرکات عنیف دهد و آن باعث انهدام عمارت شود .

سلطان غازان در زمان خلافت خود ، امر فرمود که برگردد شهر حصار کشیدند . چنانچه باغات و بعضی از جبال که در آن واقع است داخل باشد . به موجب فرموده عمل نمودند ، اما به واسطه رحلت سلطان ناتمام ماند . والله اعلم .

در کتاب « مجمع الممالك » آمده است که : ابوطاهر منجم شهرآزی که در آن وقت در تبریز بود ، حکم کرد که در آن شب آن شهر به زلزله خراب خواهد شد . حکام به الزام ، مردم را از شهر بیرون بردند که تا در زیر خاک هلاک نشوند . و آن حکم راست آمد و در آن شب آن شهر بکلی خراب شد و تقریباً چهل هزار نفر در آن واقعه هلاک شدند . ابن محمد پسر روادی که در آن وقت از جانب قائم بالله خلیفه ، حاکم آن دیار بود ، در سال ۳۳۵ هجری به اختیار منجم مذکور به طالع عقرب بنیاد عمارت تبریز کرد .

منجم مذکور گفته است که من بعد تبریز را از زلزله خواهی نخواهد بود ولی خطر سیل او را هست و تا کنون که سیصد سال است ، حکم او راست آمده است و هرچه زلزله در این شهر شده ، خرابی عظیمی رونداشته . سببش آنکه در این زمین قنوات بسیار اخراج کرده اند و منافذ زمین گشوده شده است و زلزله سخت

اتفاق نمی افتد .

« حمدالله مستوفی قزوینی » نیز در « ذکر بلاد آذربایجان » ضمن وصف شهر تبریز ، اشاره ای به زلزله هایش دارد : تبریز از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی و قبةالاسلام ایران . طولش از جزایر خالدات « فب » و عرض از خط استوا « لح » . زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید خلیفه رحمهماالله ساخت درسنه خمس و سبعین و مایه . بعد از شصت و نه سال درسنه اربع و اربعین و مائتن بعهد متوکل خلیفه عباسی به زلزله خراب شد ، خلیفه آن را با حال عمارت آورد .

بعد از صد و نود سال در رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمایه باز به زلزله بکلی خراب شد . و در مجمع ارباب الملك قاضی رکن الدین جوینی آمده که در آن وقت ابوطاهر منجم شیرازی در آنجا بود و حکم کرد که در فلان شب آن شهر بزلزله خراب شود و حکام به الزام مردم را از شهر بیرون و به صحرا بردند تا در زیر خاک هلاک نشوند و آن حکم راست آمد و آن شهر در آن شب بکلی خراب شد چنانکه کمابیش چهل هزار آدمی در آن واقعه هلاک شدند . امیر و هسودان بن محمد بن روادی الازدی که از قبل قائم خلیفه حاکم آن دیار بود در سنه خمس و ثلثین و اربعمایه به اختیار منجم مذکور به طالع برج عقرب بنیاد عمارت تبریز کرد و منجم مذکور مبالغه کرده است که من بعد تبریز را از زلزله خرابی نبود مگر از سبیل خوف باشد و تا غایت که برتر سیصد سال است ، حکم او راست آمده است و هر چند در آن شهر زلزله بسیار اتفاق افتاده است ، اما خرابی عظیم نکرده و سببش آنکه اکنون در آن زمین قنوات بسیار اخراج کرده اند و چاهها کنده و منافذ زمین گشوده شده است ، لاجرم ابخره قوت قوی نمی تواند کرد و زلزله سخت اتفاق نمی افتد .

دور باروی تبریز شش هزار گام بوده است و ده دروازه دارد : ری و قلعه و سنجانان و طاق و دروب جو و سرد و در دستی شاه و نارمیان و نویر و موکله ... محله است چون در عهد مغول آن شهر دارالملک گشت ، کثرت خلایق در آنجا

جمع شدند و بر بیرون شهر عمارات کردند تا به مرتبه‌یی که بر هر دروازه زیادت از اصل شهر آبادانی پیدا شد. غازان خان را بارویی کشید چنانکه تمامت باغات و عمارات و دیه‌ها و ولیان کوه و سنجاران نیز داخل آن بارو بود، جهت وفات او تمام ناکرده بماند. و دور باروی غازانی، بیست و پنج هزار گام است و شش دروازه دارد: اوجان و اهر و شروان و سردرود و شام و سراورود و تبریز.

در زیر شهر به موضعی که شام می‌خوانند خارج باروی غازانی، غازان خان شهر چیهی بر آورده است و جهت خوابگاه خود در آنجا عمارات عالیّه کرده چنانکه مثل آن در تمامت ایران نیست و در بالای شهر، وزیر سعید خواجه رشیدالدین طاب ثراه به موضع ولیان کوه داخل باروی غازانی شهرچه دیگر ساخته و ریح رشیدی نام کرده و درو عمارات فراوان و عالی بر آورده و پسرش وزیر غیاث‌الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر آن عمارات بسیار افزوده و وزیر خواجه تاج‌الدین علی‌شاه جیلانی در تبریز در خارج محله ناریان مسجد جامع بزرگی ساخته که صحنش دویست و پنجاه گز در دویست گز و درو صنفیهی بزرگ، از ایوان کسری به مداین بزرگتر، اما چون در عمارتش تعجیل کردند، فرود آمد و در آن مسجد انواع تکلفات به تقدیم رسانیده‌اند و سنگ مرمر بقیامی درو یکار پرده و شرح آنرا زمان بسیار باید و اکنون چندان عمارت عالی و خوب که در تبریز و این دو شهرچه است، در تمامت ایران نیست.

شهر تبریز باغستان بسیار دارد و آب مهران رود که از کوه سهند می‌آید و نهصد و چند کاریز که ارباب ثروت اخراج کرده‌اند، در آن باغات صرفه می‌شود و هنوز کافی نیست و آب این کاریزها و رود، همه ملک است الا کاریز زاهد به دروازه ری و کاریز زعفرانی به دروازه ناریان. و دو دانگ از کاریز رشیدی که برش کیلان سبیل است.

هوای تبریز به سردی مایل است و آبش گوارنده و آب رودش بهتر از کاریز و کاریز بهتر از چاه بود، و در تبریز چاه سی‌گز کما بیش به آب رسد و در شام

به ده گز برسد و در ربع رشیدی از هفتاد گز بگذرد .

ارتفاعاتش غله و سایر حبوب و بقول بغایت نیکو می آید و میوه هایش در خایت خوبی و بسیاری و ارزانی بود ، بتخصیص ، امرود تخم خلف و پیغمبری و سیب سلطانی و زرد آلوی حلوانی و تخم احمد و انگور خرده رازقی و ملکی و طبرزد و خربزه مجدالدینی و یاقوتی و ملکی و آلوی زرد مثل آنجا دیگر نیست . مردم آنجا سفید چهره و خوش صورت و متکبر و صاحب نخوت باشند و اکثرشان سنی و شافعی مذهبند و از مذاهب و ادیان دیگر بی شمارند . و درو معاشران بغایت لطیف و شیرین سخن و صاحب جمال هستند و در حق ایشان گفته اند که : « ان الکبیر احلی من الشباب » . و فقیر و غنی از کسب خالی نباشند و در آن دیار متمول بسیارست و ایشان در صحبت و دوستی سخت مست نهادند و در این معنی گفته اند :

هرگز نشود بطبع تبریزی دوست مغزند همه جهان و تبریزی پوست
آنها که بدوستی نیایی صادق گر نیز غریبت که تبریزی خوست
و مولانا همادالدین تبریزی در جواب گفته است :

تبریز نکو و هرچه ز آنجاست نکوست مغزند ، مپندار تو ایشانرا پوست
با طبع مخالفان موافق نشوند هرگز نشود فرشته با دیوان دوست
و من این دو رباعی گفته ام :

تبریز چو جنت است و قومش ز صفا چون آینه اند پاک از زنگ جفا
گفتی که بدوستی نه صادق باشند از آینه جز عکس نگرود پیدا
و ایضاً :

تبریز بهشتست و گروهش چون حور حوری بود از لطف زبد فعلی دور
با ناکس و ناجنس نمی آمیزند زیرا نشود جمع بهم نتن و نجور
و رونود آنجا سخت خیره کش باشند و این حال حالی ناخوش است بر روی
خوشبهای آن شهر ... حقوق دیوانی آن به تمغا مقررست و در سنة اربعین خانی

مبلغ هشتصد و هفتاد تومان و پنجهزار دینار بر روی دفاتر دیوانی ثبت است . و هفت ناحیت است : اول ناحیت مهرانرود بطرف شرقی شهرست . از در شهر تا آنجا پنج فرسنگ و کندرود و اسفنج و سعید آباد از معظمت است ، دوم ناحیت سردرود و صحرا بطرف جنوبی مایل به غرب به یکفرسنگی شهر افتاده است و دیمهای سردرود بابلغات شهر متصل است و اکثر باغستان آن مواضع باهم پیوسته است ، چنانکه فرق نتوان کردن که از توابع کدام دیه است و میوههای خوب دارد و سردست و دوش و جولاندرق و الغابدر و کجلباد و لاکدرج از معظمت اوست . و ناحیت صحرا غله روست ، آب سراو رود بر زراعت آنجا می نشیند . سیم ناحیت بناویل رود مشهورست و در زاویه غرب و جنوب است و بر چهار فرسنگی شهر افتاده است و ولایتی سخت نزه است و به حقیقت همچون يك باغ و نسخ نسخه سفد سمرقند و غوطه دمشق و رشك شعب بوان و ماوشان رود همدان است و بیست و پنج دیه است و باویل و خسرو شاه و میلان و اسکو و فسقندیس از معظمت آن ناحیتست . چهارم ناحیت ارونق بر غرب شهرست ، آغازش سه فرسنگی شهرست تا پانزده فرسنگی و عرضش پنج فرسنگ باشد و حاصلی نیکو دارد از غله و انگور و میوه ، مدار تبریز بر ارتفاعات آنجا باشد و می پاره دیه است و اکثرش معظم که هريك قصبه بیست چون میس و شبستر و ایقان و کوژه کتان و صوفیان و غیره . پنجم ناحیه رودقات در پس کوه سرخاب بر شمال ، بريك فرسنگی تا چهار فرسنگی شهرست و غله روی تمام دارد ، آنجا ده من آرد شانزده من نان کند و قریب چهل پاره ده باشد و رودهند و سارو و النجق و اوغرید از معظمت آن ، ششم ناحیت خانم رود و هفتم ناحیت بدوستان هم بر شمال شهرست خلف رودقات ، سی پاره ده است و مادر گاو و اوریشاق از معظمت آن .

حقوق دیوانی این نواحی صد هزار دینار و کسری است و مواضع اینجوهم در این نواحی که به وقف خاص غزائی تعلق دارد صد و هفتاد و پنجهزار دینار مقرر دارد و تمامت حقوق ولایت بیست و هفت تومان و نیم می باشد و بسا تمغای شهر

بهم صد و پانزده تومان می‌شود .

از تبریز تا دیگر ولایات آذربایجان مسافت بر این موجب است :

اوجان : هشت فرسنگ . اردبیل : سی فرسنگ . اشنویه : سی فرسنگ .
ارمیه : بیست و چهار فرسنگ . اهر : چهارده فرسنگ . مشگین : هجده فرسنگ
خوی : بیست فرسنگ . سلماس : هجده فرسنگ ، و به راه مراغه بیست و شش
فرسنگ . سراو : بیست فرسنگ . مراغه : بیست فرسنگ . دهخوارقان : هشت
مرفند : پانزده فرسنگ . نخجوان : بیست و چهار فرسنگ .

گروهی از مؤلفان مدعی هستند، تبریز همانست که در کتاب « استر » (Esther) بنام « اکمه تا آقاتانا » از آن یاد شده و گفته می‌شود تبریز همان شهر معروف باستانی « هگمتانه » ، اکباتان و در نتیجه همدان است که در تاریخهای قدیم و در تورات درباره آن گفتگو شده است . دنبال این نظریه را هم عده‌ای از نویسندگان گرفته و با نظر قبول به این داوری نگریسته‌اند ، حتی یکی از آنان (شارون) ، جهانگرد معروف ، قدم فراتر نهاده و آن را مستدل‌ترین عقاید موجود در این باره دانسته است . در صورتیکه به اتفاق همه مورخان بنام و به حکایت کتیبه‌های پارسی باستان، هگمتانه و هر گونه املاء و قرائت دیگری از آن ، بالاخره همدان مرکز و پایتخت مادیها و از شهرهای بسیار کهنسال ایران است و تاریخ آن را تا قرن یازدهم قبل از میلاد رسانده‌اند که دردانه کوه ائورونت (ذکر شده در اوستا بمعنای کوه تند و تیز) - همان کوه الوند گسترده است . نه جان آن غیرمعین و نه تاریخ آن نامعلوم است تا با تبریز ، یکی یا مشتبه شود .

علاوه بر این ، برخی از همین نویسندگان که چنین نظریه‌ای دارند ، در ضمن می‌گویند آثاری از بقایای کاخ‌ها و قصور عالیه که در اکباتان بوده و خبر آن به ما رسیده است ، هرگز در تبریز دیده نمی‌شود .

تاریخ شهر تبریز بعد از اسلام ، زنده و گویاتر است و احتیاجی نیست که چندان به راه دور رویم . کتابها نامی از این شهر در سالهای اول هجری نمی‌برند .

اگر بخواهیم دلیلی بر قدمت حتمی آن اقامه کنیم، ناگزیر باید این عقیده را داشته باشیم که این شهر در روزگاران باستان نیز جایی آبادان بوده، آنگاه بر اثر سوانح و مصائب متعدد، ویران و گمنام گشته و از خاطرها رفته است و پس از استقرار اسلام در آذربایجان و قبایل مهاجر عرب، دوباره و از سرنو آباد گردیده و از آن پس معروف گشته است.

همچنین باید حدس زد که تبریز پس از ویرانی، بصورت روستای بی نام و نشانی باقی مانده و همین روستا نیز تا اواخر قرن دوم هجری کمترین شهرت و اهمیت نداشته است، والا چگونه توان پنداشت که از جمیع شهرهای آذربایجان در این سالها سخن رفته باشد ولی این یکی بنا همه حوادث و جنگهای تاریخی، بکلی از قلمها بیفتد؟

گواه مدعی اینکه در طلبیة اسلام و در فتوحات عمرو عثمان که عرب به فتح آذربایجان اهتمام می ورزیده، مرزبان آذربایجان نیز به گردآوری سپاه پرداخت. در میان شهرهایی که وی سپاهی جمع می کرده است، نام تبریز را نبرده اند. به روزگار امویان و چندی نیز از عهد عباسیان که آذربایجان تا باب الابواب تحت سیطره مهاجمان بوده، یا سالها در این سرزمین خرم دینان نهضت کرده اند و سرداران دستگاه خلافت، نقطه به نقطه و جای به جای خاک پهناور آذربایجان را زیر سم اسبان خود فرومالیده اند، سخنی از تبریز به عنوان يك شهر در این داستانها سراغ نداریم، جز اینکه در بحث از آغاز قیام بابك، برخی از مورخین اسلامی (طبری، ابن الاثیر، ابن ندیم) یکی دوجا نامی از تبریز آورده اند بی آنکه از آن چون يك شهر (چنانکه معمول آنان است) توصیفی کرده باشند و چون قیام بابك در سال ۲۰۱ هجری بوده، می توان احتمال داد که در این سالها هم هنوز تبریز بحال ویرانی و گمنامی بوده است.

این بحث می تواند توجیه عقیده یاقوت (در معجم البلدان) باشد که می گوید: تبریز در آغاز قریه ای بوده.. طبری نیز آنجا که از قیام بابك بحث می کند چنین

می گوید : چون معتصم (خلیفه عباسی) در کار بابک فروماند ، بسال ۲۲۰ هجری افشین را به جنگ وی اختیار کرد و در آن هنگام که افشین به آذربایجان رسید ، محمد بن بعث (از دست نشاندگان ابن الرواد) را دژی بود بنام شاهی ، آن را از وجناء (- ابن الرواد) گرفته بود و حصن (قلعه) دیگری نیز در بلاد آذربایجان داشت بنام تبریز ، ولی قلعه شاهی بلندتر از آن بود . داستان را همچنان ادامه می دهد ، بی آنکه درباره تبریز شرحی بنویسد .

ابن ندیم در اخبار بابک و آغاز کار وی از قول « واقد بن عمر تمیمی » می گوید : بابک در خدمت « شبل منقی ازدی » در دبهی بالای کوهی بود ، پس از آنجا به تبریز از اعمال آذربایجان رفت .

بلاذری (۲۷۹ هجری) می نویسد : بعد از رواد ، پسر او وجناء در تبریز ساکن بوده . وی و برادرانش عماراتی چند ساختند و وجناء باروئی دور شهر کشید تا مردم بدانجا گرد آمدند (فتوح البلدان) .

و به دنبال او ، ابن فقیه (در مختصر البلدان) و یاقوت (در معجم البلدان) و مورخان دیگر جملگی ، آبادانی و تجدید عمارت تبریز را از این خاندان می دانند و ابن خردادبه (در المسالك و الممالك) نیز تبریز را از آن محمد بن رواد می داند . از این گفتارها بخوبی پیدا است که این روزگاران ، زمان تجدید حیات تبریز بوده است و هنوز آن عظمت و وسعت پیدا نکرده که بسا شهرهای دیگر آذربایجان برابری کند .

چنانکه می بینیم در سال ۳۷۲ هجری مؤلف « حدود العالم . . . » آنجا که اردویل (اردبیل) را قصبه و مراغه را شهر بزرگ آذربایجان معرفی کرده است ، تبریز را شهر کی خرد می نامد .

از اواسط قرن چهارم هجری ، شهر معروفیت خاصی پیدا می کند و از جغرافی نویسان معاصر مؤلف حدود العالم ، کسانی نیز زبان به توصیف تبریز گشوده اند که در دو قرن پنجم و ششم صورت مستحکم تری به خود می گیرد . دیگر تبریز

شهریست بسیار بزرگ و آبادان و یکی از زیباترین و باشکوه‌ترین شهرهای این سرزمین. «ابن حوقل» تبریز را از شهرهای آبادان آذربایجان می‌شمارد و از رواج تجارت آن سخن می‌راند.

«مقدسی» آن را بر «مدینه الاسلام» - بغداد - ترجیح می‌دهد و مایه مباهات اسلامیان می‌نگارد و می‌گوید مسجد جامعی دارد و شهر در میان باغستان و درختان سرسبز و خرم آن را فرا گرفته است و از نه‌هائی سیراب می‌شود. ارزانی و فراوانی میوه و دیگر نیکوئیهای آن را حدی نیست.

«ابن مسکویه» (در تجارب‌الامم) می‌نویسد: تبریز شهر بزرگی است و با روی استواری دارد، پیرامون آن را بیشه‌ها و درختان میوه احاطه کرده است و مردمانش دلیر و توانگرند.

«یاقوت» می‌گوید: تبریز مشهورترین شهرهای آذربایجان، آبادان و بس زیباست و قلاع استواری دارد که باغچ و آجر ساخته‌اند و نه‌رها از وسط آن جاری است و باغها اطراف شهر را فرا گرفته و میوه در آنجا فراوان و ارزان است و عمارتها را با آجر منقش و گچ در غایت استحکام بنا کرده‌اند.

سال ۶۱۸ هجری لشکر مغول به پشت دروازه‌های تبریز رسید. مردم با بذل مال، خود را از شر آنان رها ساختند و کار به صلح انجامید. بدین ترتیب تبریز در دوره چنگیزخان، کمتر صدمه دیده است. می‌دانیم که سه‌بار خون‌آشامان مغول، پشت دروازه‌های شهر آماده حمله شده‌اند ولی هر بار تبریز با بنیه مالی قوی‌ای که داشته، توانسته است آنان را بدون خونریزی بر گرداند. همین خود دلیل روشنی است بر ترقی صنایع و مشاغل و تجارت در این شهر و بخوبی معلوم می‌دارد که وسایل مادی مردم به سبب رونق صنایع و تجارت تا چه اندازه عظیم بوده است.

مؤلف «اخبارالاول» می‌گوید: تبریز دارالملک و بزرگ‌ترین و استوارترین شهر آذربایجان است و جز تبریز هیچ شهری در آذربایجان از آفت مغول مصون

نماند . خیرات و اموال و صناعات آن بسیار است .
 « مرصد الاطلاع » می نویسد : تبریز اشهر بلاد آذربایجانست و شهرست
 معمور و قشنگ و چندین بارو دارد و مردم آن غنی تر و ثروتمندتر از مردم شهرهای
 دیگر هستند .

تبریز در عهد مغول و آن روزها که از حمدالله مستوفی لقب قبة الاسلامی
 ایران گرفت ، پایتخت کشور بود و بیش از پیش ترقی کرد . مردم از هر سوی بدانجا
 گرد آمدند و بر بیرون شهر عمارت کردند ، به مرتبه ای که بر هر دروازه زیادت از
 اصل شهر آبادانی پیدا شد .

ارغون (۶۸۳ هجری) در حوالی غربی تبریز به موضعی که شام (شنب -
 به فتح اول به معنای گنبد) خوانند ، ارغونیه را ساخته بود . پسر وی ، غازان ، در
 ۶۹۴ هجری وارد تبریز شد . شهر تا آنجا که برای پایتخت يك کشور پهناور لازم
 بود ، وسعت یافت و به حد اعلای رونق و شکوه خود رسید .

در گذشته ، دور باروی شهرش هزارگام بوده و ده دروازه داشت ، غازان
 فرمود دور شهر و مجموع دیه ها و بناها و باغهای اطراف ، باروی دیگر کشیدند که
 محیط آن بیست و پنج هزارگام می شد ولی مرگ وی آن را ناتمام گذاشت .

غازان بمانند پدر خود موضع شام را پسندید و در آنجا دیهی بنا کرد و هم
 در این دیه مقبره ای برای خود و عمارات عالیه ساخت که در تمامت ایران آن روز
 نظیر نداشته است و به غازانیه یا شام غازان موسوم گردیده (تاریخ و صاف می نویسد
 که در سال ۶۹۷ هجری غازان خان بنای آن را شروع کرد و در آخر ۷۰۲ هجری
 به پایان رسید .)

رشیدالدین مورخ که وزیر غازان بود ، در یکی از محلات شرقی شهر ،
 عماراتی ساخت که به اسم او ربع رشیدی و یا رشیدیه نامیده شد . بطوریکه وقفنامه
 ربع رشیدی حاکی است ، محلی که این ربع در آنجا بنا گردیده ، باغاتی بوده
 که خواجه رشید آنها را با قنات هایی که به آن تعلق داشته ، خریداری کرده و ربع

رشیدی را در آنجا ساخته است .

این ربع عبارت بود از محله‌ها ، کوچه‌ها و کوپه‌های مخصوص کسانی که در آنجا سکونت داده شده بودند . مثلاً "کوچه‌ای که علما در آنجا ساکن بودند، بنام «کوچه علما» ، کوئی که اطباء و جراحان مقیم بودند «کوی معالجه یا معالجان» ، محله زاهدان ، «محله صالحیه» قریه گرجیان ، بنام «غلامان گرجی» و محل سکونت رومیان ، «قریه رومی‌ها» نامیده می‌شد .

بقاع خیریه عبارت بود از دو مسجد ، یکی برای تابستان و دیگری جهت زمستان . در مساجد ، هم نماز گزارده می‌شد و هم درسها و علوم و تفسیر و احادیث تدریس و بحث می‌شد .

«دارالمصاحف» در کنار مسجد بنا گشته بود که دارای چندین هزار جلد کتاب بود .

خانقاه مخصوص پذیرائی از درویشان و زوار و مستحقان بیت‌التعلیم برای ایام با حجره و سراجها . دارالضیافه برای مسافران و مجاوران ربع رشیدی و غیره که همه در «وقفنامه» قید گردیده است . خصوصاً موقوفات که آنها را به ربع وقف نموده ، در موصل ، مراغه ، اصفهان ، شیراز ، یزد ، خیریه روم ، قسطنطنیه کبری ، جزیره هند و غیره .

وی از نامه‌ای که به فرزندش سعدالدین نوشته ، عظمت ربع رشیدی تقریباً آشکار می‌گردد : «... ربع رشیدی که در زمان مفارقت آن فرزند عزیز طرح انداخته و تهیه اسباب عمارت آن ساخته بودیم ، اکنون بمیامین قدوم علماء و یمن همت فضلا با تمام پیوست .

بیست و چهار کاروانسرای رفیع و هزار و پانصد دکان و سی هزار خانه دلکش در آن بنا کرده‌ایم . و حمامات خوش هوا و بساتین باصفا و حیوانیت (انبارها) و طواحین (آسیاها) و کارخانه‌های شعربافی و کاغذ سازی و دارالضرب و رنگخانه (صباغخانه) و غیره احداث و انشاء رفته ... »

بعد می گوید : « ... از جمله دو یست نفر حافظ در جوار گنبد یمین و شمال، هر صد نفر را در کوچه ای که به جهت ایشان احداث کرده بودیم، ساکن گردانیدیم و ادرات (وظیفه معاش) و وظایف تعیین فرمودیم و اهل یمین را از حاصل اوقاف شیراز و اهل شمال را از حاصل اوقاف شام، جماعت کوفیان و بصریان و واسطیان و شامیان را فرمودیم که در دارالقراء هر روز تا وقت ضحی به تلاوت قرآن مجید مشغول شوند . چهل نفر از غلام زادگان خویش را به ایشان سپردیم تا ایشان را سبعة خوانی تعلیم کنند ... »

بعد می گوید : « ... دیگر علماء و فقهاء چهار صد نفر ، در کوچه ای که آنرا کوچه علماء خوانند متوطن ساختیم و همه را میاومات و ادرات مجری داشتیم . و هزار طالب علم در محله ای که آنرا محله طلبه خوانند ، نشانیدیم و مرسوم همه را بر منوالی که به جهت علماء مقرر کرده بودیم، به جهت ایشان معین گردانیدیم . و شش هزار نفر طالب علم دیگر که از ممالك اسلام به امید تربیت آمده بودند ، در دارالسلطنة تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که ادرات و میاومات ایشان را از حاصل خیریه روم و قسطنطنیه کبری و جزیره هند اطلاق نمایند ، تا ایشان از سر رفاهیت خاطر به افتاده و استفاده مشغول گردند .

و معین داشتیم که هر چند طالب علم ، پیش کدام مدرس تحصیل کنند . و دیدم که ذهن هر طالب علمی طالب کدام علم است از اصول و فروع و نقلی و عقلی، به خواندن آن علم امر فرمودیم .

و پنجاه طبیب حاذق که از اقصاء بلاد هند ، مصر و چین و شام و دیگر بلاد و ولایات آمده بودند ، گفتیم هر روز در دارالشفای ما تردد نمایند و پیش هر طبیب، ده کس از طالب علمان مستعد نصب کردیم تا به این فن شریف مشغول گردند .

و کحالان و جراحان و مجبران (شکسته بندان) که در دارالشفاء ماست ، به قرب باغ رشید آباد که آنرا معالجه معالجان خوانند ، بنیاد فرمودیم . و دیگر اهل صنایع و حرف که از ممالك آورده بودیم ، هر يك را در کوچه ای ساکن

گردانیدیم ...»

وزیر دیگر غازان خان، «تاج الدین علی شاه» که در ضمن باعث قتل رشیدالدین نیز شد، مسجدی ساخت که قسمتی از آثار آن تا به امروز در لریک واقع در طرف جنوب غربی شهر باقی مانده است.

بنا به گفته حمدالله مستوفی قزوینی، در این بنا سنگ مرمر بقیاس به کار برده شد. در قرن هفدهم (میلادی) از این بنا فقط گنبد آن باقی مانده بود. در قرن نوزدهم باقی ماندهٔ عمارت را به قورخانه (اسلحه خانه) و برج قراولی مبدل کردند. «میرزا علی محمد باب» مؤسس فرقهٔ بابیه در سال ۱۸۵۰ میلادی در همین جا اعدام شد.

پس از انقراض سلسلهٔ مغولهای ایران، شهر تبریز پایتخت سلسلهٔ جلایری، ترکمنهای قره قویونلو و آق قویونلو بود و با وجود اینکه در اواخر قرن چهاردهم دستخوش قتل و غارت گردید، با این حال در قرن پانزدهم، اهمیت دیرین خود را دارا بود.

در سال ۱۳۸۵، توختامیش و در سال ۱۳۸۶ تیمور لنگه تبریز را غارت کردند. از اظهارات «کلاویخو» که در سال ۱۴۰۴ از تبریز عبور کرده است، معلوم می شود که شهر با چه سرعتی از ضربات این قتل و غارت قدامت نموده. در نظر کلاویخو، تبریز شهر عظیم و پر ثروتی جلوه کرده بود که دارای دو بیست هزار نفر جمعیت بود و همه روزه مقدار معتناهی متاع و جنس در آنجا تهیه می شد. کلاویخو از «خانهٔ عظیمی» در تبریز تعریف می کند که سلطان اويس (از سلسلهٔ جلایری) بنا کرده بود. این خانه دارای بیست هزار اطاق بود و به اسم دولت خانه نامیده می شد. در آن تاریخ، شهر بارو نداشت. یکی از بهترین عمارات تبریز که آثار آن تا به امروز باقی مانده، مسجد کبود است که به مناسبت رنگ کاشیهای عالی که زینت افزای آن بودند، به این اسم نامیده شد. این مسجد از یادگارهای قرن پانزدهم، یعنی زمان جهان شاه از خوانین ترکمن قره قویونلو

است. این بنا از زلزله‌هایی که تبریز غالباً دچار آن می‌شد، بسیار آسیب یافته است. با اینکه در قرن شانزدهم، تبریز دیگر پایتخت مملکت نبود، اما هنوز از وسیع‌ترین شهرهای کشور بود. «شاردن» در قرن هفدهم می‌نویسد که جمعیت شهر، پانصد و پنجاه هزار نفر بود و وسعت شهر از تمام شهرهایی که وی دیده، بیشتر و حتی به مراتب از اصفهان وسیع‌تر بوده است.

در اواخر قرن نوزدهم جمعیت شهر را پنجاه هزار و بعضیهایی هزار می‌گفتند، ولی از آن به بعد، شهر مجدداً مرکز تجارتی با رونقی شد و مطابق بعضی اقوال، پرجمعیت‌ترین بلاد ایران شد.

جمعیت آن را تا دویست و چهل هزار نفر یعنی قدری بیش از تهران ذکر می‌کنند. در این قرن (نوزدهم) تبریز معمولاً مقر ولیعهد بود.

در دوره مغولها شهر دیگری در آذربایجان احداث و یا به عبارت صحیح‌تر، ترمیم و تجدید شد. این شهر همان «اوجان» است که در هشت فرسخی تبریز بر سر راه میانه بود. اقدام به تجدید و ترمیم این شهر هم از کارهای غازان خان بود که آن را به اسم «شهر اسلام» نامید. عایدات این شهر و دهات اطراف آن در راه مؤسسات خیریه غازانی صرف می‌شد. «اوجان» یکی از خنک‌ترین نقاط ایران محسوب می‌شد و به همین سبب، در قرن نوزدهم یکی از قصرهای تابستانی شاه در اوجان بود.

قدیم‌ترین توصیف جغرافیائی از شهر تبریز، به وسیله ناصر خسرو قبادیانی به عمل آمده که ابعاد آن را بطور دقیق شرح داده است. این شاعر و دانشمند که در سال ۴۳۸ هجری تبریز را دیده است، طول و عرض آن را هر يك ۱۴۰۰ گام نوشته که مساحت تقریبی آن ۱۹۶۰۰ و محیط آن ۵۶۰۰ گام می‌شده است. در این مساحت اندك، گروه انبوهی از مردم می‌زیستند که چهل هزار تن از ایشان در زلزله مهیب سال ۴۳۴ هجری هلاك شده‌اند.

اگر فرض کنیم ثلث مردم شهر در این حادثه به هلاکت رسیده باشند، بایستی

جمعیت شهر تبریز، در پیش از زلزله سال ۴۳۴ با حومه‌اش، حدود یکصدویست هزار تن بوده باشد.

یاقوت حموی مؤلف «معجم البلدان» که حدود دویست سال بعد از ناصر خسرو تبریز را دیده است، این شهر را چنین وصف می‌کند:

«تبریز مشهورترین شهرهای آذربایجان است. شهری آباد و زیبا و دارای سورهای محکم و استوار است که با آجر و گچ ساخته شده و در میان آن جویها و نهرهای بسیاری جاری است و دور تا دور آنرا باغستانها فرا گرفته، قیمت میوه در آن ارزان است، و من از زردآلوی آن که «موصول» نامیده می‌شود و بهتر و گواراتر از آن ندیدم، در سال ۶۱۰ هجری بخریدم هر هشت من بغدادی آن نیم دانه (گندم) زر بود. عمارات آن شهر با آجر سرخ نقش‌دار و گچ ساخته شده و درغایت استواری و استحکام می‌باشد. طول این شهر هفتاد و سه درجه و یک ششم درجه و عرض آن سی و هفت درجه و نیم است.

در این شهر پارچه‌های عبائی و سقلاطون و خطائی و اطلس و سجاده می‌بافند و به سایر بلاد مشرق و مغرب می‌برند. در سال ۶۱۸ هجری لشکر تانار (مغول) پس از خرابی دیگر بلاد به آن شهر بتاختند و مردم آن با بذل اموالی بسا ایشان صلح کرده و از دست ایشان برستند و خداوند آنان را از شر ایشان نگاهداشت...»
با تمام این تفصیل، تاریخ تبریز آنقدر پیچیده و ابهام‌آمیز است که نمی‌توان به سادگی در یک فصل مختصر آن را بیان کرد.

«استغری» از تغییر دائمی حکومت در این محل می‌نویسد و «کروی» تأیید می‌کند که در حقیقت آذربایجان و اران و ارمنستان از قرن سوم هجری تحت فرمان حکام بومی بوده و خلفای بغداد در آنجا قدرت خیلی کمی داشتند.

از اتحاد سه گانه تبریز، اشنو و دهخوارقان در سال ۴۴۰ هجری، مملکت «بنی ردینی» به وجود آمد (مینورسکی) و به نظر می‌آید که فرمانروایان تبریز در اداره امور کشور عملاً استقلال داشتند. زیرا در مدت سالهای ۳۷۶-۳۷۷ هجری

که « بنی ساج » در آذربایجان حاکم بود ، هیچگونه اشاره‌ای به دخالت آنها در امور تبریز نشده است .

در سال ۳۲۶ هجری « لشکری » به جانب تبریز آمد ، ولی « دیسم » توانست او را از آنجا بیرون کند (بنا به نوشته کسروی ، لشکری در آغاز کار یکی از رؤسای لشکر ساکن بود . سپس در قشون مرداویج وارد شد و بعد از مرگ مرداویج برادرش و شمشگیر او را حکومت همدان داد و در سال ۳۲۶ ، لشکری به آذربایجان تاخت و پس از چندین جنگ علیه دیسم ، تمام آذربایجان را گرفت ، به استثنای اردبیل که در آن موقع پایتخت آذربایجان بود .)

در سال ۳۳۰ هجری « سالار مرزبان » پادشاه دیلم (گیلان) و مؤسس سلسله سالاریان ، حکومت خود را بر تمام آذربایجان تثبیت کرد و سلسله « روادی » که جانشین سالاریان شد ، تا سال ۴۴۶ هجری در این ناحیه حکومت راند .

در سال ۴۴۶ هجری « امیر منصور و هسودان بن روادی » از طغرل سلجوقی اطاعت کرد و از این تاریخ ، حکومت سلجوقیان در این ناحیه آغاز شد . در تواریخ دو این مورد ، خیلی کم صحبت شده است . « راوندی » در راحة الصدور می گوید : طغرل جشن ازدواج خود با دختر خلیفه را در نزدیکی تبریز برپا کرد .

در سال ۴۹۴ هجری سلطان برکیارق در جنگ و مقابله با برادرش محمود تا کوههای جنوب تبریز عقب نشینی کرد و در صلح بین دو برادر ، تبریز نصیب محمود شد .

در سال ۵۰۵ از « سوقمان القطبی » نامی که حاکم تبریز بود اسم برده می شود . او مؤسس شاه ارمن بود که از ۴۹۳ تا ۶۰۴ هجری حکومت کرده است .

در سال ۵۱۴ هجری سلطان محمود برای از بین بردن وحشت و هراسی که از حملات گرجیها در تبریز به وجود آمده بود ، مدتی در این شهر اقامت کرد و توانست با قدرت خود صلح را در این منطقه برقرار کند .

در این تاریخ اتابک آذربایجان « کون طوغدی » - کون دوغدی ؟ - نامیده

می‌شد و پس از مرگ وی در ۵۱۵ هجری، آق سنقر احمدیلی امیرمراغه کوشش فراوان جهت تسخیر تبریز نمود ولی نتوانست نتیجه‌ای بگیرد.

در سال ۵۷۸ هجری که تبریز تحت نفوذ و قدرت احمدیلی امیرمراغه بود، توسط اتابک پهلوان پسرایلدگز متصرف شد. اتابک برادرش قزل ارسلان را برای تسخیر قلاع آن مأمور کرد و از زمان قزل ارسلان تبریز پایتخت آذربایجان گردید. در سال ۶۰۲ هجری قره سنقر علاءالدین احمدیلی امیرمراغه با امیر اردبیل برای تسخیر شهر تبریز متحد شد، ولی بزودی پسایه‌های حکومت او متزلزل شد و علاوه بر تبریز، مراغه را نیز از دست داد.

خاندان «ایلدگزی» تا اوایل قرن هفتم هجری در تبریز حکومت راندند. در کتب تاریخی گرجستان آمده است که انقلابات و هرج و مرج‌های سالهای (۶۰۷-۶۰۵ هجری) ضعف و ناتوانی حکومت این خاندان را کاملاً نشان می‌دهد.

چنانکه اشاره شد، برای اولین مرتبه لشکر مغول در زمستان سال ۶۱۷ هجری به کنار باروی تبریز رسید. ازبک پسر پهلوان با دادن غرامت زیادی آنها را بازگردانید. یک سال بعد، مغول باردیگر به جانب تبریز آمد. اتابک به‌نخجوان فرار کرد ولی شمس‌الدین طغرائی در مقابل آنها ایستادگی نمود. مغولها این بار نیز پس از دریافت غرامتهای فراوان مراجعت نمودند. اتابک ازبک دوباره به تبریز بازگشت.

در سال ۶۲۱ هجری دسته دیگری از مغولان خود را به تبریز رساندند. آنها صورت اسامی خوارزمیانی را که در این شهر زندگی می‌کردند خواستند. ازبک از ترس خود و برای راضی کردن آنها سرعت عمل به خرج داد.

در رجب سال ۶۲۲ هجری سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه به این شهر وارد شد. ازبک از تبریز گریخت و ساکنین شهر در حال ستایش از شجاعت و پایمردی جلال‌الدین، از این امر اظهار خشنودی کردند.

جلال‌الدین مدت ۶ سال در تبریز حکومت راند، ولی به دلیل رفتار نامناسب

خود ، حکومتش دیری نپائید . در سال ۶۲۸ هجری جلال‌الدین از تبریز که هنوز هم شهر مهمی بود خارج شد و مغولان آنجا را متصرف شدند و مالیاتی به اهالی شهر مقرر کردند .

آنگاه نوبت به هلاکو خان رسید . او پس از تصرف بغداد ، بلافاصله به آذربایجان آمد و در سال ۶۶۱ هجری بعد از شکست در قفقازیه دوباره به تبریز وارد شد . در دوره حکمرانی اباقا (۶۸۰-۶۶۳ هجری) تبریز پایتخت رسمی مملکت ایلخانان شد و تا سالهای حکمرانی «الجایتو» همچنان این مقام را حفظ کرد .

در زمان سلطنت غازان خان، تبریز به دلیل تجمل و شکوه و بزرگیش زبانزد عامه بود . غازان در سال ۶۹۴ هجری به تبریز وارد شد و در قصری واقع در غرب شهر بر ساحل رود آجی (آجی چای) که توسط «اباقا» بنا شده بود ، اقامت نمود . غازان خان دستورات اکیدی برای خراب کردن تمام کلیساها و معابد و بتخانهها صادر کرد .

یک سال بعد شاه ارمنستان (هشتم) از غازان تقاضای جلوگیری از این خرابیها نمود و این امر ملغی شد .

غازان در سال ۶۹۹ هجری در جنب آرامگاه خود در محله «شام» مسجدی زیبا، دو مدرسه، یک بیمارستان، یک کتابخانه و یک ساختمان برای کارکنان اداری این ساختمانها و مسافرخانه‌ای برای استراحت مسافرین برپا کرد .

این مسافرخانه در بین دوشاخه از رودهایی که آبشان کمی دورتر از انبوه درختان پراکنده می‌شد ، ساخته شده بود . بعلاوه چندین حمام نیز در این ناحیه بنا شد و در آمدشان که گاهی از صد تومان طلا بیشتر می‌شد ، خرج نگهداری و حفاظت این بناها می‌شد .

در سال ۷۰۳ هجری مراسم بزرگی برای تشییع جنازه غازان در تبریز برپا شد و غازان در همان مقبره‌ای که خود ساخته بود ، دفن گردید . جانشین غازان : الجایتو ، در سال ۷۰۵ هجری به ساختن پایتخت جدیدی در سلطانیه اقدام کرد ،

اما این امر نیز از ارزش و بزرگی تبریز چیزی کم نکرد .
در دوره هرج و مرج زمان سلطنت «ابوسعید» و جانشینش «آرپا» ، اموال
خاندان رشیدی و خود محله رشیده غارت گردید .

پس از این ، جلایریان در تبریز قدرت یافتند . جلایریان وابسته به قبیله
جلایر ، یکی از قبایل ترك مغول و مهم ترین آنها است که برای اولین بار رؤسای
این قبیله به همراهی هولاکوخان در سال ۶۵۱ هجری به ایران آمدند .

جلایریان در شمال غرب و مغرب ایران که در حقیقت دویالت مهم آذربایجان
و عراق عرب را شامل می شد، حکومت راندند که البته چند شهری از عراق عجم
و قسمتی از خوزستان را نیز باید به آن اضافه کرد .

این سلسله که پس از مرگ « ابوسعید » تأسیس یافت ، سلسله ای است که
سرنوشتش با سرنوشت تبریز بستگی کلی دارد و از این پس تبریز دوباره پایتخت شد .
با وجود هرج و مرجی که در دوره حکومت جلایریان ، بر تبریز حکمفرما
بود، این سلسله همیشه مورد احترام اهل شهر بودند . مقبره «دمشقیه» و «ساختمان
بزرگ دولخانه» را از آثار دوره جلایری نوشته اند (منتخب التواریخ معینی) .

پس از جلایریان، دوره «تیموری» فرامی رسد . تیمورلنگ برای اولین بار
در سال ۷۸۶ هجری تا سلطانیه پیش رفت و پس از تصرف آن ناحیه ، به سمرقند
مراجعت نمود . در سال ۷۸۷ هجری «تغتمش خان» رئیس قبیله «ذهبی» قشون خود
را به آذربایجان فرستاد و تبریز را مورد حمله قرار داد ، ولی این شهر در این
زمان توسط «امیر ولی» حاکم سابق گرگان (که فراری از تیمور بود) و محمودخان
حکمران خلخال به خوبی محافظت می شد . اما سرانجام، قبایل قشون «تغتمش خان»
شهر را گرفتند و غارت کردند و بسا عده زیادی که به اسیری گرفتند به «دربند»
مراجعت نمودند .

سلطان احمد جلایر که برای دفاع از اهالی تبریز آمده بود توسط تیمور
عقب رانده شد و از این تاریخ ، تیمورلنگ رسماً در «شام غازان» فرود آمد و

خود ، حکومتش دیری نپائید . در سال ۶۲۸ هجری جلال‌الدین از تبریز که هنوز هم شهر مهمی بود خارج شد و مغولان آنجا را متصرف شدند و مالیاتی به اهالی شهر مقرر کردند .

آنگاه نوبت به هلاکوخان رسید . او پس از تصرف بغداد ، بلافاصله به آذربایجان آمد و در سال ۶۶۱ هجری بعد از شکست در قفقازیه دوباره به تبریز وارد شد. در دوره حکمرانی اباقا (۶۸۰-۶۶۳ هجری) تبریز پایتخت رسمی مملکت ایلخانان شد و تا سالهای حکمرانی «الجایتو» همچنان این مقام را حفظ کرد .

در زمان سلطنت غازان خان، تبریز به دلیل تجمل و شکوه و بزرگیش زبانزد عامه بود . غازان در سال ۶۹۴ هجری به تبریز وارد شد و در قصری واقع در غرب شهر بر ساحل رود آجی (آجی چای) که توسط «اباqa» بنا شده بود ، اقامت نمود . غازان خان دستورات اکیدی برای خراب کردن تمام کلیساهای و معابد و بتخانه‌ها صادر کرد .

يك سال بعد شاه ارمنستان (هشتم) از غازان تقاضای جلوگیری از این خرابیها نمود و این امر ملغی شد .

غازان در سال ۶۹۹ هجری در جنب آرامگاه خود در محله «شام» مسجدی زیبا، دو مدرسه، يك بیمارستان، يك کتابخانه و يك ساختمان برای کارکنان اداری این ساختمانها و مسافرخانه‌ای برای استراحت مسافران برپا کرد .

این مسافرخانه در بین دوشاخه از رودهایی که آبشان کمی دورتر از انبوه درختان پراکنده می‌شد ، ساخته شده بود . بعلاوه چندین حمام نیز در این ناحیه بنا شد و در آمدشان که گاهی از صد تومان طلا بیشتر می‌شد ، خرج نگهداری و حفاظت این بناها می‌شد .

در سال ۷۰۳ هجری مراسم بزرگی برای تشییع جنازه غازان در تبریز برپا شد و غازان در همان مقبره‌ای که خود ساخته بود ، دفن گردید . جانشین غازان : الجایتو ، در سال ۷۰۵ هجری به ساختن پایتخت جدیدی در سلطانیه اقدام کرد ،

اما این امر نیز از ارزش و بزرگی تبریز چیزی کم نکرد .
در دوره هرج و مرج زمان سلطنت «ابوسعید» و جانشینش «آرپا» ، اموال
خاندان رشیدی و خود محله رشیدیه غارت گردید .

پس از این ، جلایریان در تبریز قدرت یافتند . جلایریان وابسته به قبیله
جلایر ، یکی از قبایل ترك مغول و مهم ترین آنها است که برای اولین بار رؤسای
این قبیله به همراهی هولاکوخان در سال ۶۵۱ هجری به ایران آمدند .

جلایریان در شمال غرب و مغرب ایران که در حقیقت دویالت مهم آذربایجان
و عراق عرب را شامل می شد، حکومت راندند که البته چند شهری از عراق عجم
و قسمتی از خوزستان را نیز باید به آن اضافه کرد .

این سلسله که پس از مرگ « ابوسعید » تأسیس یافت ، سلسله ای است که
سرنوشتش با سرنوشت تبریز بستگی کلی دارد و از این پس تبریز دوباره پایتخت شد .
با وجود هرج و مرجی که در دوره حکومت جلایریان ، بر تبریز حکمفرما
بود، این سلسله همیشه مورد احترام اهل شهر بودند . مقبره «دمشقیه» و «ساختمان
بزرگ دولخانه» را از آثار دوره جلایری نوشته اند (منتخب التواریخ معینی) .

پس از جلایریان، دوره «تیموری» فرامی رسد . تیمورلنگ برای اولین بار
در سال ۷۸۶ هجری تا سلطانیه پیش رفت و پس از تصرف آن ناحیه ، به سمرقند
مراجعت نمود . در سال ۷۸۷ هجری «تغتمش خان» رئیس قبیله «ذهبی» قشون خود
را به آذربایجان فرستاد و تبریز را مورد حمله قرار داد ، ولی این شهر در این
زمان توسط «امیر ولی» حاکم سابق گرگان (که فراری از تیمور بود) و محمودخان
حکمران خلخال به خوبی محافظت می شد . اما سرانجام، قبایل قشون «تغتمش خان»
شهر را گرفتند و غارت کردند و بسا عده زیادی که به اسیری گرفتند به « دربند »
مراجعت نمودند .

سلطان احمد جلایر که برای دفاع از اهالی تبریز آمده بود توسط تیمور
عقب رانده شد و از این تاریخ ، تیمورلنگ رسماً در « شام غازان » فرود آمد و

بلافاصله به اهالی شهر ، غرامتی بنام «مال امان» مقرر کرد .
در سال ۷۹۰ هجری تیمور ، میرانشاه را حکمران نیول هولاکوکه شامل ،
ری ، آذربایجان ، گیلان ، دربند ، شیروان ، و ولایات آسیای صغیر بود ، کرد و
تبریز پایتخت همه این ایالات گردید . سه سال بعد ، میرانشاه دچار جنون شد و
بیشتر ساختمانها را ویران کرد و عده زیادی را به قتل رساند .

تیمور پس از يك مسافرت به هند ، در سال ۸۰۲ هجری وارد آذربایجان
شد . او همه کسانی را که به نحوی در کارهای جنون آمیز میرانشاه شرکت داشتند ،
اعدام کرد و در سال ۸۰۶ هجری «میرزا عمر» پسر میرانشاه راه به جای پدر حکمران
این ایالات نمود . برادر دیگر «میرزا عمر» بنام «ابوبکر» در «اران» تحت نفوذ
«میرزا عمر» حکومت می کرد .

پس از مرگ تیمور لنگک ، این دو برادر جنگ آغاز کردند . در سال ۸۰۸
هجری «ابوبکر» وارد تبریز شد و برای اهالی شهر مبلغ دویست تومان سرانه تعیین
کرد . «میرزا عمر» خود را به تبریز رسانید ، ولی به دلیل نفاق و دشمنی بین ترکمانان
قشون وی و تبریزیان و حوادث ناگوار که در نتیجه این نفاق به وجود آمد ، ابوبکر
توانست دوباره شهر را تصرف کند ، اما به محض ترك شهر ، به ابوبکر خبر رسید
که شیخ ابراهیم حاکم شیروان حرکت کرده و به جانب تبریز می آید .

در سال ۸۰۹ هجری تبریز توسط همین شیخ ابراهیم تصرف شد و او این
شهر را به سلطان قلی آن ، یعنی سلطان احمد جلایر تسلیم کرد و تبریزیان پیشواز
گرمی از این سلطان کردند . در همان سال برای بار دوم «ابوبکر» به جانب تبریز
راند ، ولی شیوع مرض طاعون در این شهر ، مانع ورود او به تبریز گردید . پس از
پایان دوران قدرت تیموری ، دو دسته از ترکمانان : آق قویونلوها و قره قویونلوها
برای تصرف مملکت با یکدیگر به جنگ برخاستند .

در سال ۸۰۹ هجری «قره یوسف» یکی از ترکمانان آق قویونلو در کنار
رود ارس ، ابوبکر را مورد حمله قرار داد . ابوبکر به ناچار بسار دیگر به طرف

تبریز آمد ، ولی در نزدیکی « سردرود » به وسیله قره یوسف مجدداً مورد حمله قرار گرفت .

در این جنگ ، میرانشاه پدر ابوبکر کشته شد و در قبرستان سرخاب تبریز به خاک سپرده شد .

قره یوسف و سلطان احمد جلایری با یکدیگر پیمانی بستند که اگر هر کدام ایالاتی را متصرف شدند ، آن را با دیگری تقسیم کنند . به همین جهت قره یوسف ، « پیربوداق » پسر خوانده سلطان احمد را باشکوه و جلال تمام به حکومت تبریز گماشت و مدتی بین این دو حکمران (قره یوسف و سلطان احمد) صلح برقرار بود . اما به محض اینکه قره یوسف از آذربایجان به قصد ورود به ارمنستان خارج شد ، سلطان احمد تبریز را گرفت . در نتیجه این امر ، در جریان جنگی که بین سلطان احمد و قره یوسف در گرفت ، در سال ۸۱۳ هجری سلطان احمد کاملاً شکست خورد و خود نیز کشته شد . او را در مقبره « دمشقیه » در پای قبر برادرش «سلطان حسین» به خاک سپردند .

مردم تبریز که تا آخرین لحظه نسبت به آخرین پادشاه جلایری اظهار احترام می کردند ، وقتی خبر مرگ او در شهر پیچید ، عزای عمومی اعلام شد .

تبریز مرکز عملیات نظامی قره یوسف بود . در سال ۸۱۷ هجری «شاهرخ» ار ترس توسعه نفوذ قره یوسف در این منطقه به فکر تسخیر آذربایجان افتاد ، ولی فقط تا « ری » پیش آمد و به دنبال همین نیت ، دوباره در سال ۸۲۳ هجری اقدام به حمله نمود ، در این میان قره یوسف در گذشت و هرج و مرج و اختلاف در بین سپاهیان ترکمن در افتاد و شاهرخ با استفاده از این پیش آمدها تبریز را مسخر شد . شاهرخ در زمستان سال ۸۳۴ هجری حکومت آذربایجان را به ابوسعید ، پسر قره یوسف که اطاعت وی را گردن نهاده بود واگذار کرد . ولی يك سال بعد ابوسعید به دست برادرش اسکندر کشته شد و حکومت تبریز از آن اسکندر شد . در زمستان سال ۸۳۸ هجری شاهرخ برای سومین بار به جانب تبریز راند .

اسکندر از تومی وی عقب نشست ولی برادر با تدبیر و با سیاست او، جهانشاه، اطاعت از شاهرخ را پذیرفت و شاهرخ نیز حکومت وی را در تبریز رسمیت داده و او را حاکم شهر کرد (زمستان ۸۳۹ هجری).

به این ترتیب، شروع سلطنت مردی را می‌بینیم که سالیان دوازده این مملکت و در آسیای صغیر تا رود فرات و خلیج فارس حکومت رانده و «مسجد کبود» تبریز یکی از آثار او است.

جهانشاه در سال ۸۷۲ هجری در ارمنستان به دست «اوزون حسن» سرده‌ترکمانان آق‌قویونلو کشته شد. دو دختر «اسکندر» از این موقعیت استفاده کرده، «حسنعلی» برادر خود را به حکومت تبریز نشانند، ولی نقشه این دو، به وسیله «بیگم خاتون» زن جهانشاه نقش بر آب شد.

چندی بعد، «حسنعلی» سردیوانه جهانشاه که مدت بیست و پنج سال زندانی پدرش بود، به دستیاری عده‌ای از اوباش، تبریز را متصرف شد. بیگم خاتون و خویشان او را کشت ولی خودش نیز نتوانست مدت زیادی دوام آورد و بزودی مغلوب اوزون حسن شد.

در سال ۸۷۳ هجری اوزون حسن حاکم و ارباب مطلق آذربایجان و عراق و فارس گشت و خود را رسماً شاه خواند و تبریز را پایتخت خود کرد و در بزرگی و توسعه هرچه بیشتر آن کوشید. شهرت وی همه‌جا پیچید و بزودی سفوایی از ممالک عثمانی، روم و مصر به کشور او آمدند.

اوزون حسن در سال ۸۸۲ هجری وفات یافت و در ناصریه که خودش ساخته بود مدفون شد.

پسرش «یعقوب» مدت ده سال در مملکت او با صلح و آرامش حکومت کرد. پس از او در سال ۹۰۶ هجری شاه اسماعیل صفوی پس از غلبه بر «میرزا الوند» در نزدیکی نخجوان، تبریز پایتخت آق‌قویونلوها را متصرف شد و هم در این سال است که او خود را رسماً «شاه» خواند.

شاه اسماعیل اهالی تبریز را که حدود $\frac{۲}{۳}$ آنها سنی مذهب بودند ، به زور به قبول مذهب شیعه مجبور ساخت . شاه اسماعیل دستور داد در مورد کسانی که در این زمینه ایستادگی کنند ، خشونت و سختگیری عجیبی به عمل آید (تاریخ عالم آرا) .

شاه اسماعیل از قره‌قویونلوها دل خوشی نداشت ، به همین دلیل قبر امرای آنها را خراب کرد و استخوانهای آنان را سوزاند .

جنگ مشهور « چالدران » در ۹۲۰ هجری ، دروازه‌های تبریز را به روی عثمانی‌ها باز کرد . سلطان سلیم در سپتامبر سال ۱۵۱۴ میلادی با غلبه بر شهر وارد شد . ترک‌ها خزاین شاهان ایران را به چنگ آوردند و هزاران نفر را که در بین آنان صنعتگران ماهر محلی بودند ، به قسطنطنیه کوچاندند . اما ترک‌های عثمانی در این شهر فقط چند روزی توقف کردند و به دلیل عدم موافقت « بنی‌چریها » (سپاه منظم و بسیار ورزیده ترک) با ادامه جنگ ، مجبور به مراجعت گشتند .

وضع و نتایج ناگوار این جنگ (چالدران) سبب شد که ایرانیان احتیاط بیشتری کنند و به همین دلیل ، شاه طهماسب ، پایتخت را از تبریز به قزوین که دورتر از آن بود ، منتقل کرد .

در سال ۹۴۱ هجری قشون سلطان سلیمان اول تحت فرماندهی وزیرش ابراهیم پاشا به تبریز وارد شد و در ۲۷ سپتامبر همان سال ، خود سلطان سلیمان وارد تبریز شد و مدت پانزده روز برای تنظیم امور در آنجا اقامت کرد . بالاخره در فصل سرما مجبور به مراجعت گشت و قشون ایران از این موقعیت استفاده کرده ، در تعقیب عثمانیها تا نزدیکی « وان » پیش رفت .

در سال ۹۵۵ هجری « القاس میرزا » برادر شاه طهماسب ، سلطان سلیمان را برای بار دوم به تصرف تبریز مجبور نمود .

در جریان این جنگ ، ایرانیان تا کنیک بخصوصی را بکاربردند . آنها هر چه را که در سر راه وجود داشت ، از بین بردند تا هیچگونه وسیله زندگی و آذوقه و

مایحتاج به دست دشمن نیفتد .

«القاس میرزا» خائنانه ، سلطان سلیمان را به قتل عام و زندانی کردن مردم تبریز تحریک می کرد ، ولی سلطان عثمانی این استدعای او را نپذیرفت .
در سال ۹۶۲ هجری اولین معاهده صلح بین ایران و عثمانی امضاء شد .
این صلح نزدیک به سی سال دوام داشت .

پیشرفت عثمانیها به سبب آشوبهایی بود که پس از مرگ شاه طهماسب در ایران پیش آمده بود. عثمانیها از این موقعیت استفاده کرده ، گرجستان و آذربایجان را متصرف شدند و وارد تبریز گردیدند .

«علی قلی خان» حاکم تبریز (در ۹۹۳ هجری) دفاع شجاعانه ای از شهر کرد و پس از کشتن سه هزار سرباز ترك ، شبانه عقب نشینی کرد . در این موقع تاج سلطنت ایران به دست پیرمرد کور و بی دست و پائی بنام شاه محمد خدا بنده آخرین پسر شاه طهماسب افتاده بود .

پسر بزرگ این سلطان ، حمزه میرزای شجاع ، تبریز را نجات داد ، ولی ترور او در سال ۱۵۸۶ میلادی به عثمانیها اجازه داد که دوباره به این شهر و تمام آذربایجان دست یابند .

درا کتبر همان سال «عثمان پاشا» فرمانده قشون ترك در گذشت. او «جفالزاده» را جانشین خود و فرمانده قشون ترك در تبریز کرده بود. این شخص ابتدا در مقابل ایرانیان پیروز شد ، ولی بزودی از جانب سپاه ایران در محاصره افتاد .
چندی بعد «فرهاد پاشا» از طرف سلطان عثمانی جهت فتح مجدد آذربایجان مأمور شد ، ولی بعلت برخورد با مقاومت شدید تبریز ، ۴۸ ساعت بعد دست از محاصره پادگان شهر برداشت .

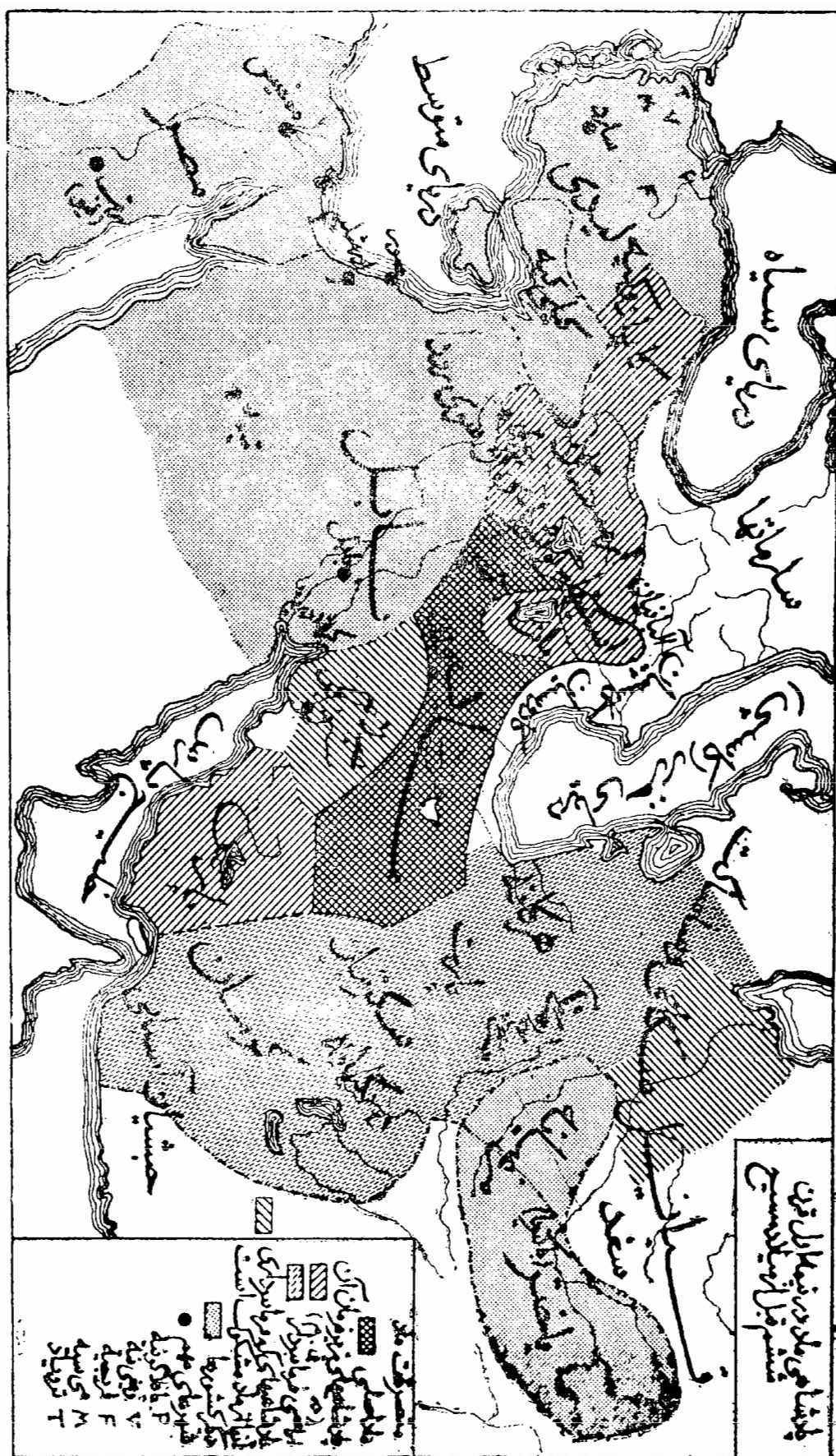
پس از مرگ «حمزه میرزا» تمام امیدهای ملت ایران متوجه برادر کوچکش «عباس میرزا» شد که تاج شاهی ایران را در سال ۱۵۸۶ میلادی در قزوین صاحب شد .
موقعیت سلطان جدید وحشتناک بود: از طرف غرب، عثمانیها ، گرجستان ،

ارمنستان، آذربایجان و بغداد را تحت نفوذ گرفته بودند. از شرق، خان بخارا برخاستن استیلا یافته، هرات، مشهد، و نیشابور را محصور شده بود.

در این موقعیت پرمخاطره، شاه عباس برای به دست آوردن آزادی بیشتر جهت رسیدگی به کار خراسان، مالکیت تمام ایالات غربی را که عثمانیها در اشغال خود داشتند، بنا بر معاهده قسطنطنیه به عثمانیها واگذار کرد و این معاهده موقعیت ترکها را در تبریز تثبیت نمود (سال ۱۵۹۰ میلادی).

شاه عباس به این ترتیب توانست تمام قدرت خود را برای مبارزه با مردم بخارا بکار برد و شهرهای اشغال شده را دوباره به دست آورد و آنها را تا جانب دیگر آمودریا عقب راند.

شاه عباس پس از فراغت خاطر از جانب شرق، با آزادی بیشتری متوجه قسطنطنیه شد. طغیان و هرج و مرج وحشتناکی که در ایالات آسیای امپراطوری عثمانی در سالهای اول قرن هفدهم میلادی به وقوع پیوست، به سلطان صفوی اجازه حمله برق آسا و ناگهانی را داد. او توانست عثمانیها را از آذربایجان «درو کند»، قلاع ارمنستان را محصور شود و در سال ۱۶۰۲ میلادی قاتحانه وارد تبریز گردد.



وصف تبریز از زبان جهانگردان

« اولیاء جلیبی » سیاح معروف ترك كه در زمان صفویه و حکومت شاه صفی در سال ۱۰۵۰ هجری از شهر تبریز دیدن کرده ، می نویسد : « ... دور تبریز شش هزار گام است و تمام اطراف شهر با دیوارهای قلعه محصور است. در حدود سیصد برج برای نگاهبانها ساخته شده و شش دروازه دارد :

دروازه اوجان ، دروازه شروان ، دروازه سردرود ، دروازه شام غازان ، دروازه سراو (سراب) ، و دروازه ری .

در هر يك از این دروازه ها پانصد سرباز محافظ كشيک می دهند .

اولیاء سپس می نویسد : نام این شهر در زبان مغولی « تیوریس » و در زبان دری « تیوریز » است و دهقانان « تابریز » و در زبان فارسی « تبریز » می گویند، یعنی تب را می ریزد .

حقیقتاً يك نفر مریض تب دار اگر به این شهر وارد شود و از آب گوارا و هوای لطیف این شهر استنشام کند ، از تب خلاص می شود .

اولیاء نیز عقیده دارد که : مؤسس این شهر هارون الرشید خلیفه عباسی است. زبیده خاتون زن هارون الرشید آب و هوای این شهر را بسیار پسندیده .

در این شهر بقدر ششصد دارالتعلیم هست که اسامی آنها بدین قرار است : مکتب شیخ حسن ، مکتب حسن میمندی ، مکتب تقی خان ، مکتب سلطان حسن ، مکتب سلطان یعقوب ، در این مکتبها هر سال به اطفال لباس داده می شود .

یکصد و هشت عدد تکیه در اویش هست که مشهورترین آنها تکیه شمس تبریزی ، تکیه بولاق خان ، تکیه عقیل ، تکیه میر حیدر (همان حیدر تکیه سی ، نزدیک

مقبره سید حمزه) و سایر تکیه‌ها است .
شش عدد چشمه بزرگ در این شهر به اراضی جاری است . منبع آنها
از کوه سهند است . غیر از اینها در داخل و خارج شهر در حدود نهصد کاریز و
قنوات جاری است .

هزار و چهل عدد سقاخانه هست که بنای آنها مزین و بسیار عالی ساخته شده
است . اسامی آنها بدین قرار است : سقاخانه رستمخانه ، سقاخانه شاه اسماعیل ،
سقاخانه خدا بنده ، سقاخانه خواجه شاه ، سقاخانه یار علی .

در این شهر به محله ، دروازه می‌گویند . اسامی آنها بدین قرار است :
دروازه دمشقیه ، دروازه پل باغ ، دروازه میخواران ، دروازه رزجو (شاید ویجویه) ،
دروازه شتربان ، دروازه امیره‌قز (امیرخیز) ، دروازه سرخاب ، دروازه دیک
(شاید دیکباشی) ، - سرای خان در این محله است - دروازه خیابان ، دروازه
چارمنار ، که از محلات مشهور تبریز است .

بقدر هزار و هفتاد دستگاه عمارات اعیانی در این شهر هست ، در محله امیره‌قز
عمارات الله ویردیخان ، در محله ری ، عمارت رستمخان و عمارت بندخان ، عمارت
پیربودان (شاید پیربوداق) ، نزدیک مسجد سلطان حسن ، عمارت مخصوص به خان
از عمارات مشهوره است .

بقدر دویست باب کاروانسرای بزرگ و کوچک در این شهر هست :
کاروانسرای زمیده ، کاروانسرای شاهجهان (جهانشاه) ، کاروانسرای شاه اسماعیل ،
کاروانسرای پیربودان ، کاروانسرای دختر شاهجهان (جهانشاه) از کاروانسراهای
مشهور است .

بقدر هفتاد باب خان سوداگران هست : در بازار کلاهدوزان خسان بندر ،
خان بیگم ، خان بابا حق ، خان تمذیح خان ، خان مستقیم خان ، فرهادیه ، خان
جعفریه ، خان فیروزخان ، خان گوهرخان چغاله‌زاده‌پاشا ، خان کلانتر و سایر خانها .
در حدود هفت هزار دکان در این شهر هست . بسیاری از آنها بطرز «حلب»

ساخته شده . جمیع امتعه و کالاهای در این بازار بفروش می‌رسد، تیمچه‌های بزرگ دارد ، کبار تجار در آنجا تجارت و کاسبی می‌کنند .

يك تیمچه بسیار عظیم هست که مثلش در جایی نیست ، چهار درب آهنی دارد که به چهار سو باز می‌شود .

از لطافت آب و هوا ، پیرو جوان و عموم اهالی شهر تندرست و سالمند . چشمان صاف و لبهای خندان دارند. تماماً سروقد و لاله خد و سیاه چشم و خوش صورت هستند . اما مایل به کبر و غرورند ، ولی خوش صحبت و شیرین هستند. اشراف این شهر اکثرشان از فرق ضاله (۱) و از اقوام و ملل متفرقه هستند. تجار با تجارت بسیار ثروتمند شده‌اند و تماماً شیعی مذهب هستند .

هزاران طبیب ، جراح ، کحال ، و فصاد (رگشازن) در این شهر هست . اما چندان محتاج به این طبقه نیستند و با طبیب سروکار ندارند . اغلب حکما و علمای طب در کوهها با علفیات و دانستن خواص آنها مشغولند .

هزاران نفر مرد صالح و موحد و واعظ و ناصح در این شهر هست. به پیران و سالمندان زیاده از حد اعتبار و اعتنا قائل هستند، از آراء آنها کناره‌گیری نمی‌کنند. اعیان و اشراف شهر به سرهایشان سربندهای طلائی می‌پوشند و تعبیر کلمه قزلباش بدان جهت است. اما بسیار از اهالی دستار سفید محمدی به سر می‌گذارند، در توی آنها گل‌دوزیها و زر و زیورها دوخته شده ، و به آن تاج می‌گویند. همایه علمایشان زیاده از دو وجب است .

اعیان ایشان جیبهای خز کبود سنجایی و سایرین «چرخا» می‌پوشند .

در این شهر همیشه بلد نسیمی می‌وزد که بر ساکنین این دیار حیات جاودانی می‌بخشد ، بهین جهت در این شهر اصلاً مرضی تب وجود ندارد . بعضی پیران و سالخوردگان این شهر تا صد سالگی عمر می‌کنند و دارای افکار «اوسطو» هستند. بیست و يك باب حمام در این شهر هست: حمام پشت كوشك، حمام شیخ، حمام جهانشاه در نزدك مسجد جهانشاه ، حمام محله میامیار (مهادمین) ، حمام

دروازه سردرود ، حمام خیابان ، حمام سرخاب ، حمام شتربان ، حمام محله ری ، حمام دروازه زرگو (ویجویه) ، حمام دروازه پل باغ .

این حمامها تماماً پاك و تمیز هستند ، و در بعضی از آنها حوضهای بزرگ و كوچك هست و استادان و دلاكان این حمامها بسیار قابل وجوایهای خوب صورت هستند . غیر از اینها ، بقدر هفتصد باب حمامهای خصوصی هست که در بعضی از آنها روی کاشیهای آن ، « حمامیه » فضولی شاعر مسطور است .

نانهای بسیار سفید و نارك مطبوع شکری و روغنی و حلوای معطر مزعفر و کباب كبك و مرغ و کبابهای نازك از گوشت گوسفند و چندین رقم پلو و آش و شوربا و دلمه‌های مختلف بسیار مطبوع این شهر مشهور است .

سیبها و گلابیهای بسیار آبدار و لطیف و چندین رقم زردآلو و قریب پنجاه و شصت رقم انگور رازقی ، صاحبی ، کشمش ، خلیلی ، عسکری و قیس و انگور طبرزد و کافوری و شیرازی و الحقی و چند رقم دیگر دارد .

هوای این شهر در نهایت لطافت و طراوت است و بیحساب گلستانها دارد . تفرجگاه این شهر دامنه کوه سرخاب است ، از بالاترین نقطه این کوه اگر کسی نگاه کند ، دریاچه شاهی (دریاچه ارومیه) را می بیند .

از جمله محسنات تبریز ، یکی اینست که آب جاری فراوان دارد و شب و روز كوچه‌ها و خیابانها را جاروب کرده آب پاشی می کنند . بازارها و چارسوها بقدری تمیز و پاك و خنك است که انسان از گرما متأثر نمی شود .

محسنات دیگری که دارد اینست که به خارجیها دختر نمی دهند . از حقیر (اولیاء) سئوال کردند که شما دختر كفار را نکاح می کنید و می گوئید بی ضرر است ، در این حال ما اگر دختر به کافر بدهیم ، اولادشان چطور می شود ؟ حقیر در جواب گفتم البته این کار خوب نیست و کار شما بسیار معقول و پسندیده است .

در چارسوها و دكانها ترازوی برنجی آویزان است که اصلاً دست آدم بر آن مس نمی کند و برای گندم و برنج و سایر حبوبات ، کیل استعمال نمی شود ، همه

آنها را با ترازو وزن کرده می فروشد و ای بر احوال آنکس که در دادوستد تخلف کند یا کم فروشد ، به چشمش مبل و به سرش طاس گرم گذاشته مجازات می کنند. محسنات دیگرش نیز اینست که در دکانهای آشپزی و غذاخوری طبخ صحیح و مطبوع پخته و در و دیوار آن مکان و ظروف طعامها و کاشیها را باید پاک و تمیز نگاه دارند والا حق باز کردن دکان را ندارند . وقت سحر دکانها را با دعا و ثنای امامان باز می کنند ، غذاها را که عبارت از هریسه پلاو و زرد پلاو و بریان پلاو و کوکو پلاو و مزعفر پلاو و غیره است ، به غربا و اهالی شهر می دهند .

در تبریز چهل عدد کلیسا هست ، و در محلات سرخاب و چرنداب و گجیل و ولیانکوه بعضی مزارستانها هست که کبار اولیای عظام و عرفا و اکثر علما و مؤلفین و مصنفین در آنجا مدفونند .

« اولیاء چلبی » در وصف قلعه معروف تبریز می نویسد : قلعه تبریز را در سال ۹۹۸ هجری در عصر سلطان مراد خان ثالث ، سردار معظم « قوجه فرهاد پاشا » بنا کرده است . در دامنه کوه ولیان (ولیانکوه یا بیلانکوه) يك قلعه مربع الشکلی است ، محیط آن هشتاد گام است ، هفت برج و دو در بزرگ دارد ، یکی از درها به جانب غرب و دیگری به جانب شرق باز می شود . در شرقی را « در تبریز » می گویند . خادم جعفر پاشا وقتی که در تبریز سردار بود ، از عساکر عجم فرار کرده و در این قلعه متحصن شده بود ، عساکر عجم قلعه را محاصره نموده بودند ، لیکن يك شب جعفر پاشا دیوار قلعه را شکسته با چند هزار عسکر به عساکر عجم شبیخون زده و آنها را تا دم قلعه تبریز رانده و تعقیب کرده بود .

کدخدای جعفر پاشا با عساکر عجم جنگ کرده و در این جنگ شهید شده ، خادم جعفر پاشا دوباره بر شهر مسلط گشته و در قلعه « قله » تعمیرات و استحکامات زیاد بنا کرده است . و يك در محکم و بزرگ به قلعه « قله » بنا کرده و اسم آن را « باب تبریز » گذاشته بود .

در توی این قلعه بقدر صد خانه و يك باب مسجد هست . در این محل باغات

و باغچه‌های سبز خرم زیاده است. انگور و آلبوی عباسی و گلابیهای بسیار لطیف و آبدار دارد.

این محل درخلك تبریز يك ناحیه مستقلی است. هزارتن نفر نوکر و مأمور و سرباز و کلانتر و داروغه و قاضی دارد.

در این محل ضیافت‌های عظیم به ما دادند و از پادشاه هدیه‌ها و تحفه‌ها به ما واصل شد.

در این دیار به «بیگ سنجاق» سلطان، و به «میرمیران» خان، و به «رئیس» خان‌خانان، به «دفتر دار» اعتمادالدوله، به «سردار قشون» سپهسالار، به «قیوچی‌باشی» دربان، به «رئیس‌الکتاب» منشی، به «بیگ آلائی» کلانتر، به «بنی‌چری» دیزچوکن، به «رئیس بنی‌چری» دیزچوکن آغاسی، به «قوناچی» مهماندار می‌گویند. این امرای مذکوره در حکومت و سیاست علاقه‌دار هستند و قانون ایران چنین است. قدری پس از زمان سیاحت اولیاء چلبی، جهانگرد پد-ر آولزه فرانسوی «هوالیه ژان هاردن» ضمن سیر و سفر در شهرهای ایران، در سال ۱۰۸۴ هجری وارد تبریز می‌شود.

«شاردن» می‌نویسد: . . . تبریز بلده بزرگ و عظیمی است، و از حیث مقام و عظمت، ثروت و مکنّت، تجارت و تعداد نفوس، دومین شهر ایران بشمار می‌رود. این شهر در منتهی الیه يك دشت، در پای کوهی واقع شده است. چنانکه در نقشه مربوطه بنظر می‌رسد، هیأت تبریز بسیار نامنظم است و اطلاق يك اسم (هندسی) برای آن مشکل بنظر می‌رسد.

این بلده فاقد هرگونه سور و بلرو و استحکامات لازم است. نهر کوچکی بنام «اسپین» از وسط آن می‌گذرد، و اغلب اوقات موجب ضایعات عظیم می‌گردد، منازل و عملیات واقع در کنار و طول ساحل خود را ویران و منهدم می‌سازد.

نهر دیگری هم در جانب شمال شهر در مجاورت آن جریان دارد. پهنای آب این نهر اخیر در فصل بهار تا پائیز، از رودخانه «سن» پاریس هنگام زمستان

کمتر نیست. نام آن «آجی» یعنی شور و نمکین می باشد، چون در طی شش ماه آب نهر در نتیجه سیلابهایی که از اراضی نمکزار گذشته، بدان ملحق می گردند، شور می شود، ماهی نیز در آن پیدا می شود.

تبریز به نه محله تقسیم شده و تقریباً مثل شهرهای دیگر ایران به فرقه های «حیدری» و «نعمت الهی» قسمت گردیده است.

این فرق منسوب به دو گروهی است که در سده پانزدهم میلادی تمام ایران را بمانند «گلف وژی بلنهای» ایتالیائی در میان خود تقسیم کرده بودند. این شهر دارای پانزده هزار باب خانه و باغچه و پانزده هزار دکان و حجره است. در ایران، دکانین از منازل مجزی می باشند، و غالباً در کوچه های طویل و عریض مسقف مقرنسی به ارتفاع پنجاه پا واقع شده اند. اینگونه کوچه ها را بازار می نامند. بازارها قلب شهر را تشکیل می دهند. منازل و خانه ها در خارج بازار بنا شده اند و تقریباً همه شان دارای باغی می باشند.

در تبریز قصور عالیه و عمارات بزرگ بسیار ندیدم ولی در مقابل، این شهر دارای عالترین بازارهای آسیا می باشد.

وسعت و عظمت این بازارها و گنبدها و طاقهای زیبایی که آنها را پوشانیده است، توده عظیم و انبوه جماعتی که در طی روز در اسواق (سوقها) مشاهده می شود، و کثرت مقدار کالاهائی که در آنجا انباشته شده است، بطور حیرت آوری ابهت و جلال بازارهای تبریز را نمودار می سازد.

زیباترین بازار شهر که مرکز معاملات کالاهای گرانبها و جواهرات می باشد، «قبصریه» نام دارد که به معنای بازار شاهی است. این بازار مثنی و بسیار وسیع و بزرگ است. قبصریه را در حدود سال ۸۵۰ هجری به فرمان «اوزون حسن» که مقرر سلطنتش تبریز بود، بنا کرده اند.

دیگر عمارات و ابنیه عمومی نیز در ابهت و عظمت و کثرت نفوس پای کمی از بازارها ندارد. سیصد دستگاه کاروانسرا در این شهر نشان می دهند. بعضی

از اینها هم به اندازه‌ای وسیع و بزرگ می‌باشد که در هر يك سیصد نفر آدم می‌تواند سکونت نماید .

قهوه خانه‌ها و میکده‌ها و اماکن عمومی مخصوص صرف مشروبات تندی که از عصارة خشخاش تهیه می‌شود ، گرمابه‌ها و مساجد کاملاً متناسب با عظمت و شکوه عمارات دیگر می‌باشد .

« ژان شاردن » در توصیف مساجد تبریز می‌نویسد : تعداد مساجد تبریز دویست و پنجاه است . در اینجا من وارد خصوصیات فرد فرد این معابد نخواهم شد ، چون ساختمان آنها با مساجد عالیة پایتخت امپراطوری (اصفهان) بهیچوجه فرقی ندارند . مسجد علیشاه تقریباً بالتمام مخروبه و منهدم شده است ، قسمتهای سفلی که به گزاردن نماز افراد مردم اختصاص دارد ، و مناره آن را که بسیار رفیع و بلند است ، مرمت کرده‌اند . هنگام ورود از ایروان ، نخستین اثری که از تبریز مشاهده می‌شود ، همین مناره است .

چهار صد سال می‌شود که این مسجد را خواجه علیشاه بنا کرده است ، مشارالیه صدراعظم غازان خان شاهنشاه ایران ، که مقر سلطنتش تبریز و در هجانبجا بخاک سپرده شده ، بوده است . هنوز هم مقبره وی در يك مناره مخروبه عظیمی که بنام او منار خان غازان نامیده می‌شود ، مشهود است .

مسجد موسوم به استاد شاگرد که امروزه نیمه خراب می‌باشد، سیصد و بیست سال پیش توسط امیر شیخ حسن ساخته شده است . تمام قسمتهای داخلی این معبد قسمتی از سطوح خارجی آن زرنگار است . مسجد کبود بسال هشتصد و هفتاد و هشت هجری توسط یکی از پادشاهان ایران بنام جهانشاه یا شاه جهان بنا شده است .

مسجد دو منار کوچک می‌باشد ، ولی دو مناره آن دارای ساختمان خاص و بسیار دقیق و صنعتی است ، چنانکه یکی بروی دیگری افراشته شده است و مناره بالائی از حیث ارتفاع و قطر خیلی بیشتر و بزرگتر از پائینی است که پایه آن می‌باشد . در تبریز سه دستگاه بیمارستان وجود دارد که بقدر کفایت تمیز و نظیف و

بسیار خوب نگهداری می‌شود . این خسته خانه‌ها مخصوص اقامت دائم نیست ، ولی هر کس که وارد می‌شود ، روزانه دو نوبت برایش خوراك می‌دهند . این بیمارستانها را در تبریز «آش داغت» می‌نامند، یعنی امکنه مخصوص احسان اطعام . در پایان شهر در جانب مغرب در بالای کوه کوچکی يك دستگاه عمارت بسیار زیبایی که زیارتگاه می‌باشد مشاهده می‌شود و «عینالی» نام دارد (در این ایام عینال زینال ، یعنی عین علی و زین علی خوانده می‌شود) .

ایرانیان مدعی هستند که حضرت علی (ع) که از طرف حضرت رسول اکرم (ص) به دامادی برگزیده شد ، جمیل ترین مخلوق تمام جهان بوده است ، ولذا هنگامی که قصد تعریف و توصیف يك چیز بسیار زیبایی را دارند، می‌گویند: این عین است .

عینالی زیارتگاه و محل گردش و تفریح تبریزیان است . ربع رشیدی در خاراج تبریز ، در طرف مشرق بصورت يك قلعه عظیم کاملاً مخروبه‌ای مشاهده می‌گردد که قلعه رشیدیه نامیده می‌شود. این بنا چهارصد سال پیش توسط خواجه رشید صدر اعظم غازان خان به وجود آمده است .

شاه عباس هنگام مشاهده این قلعه مخروبه ، چون ملاحظه کرد که موقعیت آن برای شهر بسیار مناسب و مسلط بر تمام تبریز می‌باشد ، در حدود صد سال پیش دستور تجدید بنای رشیدیه را صادر کرد ، اما جانشینان این پادشاه نظریه مغایری دارند و گذاشته‌اند که بنا همچنان منهدم گردد .

آثار و بقایای ابنیه و همارات عمده و قلاع و استحکاماتی که ترکان عثمانی در اوقات مختلف ، طی حکومت خود در تبریز بنا کرده‌اند هنوز نمایان است . کمتر پرتگاه و صخره سنگ و ارتفاعات کوهستانی در مجاورت شهر مشاهده می‌شود که خالی از خرابه حصارها و قلاع كوچك و تلهای عظیم ابنیه مخروبه باشد . قسمت اعظم اینها را من به دقت تماشا کرده‌ام ، ولی هیچگونه آثار حقیقی در آن میان مشاهده ننموده‌ام . از زیر خاك جز آجر و قلوه سنگ چیزی بیرون نمی‌آید .

کامل‌ترین بنائی که از آثار و ابنیه ترکان عثمانی در تبریز موجود است، یک مسجد عظیمی است که سطوح داخلی آن پوشیده از مرمرهای شفاف و درخشان و تمام جوانب خارجی آن مزین به خاتم‌کاری است. ایرانیان بعثت نفرتی که از بنیان این معبد دارند، آنجا را کثیف نگه میدارند و بنای آنرا منحوس می‌شمارند. در میان آثار باقیه مخروبه تبریز، در خارج شهر در جانب جنوب، کاخها و قصور پادشاهان اخیر ایران جلب توجه می‌کند و در طرف مشرق، بقایای کاخی را که به قول ارامنه مقر خسرو (خسرو پرویز) بوده است نشان می‌دهند.

ارمنیان مدعی هستند که شاهنشاه، صلیب حقیقی حضرت عیسی و کلیه خنائم مقدسی را که از اورشلیم آورده بود، در این کاخ محافظت می‌کرده است. «شاردن» در دنباله مشاهدات خود، درباره «میدان تبریز» و عظمت آن و همچنین نمایشاتی که در آن ترتیب داده می‌شد می‌نویسد:

میدان تبریز بزرگترین میادین بلاد عالم است که من دیده‌ام و خیلی بزرگتر از میدان اصفهان می‌باشد. ترکان (عثمانی) در این محل چندین بار سی هزار عسکر برای جنگ آراسته‌اند. همه روزه شامگاهان، این میدان انباشته از حلقه مردم است که برای تفریح و تماهای نمایشاتی که در آنجا به معرض تماشا گذارده می‌شود جمع می‌گردند.

تفریحات میدان عبارتست از نمایشات شعبده بازان و بند بازان و مسخرگان ولودگان، کشتی‌گیری و نبرد قوچها و گاو نر هله خواندن اشعار و سرودن داستانها و رقص گرگت (هنوز هم «قورت میدانی» یکی از محلات و میادین معروف تبریز می‌باشد و چنانکه از ناسم پیداست، اختصاص به رقص گرگان داشته، ولی در نامه‌های رسمی آنرا «میدان قطب» خوانند.)

مردم تبریز از رقص این حیوان فوق‌العاده خوششان می‌آید، بطوری که از صدها مسافت بعیده گرگهائی به شهر می‌آورند که بسیار خوب می‌رقصند. آنهائی که خیلی خوب تربیت شده‌اند، هریکی تا پانصد «اکو» معامله می‌شوند. اغلب اوقات

گروگان رقص سخت متغیر می‌شوند و مصبان می‌ورزند . در این قبیل مواقع ، اسکات و آرامش آنان مستلزم زحمات بسیار است . این میدان بزرگ در ساعات روز نیز خالی نمی‌باشد و درحقیقت بازار انواع و اقسام خواربار و اشیاء کم قیمت بشمار می‌رود .

در تبریز يك میدان بزرگ دیگری هم وجود دارد که در مقابل قلعه‌ای مخروطی موسوم به قلعه جعفر پاشا واقع شده است . حکایت می‌کنند که در گذشته این محل میدان تسلیحات قلعه بوده است .

در این ایام ، مسلخ (کشتارگاه - سلاخ خانه) می‌باشد . کلیه قطعات عظیم گوشت که در تمام نقاط شهر به فروش می‌رسد، در همین محل کشته و پوست کنده می‌شود. « ژان شاردن » در پیرامون جمعیت و آب و هوا و نعمات تبریز می‌گوید : من اهتمام بسیار برای تحقیق تعداد نفوس تبریز مصروف داشتم، مع هذا یقین ندارم که حقیقت امر برایم معلوم شده باشد ، ولی بطور قطع و بسا اطمینان کامل می‌توان گفت که سکنه بالغ بر پانصد و پنجاه هزار نفر است .

بسیاری از متعینین و متشخصین تبریز برایم تأکید داشتند که نفوس این بلده بیش از يك میلیون و یکصد هزار نفر است . تعداد بیگانگانی که در تمام اوقات در این شهر دیده می‌شوند ، نیز بسیار زیاد است ، از کلیه ممالک آسیائی در تبریز گروهائی سکونت دارند . من کالائی نمی‌دانم که در این بلده، فروشگاه‌های (مخزنی، مغازه‌ای) از آن وجود نداشته باشد . سرتاسر شهر ، مشحون از صنایع قماش و ابریشم و زرگری است . عالی‌ترین دستارهای ایرانی در تبریز تهیه می‌شود . بازرگانان بزرگ و عمده شهر برایم تأکید می‌کردند که همیشه سالیانه شش هزار عدل ابریشم در کارگاههای این بلده بافته می‌شود. تجارت تبریز در سرتاسر ایران و تمام ترکیه ، درمسکوی (روسیه) ، در ترکستان ، در هندوستان و ممالک ساحلی دریای سیاه گسترده است .

هوای تبریز سرد و خشک ، سخت نیکو و بسیار سالم است ، بطوری که

در این محیط بهیچوجه برای پیدایش و تکوین هیچگونه خوی و خلق بد، زمینه‌ای موجود نیست.

سرما مدت مدیدی دوام دارد، چون شهر رو به شمال است. در قله جبال اطراف آن (سهند) طی نه ماه از سال برف مشاهده می‌شود. تقریباً همه روزه صبحگاهان و شامگاهان باد می‌وزد. اغلب اوقات سال به استثنای تابستان، باران می‌بارد و در تمام فصول در آسمان ابر مشاهده می‌شود.

عرض جغرافیائی این بلده سی و هفت درجه و طول آن هشتاد و دو درجه است. کلیه مایحتاج زندگانی در کمال وفور و فراوانی می‌باشد و حیات مردم کاملاً قرین لذت و معاش بسیار ارزان است.

... اگر آنچه گفتیم، شایان توجه بود، نکته‌ای که شرح می‌دهم، کمتر از آن شگفت‌انگیز نیست: تأکید می‌کنند که شصت رقم انگور در اطراف تبریز بار می‌آید. در ایران بهیچوجه نقطه‌ای وجود ندارد که در آن بتوان دلپذیرتر و ارزان‌تر از تبریز زندگی کرد.

در اطراف تبریز کانهای عظیم مرمر سفید مشاهده می‌شود. نوعی از این سنگ وجود دارد که شفاف و درخشان و حاکی ماوراء می‌باشد. حکایت می‌کنند که این قسم مرمر از انجماد تدریجی آب يك چشمه معدنی به وجود می‌آید. همچنان در نقاط بسیار نزدیک شهر دو معدن شایان توجهی وجود دارد که یکی نمک و دیگری طلا است. مدت مدیدی است که استخراج زر موقوف شده است، چون معلوم شده که عایدات حاصله به زور مخارجش را تکافو می‌کند و مردم متقاعد شده‌اند که هیچگونه نفعی در آن برایشان متصور نیست.

آبهای معدنی نیز در تبریز بسیار است. مشهورترین و پر ترددترین آنها عبارتست از: آبهای معدنی بارنج که در نیم فرسنگی تبریز واقع شده است و سید کند که دهکده دیگری در فاصله شش فرسنگی شهر می‌باشد. این آبها گوگرد دارد و بعضی سرد و برخی داغ می‌باشد.

«شاردن» نیز ضمن نقل قولهای مورخین دربارهٔ پیدایش تبریز و وجه تسمیه آن و اشاره به بنای تبریز به وسیلهٔ زبیده خاتون زن هارون الرشید، «تبریز» را به مفهوم پارسی آن، (رافع و برطرف کنندهٔ تب) می‌داند و به درستی می‌نویسد که: در تمام عالم، من شهری نمی‌شناسم که دربارهٔ بنا و پیدایش و نام اولیهٔ آن، نویسندگان جدید اینقدر زیاد بحث و جدل کرده باشند.

«شاردن» در شرح دلاوریها و پایداریهای مردم تبریز در برابر تسلط بیگانگان و دشمنان خارجی می‌نویسد که تبریزیان سه بار بر علیه سیطرهٔ ترکهای عثمانی (که تبریز را در اشغال داشتند) قیام کرده‌اند.

«شاردن» می‌نویسد: ... کمی بعد از حرکت سلطان عثمانی (سلطان سلیم)، مردم تبریز قیام کردند و بطور غیر مترقب ناگهان به کمک یک لشکر ایرانی بر ترکهای عثمانی حمله کردند و دشمنان خویش را به طرز عجیبی قتل عام نمودند و اختیار شهر را به دست خود گرفتند. سلیم به تصرف مجدد تبریز توفیق نیافت و جهان را بدرود گفت، ولی جانشین وی (سلیمان کبیر) به دست «ابراهیم پاشا» سپهسالار اردوی خویش این شهر را از نو تسخیر کرد. سلیمان عثمانی صاحب این شهر مقتدر گشت و دستور داد قلعهٔ عظیمی در آن بنا کردند که به قول موثقین مجهز به صد و پنجاه ارابهٔ توپ و دارای یک ساخلو چهار هزار نفری بود. ولی هیچیک از این تدارکات و تجهیزات، مانع قیام مجدد مردم تبریز بعد از خروج وی نگردید.

ابراهیم پاشای مذکور بعد از سه سال یعنی در ۹۵۵ هجری (۱۵۸۴ میلادی) مأمور انتقام از تبریز گشت. سردار ترك با يك روش وحشیانه این شهر را بگشود و پس از تسخیر آن با تهاجمات متوالی، به افراد قشون خویش فرمان غارت صادر کرد.

سپاه عثمانی مرتکب فجایع بسیار شنيع خلاف انسانی و وحشیگریهای بیشرمانه‌ای در تبریز می‌شدند که نظایر آن به گوش آدمی نرسیده است. خلاصه با آهن و آتش انواع و اقسام سبعیت و سختگیری که ممکن است، نسبت به اهالی

روا داشتند . کاخ شاه طهماسب و کلیه عمارات عالیه با خاک یکسان شدند .
 با وجود همه اینها ، شهر تبریز باز هم در آغاز سلطنت آمورات (سلطان مراد عثمانی) قیام کرد و به کمک اندك قوای ایرانی ، ده هزار نفر از سپاهیان ترك را که مأمور حراست و حفاظت بلده بودند ، از دم تیغ گذرانید . « مراد » که از شجاعت و جسارت تبریزیان سخت در وحشت افتاده بود ، قشون نیرومندی به سرداری عثمان پاشا صدراعظم خویش برای انهدام و اسارت کامل شهر و مردم آن اعزام داشت .

قشون ترکان عثمانی وارد تبریز شد و به قتل عام پرداخت . این حادثه هائله به سال نهصد و نود و چهار هجری مطابق سنه هزار و پانصد و هشتاد و پنج میلادی اتفاق افتاد . آنگاه به تعمیر کلیه استحکامات و قلاعی که سابقاً به دست ترکها ساخته شده بود ، اقدام شد .

هیجده سال بعد از لشکر کشی ترکان عثمانی ، یعنی به سال هزار و شصت و سه میلادی (مطابق هزار و دوازده هجری) شاه عباس کبیر با يك مهارت و سرعت و شجاعت غیر قابل تصویری با اندك قوایی ، تبریز را از ترکها باز گرفت . اوشجاعترین سربازان خود را چندین دسنة کرد ، این دلاوران ، گشتی ها و نگهبانان نظامی ترك در خیابانهای (خارج شهر) دستگیر کرده ، آنها را با چنان سرعتی به قتل رسانیدند که هیچکس را در شهر از این حادثه خبری نشد .

دردنبال دسته های كوچك مزبور ، يك گروه عظیم پانصد نفری از جنگاوران با لباس بازرگانی وارد شهر شدند . اینها مدعی بودند که کاروان تجارتی ایشان به فاصله يك روزه راه تبریز می باشد و آنها جلو تاخته زود آمده اند . مأمورین ترك این دعوی را یقین پنداشتند ، چون رسم کاروانها اینست که در مجاورت شهرهای بزرگ ، بازرگانان پیشتاز به داخل بلده می روند . بعلاوه تصویری کردند که هویت این گروه در نظر مأمورین نظامی و نگهبانان جنگی ، محقق و مسلم شده است .
 شاه عباس این گروه و دستجات را از نزدیک تعقیب می کرد و به محض

مشاهده ورود آنان به داخل بلده ، با شش هزار سپاهی به شهر هجوم آورد. دونفر از سرداران وی نیز به همین ترتیب هریک از طرف دیگر به تهاجم پرداختند .
 ترکهای عثمانی که غافلگیر شده بودند، فقط به شرط حفظ جان تسلیم گشتند.
 « شاردن » از این عملیات نظامی که منجر به قلع و قمع ترکان عثمانی شد، با عنوان «شاهکار سوق الجیشی شاه عباس کبیر» یاد می کند .
 « شاردن » می افزاید که حوالیه : حکمران تبریز عنوان بیگلربیگی دارد .
 سه هزار سرباز سوار تحت امر وی می باشد .

خوانین یسا حکام قارص ، ارومی ، مراغه ، اردبیل ، و بیست سلطان ، که همه شان مجموعاً پانزده هزار سپاهی سوار دارند، فرمانبردار فرمانفرمای تبریز می باشند.
 اندک زمانی پس از سیاحت « شاردن » فرانسوی ، «جملی کاری» جهانگرد ایتالیائی به ایران می آید و ضمن مطالعه در شهرهای قم، اصفهان، شیراز، بندرلنگه، جلفا و روستاهای ایران ، از طریق جلفا ، مرند ، یامچی و صوفیان به تبریز می رسد (سال ۱۱۰۵ هجری) .

« کاری » می نویسد : تبریز با اکباتان (کاری نیز مثل برخی از محققین و سیاحان ، اکباتان یا همدان را که پایتخت باستانی قوم ماد بوده ، با تبریز یکی می پندارد) مرکز ایالت آذربایجان ، ۶۲ درجه طول و ۳۸ درجه عرض جغرافیائی دارد و در قدیم الایام پایتخت کشور ماد بود (۸۷۶ قبل از میلاد) . ولی حالا از آن عظمت دیرین ، شبی بیش باقی نمانده و قرنهاست که میدان جنگهای بی دریغ ایران و ترک (عثمانی) واقع شده است .

شهر تبریز در انتهای دشت وسیعی قرار گرفته که به دریاچه ای منتهی می شود و از سه طرف مشرق و شمال و جنوب به سه رشته کوه محدود می گردد (مثل شهر ارضروم) و هوای آن مانند هوای شهر ایروان خیلی تغییرپذیر و بی ثبات است .
 دور تا دور شهر تبریز متجاوز از سی میل می باشد که باغهای صی و حرم و میدانهای وسیعی از همه طرف آن را احاطه می کند .

منازل مسکونی این شهر مثل دیگر شهرهای ایران، گلی و نازیباست، اما بازار و کاروانسراهای عالی و محکم دارد و موقعیت مهم تجاری این شهر گروه بیشماری از تجار و بازرگانان ملل مختلف را به خود جلب کرده است.

تمام محصول ابریشم خام گیلان به تبریزی می‌آید و در اینجا از آن نخ ابریشمی تهیه می‌شود و این کارها نیز سبب بزرگی و کثرت جمعیت شهر می‌گردد. یکی از میسیونرهای «ژوزوئیت» به نام «فرانسوا» با اغراق تمام، جمعیت تبریز را مساوی جمعیت شهر رم می‌دانست، ولی به عقیده من سکنه تبریز نباید متجاوز از دویست و پنجاه هزار نفر بوده باشد.

روز شنبه به تماشای برج شام غازان رفتیم (که جمعی بدون سند و مدرک خیال می‌کنند همان برج بابل است!) این برج ۲۰۰ پا بلندی و ۴۰ پا قطر دارد. ضخامت دیوارهای آن نیز که در بعضی جاها رو به خرابی می‌رود، تا دوازده پا می‌رسد. در پائین برج دری است که به پلکانهای حلزونی شکلی هدایت و پس از یکصد و بیست پله به اطاق کوچکی ختم می‌شود. دیوار خارجی برج از کاشی پرنقش و نگار و خطوط و اعداد متنوع مستور، و طبقه اول قسمت درونی آن با نرده سنگی محدود و گویا قبربانی این برج است.

بعد به تماشای میدان وسیعی رفتیم که پر از تجار و کسبه و صنعتگران و عمله، و معروف به «آت میدانی» بود. معمولاً در این میدان اسبهای قشنگی فروخته می‌شود که از حیث قیمت بسیار ارزان و مناسب می‌باشند. من اسب بسیار قشنگی به نود عباسی خریدم که در ایتالیا بیشتر از سیصد عباسی ارزش دارد. در این میدان صنعتگران زیادی مشغول تهیه پوست (ساغری) هستند و کفش‌ها و چکمه‌های عالی و جلد‌های ظریف کتاب با آن درخت می‌کنند.

از دیدنیهای جالب ما در تبریز، ورود باشکوه نائب خان (نائب الحکومه) و پانصد سوار او به شهر بود که هزار و پانصد سرباز از آنها استقبال کردند. باید دانست که فرمانده کل قشون، همواره حکمران ناحیه آذربایجان هم می‌باشد و نیز

پس از احراز منصب می‌تواند همان مقام را به شخص دیگر یعنی «نائب‌الحکومه» واگذار کند و خود در یکی دیگر از نقاط مملکت زندگی نماید.

هنگام اقامت خود در تبریز، مدتی مهمان کاپوسن (فرقه‌ای از کشیش‌ها و میسیونرهای فرانسوی) بودم که کلیسا و دیرقشنگی با مساعدت میرزا ابراهیم نائب‌الحکومه این شهر بنا کرده‌اند. این مرد شخصی معارف پرور و علم‌دوست است، حتی یکی از پسران خود را پیش «پروکاتوریل» کانولیک به فراگرفتن زبان برگماشته است.

روز یکشنبه سیزدهم ماه در حال عبور از «آت میدان» مردی را دیدم که پاهایش را به چوبی بسته و از چند سو شلاق می‌زنند. در قسمتی از این میدان روزهای جمعه و اعیاد دیگر مسابقه تیراندازی برپا می‌شود.

طرزلباس روحانیان ایرانی تقریباً شبیه لباس رؤسای مذهبی ترکیه می‌باشد. بعدازظهر همان روز باچند تن از رفقا، سواره به قصد گردش در شهر به راه افتادیم، از روی چند پل قشنگ رودخانه شین چای (شیرین یا شین چای درست نامی در مقابل آجی چای یعنی تلخه رود است و سابقاً به مهران رود اطلاق می‌شد. آبش شیرین بود و مورد استفاده مردم) که از وسط تبریز می‌گذرد، عبور کردیم. این رودخانه آب صاف و فرادان دارد و گاهی آب آن طغیان می‌کند و قسمت پائین شهر را زیر امواج خود می‌گیرد.

در داخل شهر تبریز مقابر متعددی وجود دارد که گنبد‌های هرمی شکل آنها از کاشی‌های آبی و سیاه بسیار ظریف پوشیده شده و با خطوط عربی و نقشه‌های هندسی متنوع مزین می‌باشند.

درمراجعت، مرد سواری را دیدیم که لباس عجیبی پوشیده و کلاه مخروطی درازی بر سر گذاشته بود و از دوسوی چپ و راست کلاه، شاخگونه‌ای از طناب آویزان کرده و بالای کلاه نیز دستمالهای ابریشمی الوان بهم پیچیده آویزان کرده بود. معلوم شد این مرد، جاسارچی و وظیفه او این است که اخبار جدید را از

هر قبیل، مانند قیمت اجناس مختلف و تصمیمات متفرقه حکومتی و فوت اشخاص معتبر و غیره، با صدای بلند در سر گذرها به اطلاع مردم برساند.

در حوالی تبریز معدن نمک سفید فراوان است. در اغلب نقاط شهر چشمه‌های زلالی وجود دارد که از منازل و خانه‌ها می‌گذرد، گاهی برای استفاده از آب چشمه مجبورند چند پله از سطح زمین پائین‌تر بروند (اینگونه چشمه‌ها را، قیرخ ایاخ - چهل پله - می‌گفتند) ضرابخانه تبریز شبیه ضرابخانه ایروان است. وقتی که من بدانجا رفتم، «عباسی» ضرب می‌شد.

دیر میسیونرهای کاپوسن در نزدیکی میدان قرار گرفته، هر روز عصر نزدیک‌های غروب، صدای ناهنجار کرنای و طبل و سورنا بلند می‌شود. گویا این موسیقی گوشخراش نابهنگام، اختطاری به بازاریان است که دکانهای خود را ببندند. بلافاصله پاسداران شبانه وارد بازار می‌شوند و مقارن همین حال جمع کثیری از پشت بام با صدای بلند شروع به گفتن اذان می‌کنند، به خلاف ترکیه که اذان باید در مناره‌های مساجد گفته شود.

یک ساعت و نیم از شب گذشته، طبالی در کوچه و بازار می‌گردد و از این ساعت به بعد هر کس بدون چراغ و فانوس در کوچه دیده شود، به وسیله پاسداران جلب و زندانی می‌گردد.

نزدیک‌های صبح همان طبل زن، پایان یافتن ساعات قروق شبانه را اعلام می‌کند. از این ساعت به بعد، دیگر پاسبانها مسئول نگهبانی بازار و امتعه مغازه‌ها نیستند، هر کس باید خود متاع خویش را حراست کند.

روز چهارشنبه همراه پدر روحانی «ژورژواندوم» به دیدن بازاری رفتم که میرزا صادق نائب‌الحکومه سابق آذربایجان بنا کرده است. این بازار مسقف با گنبد‌های آجری، از چند کاروانسرا و عده زیادی مغازه تشکیل یافته است. در مجاورت این بازار انبار زیرزمینی وسیعی تعبیه شده که گنبد آجری دارد و استخری در بیرون بدان متصل است. هنگام زمستان یخ این استخر را قطعه قطعه نموده در

آن انبار می‌ریزند و برای تابستان نگهداری می‌کنند. زمستان این شهر به حدی سخت است که آب این استخر به ضخامت قابل توجهی یخ می‌بندد.^{۶۰}

در جوار این بازار مدرسه‌ای برای تعلیم و تربیت اطفال مسلمان ایرانی بنا شده که به مسجدی اتصال دارد. کمی دورتر، مسجد و مدرسه و کاروانسرا و یخچال دیگری به نام میرزا ابراهیم برادر همان میرزا صادق بنا گردیده است.

در مراجعت از تماشای کاروانسرا و ضرابخانه، از بنای معتبر دیگری به اسم قیصریه نیز دیدن کردیم. این بنا گنبد بزرگ مرتفعی دارد و مرکز دادوستد تجار بزرگ است و نفیس‌ترین کالاها را در اینجا می‌توان به دست آورد. بلافاصله بازار زرگران آغاز می‌شود. این بازار دارای گنبد و طاق‌های آجری محکم متعددی است. روز پنجشنبه از میدانی که چوبه دار مجازات و اعدام در آن نصب شده است می‌گذشتم، عده‌ای از زنان با چادر را دیدم که از زیر جسد آویزانی رد می‌شدند، معلوم شد که این زنهای خرافی برای آنکه بچه‌دار شوند به این کار اقدام می‌کنند. البته پولی هم برای این کار به شاگرد میر غضب که درپای چوبه دار ایستاده می‌دهند. اگر به چشم خود این موضوع را ندیده بودم، هرگز بساور نمی‌کردم که زنهایی پیدا شوند که عقیده داشته باشند جسد مرده می‌تواند آنها را باردار کند.

اغلب مردان ریش و سبیل دارند، ولی آنهایی که ریش و سبیل را دوست ندارند، عوض ستردن باتیغ، موهای خود را یکی‌یکی می‌کنند. ترک‌ها (عثمانی‌ها) موهای زاید را با دوائی از بین می‌برند، ولی ایرانی‌ها معتقدند این عمل پوست بدن را زبر و خشن می‌کند.

درسه میلی شهر تبریز معدن طلائی وجود دارد که مقدار طلای استخراجی از آن کفایت هزینه خود را نمی‌کند لذا معطل مانده است. در چهار میلی همین ناحیه معدن مسی نیز هست که محصول فراوان و درآمد زیادی به خزانه پادشاهی دارد. «سرهنگ کاسپار دروویل» سیاح فرانسوی که نتیجه مشاهدات خود از ایران

را در سال ۱۸۱۲ میلادی یعنی قریب ۱۷۳ سال پیش در سفرنامه‌اش آورده است، در بحث از تبریز آن روزها، ضمن اشاره کوتاهی به تاریخ آذربایجان می‌نویسد: ایالت آذربایجان یا کشور ماد سابق از بحر خزر و قسمتی از کردستان و پاشانشین بایزید تا گرجستان کشیده شده است. این ایالت از هر نظر جالب‌ترین مناطق ایران و از ایالات دیگر به مراتب حاصلخیزتر و پرجمعیت‌تر است.

آذربایجان طی سالیان درازی میدان جنگ بوده، از این‌رو مردمان آن جنگ‌جوتر از اهالی ایالت (ایالات صحیح است) دیگر ایران است.

آذربایجان به هنگام جنگ به تنهایی برابر تمام مناطق امپراطوری ایران لشکر بسیج می‌کند. واحدهای نظامی ارتش منظم ایران را نیز که مسلح به سلاحهای گوناگون‌اند، غالباً سربازان آذربایجانی تشکیل می‌دهند.

... امروز دیگر از عظمت تبریز چیزی باقی نمانده است. شهر متوسطی است که جمعیت ناچیزی دارد. شهر کنونی برابر میدان سابق تبریز است که گنجایش سی هزار تن لشکری داشت. آثار حصار سابق شهر در هر سمتی به فاصله دو، سه، حتی چهار میلی حصار فعلی شهر باقی است. حصارهای سابق در شمال شهر و دامنه کوه، بیش از جنوب و مجاور دشت محفوظ مانده است، زیرا در اینجا خیش گاو آهن زار عین، آنها را درهم نریخته است.

هنگامی که ترکها از ایران رانده شدند، افراد خانواده ملت مزبور نیز که سالیان درازی در ایران ساکن بودند، پا به گریز نهادند.

شهر تبریز بارها دست به دست شده و هربار پایداری و مقاومت عجیبی در دفاع از خود نشان داده و با قتل‌عامهای مهیبی روبرو گردیده بود (به هنگام آخرین حمله ترکها به تبریز - سال ۱۷۲۵ میلادی - مردم شهر در تمام کوچه‌ها سنگربندی کرده و خانه‌ها و مساجد را کنگره بستند، آنگاه چنان با شدت و پایداری به جنگ ادامه دادند که مهاجمین برای انهدام سنگرهای مستحکم که در برابر آتش توپخانه مقاومت می‌کرد، مجبور به استعمال «مین» شدند. پس از این نبرد در قتل عامی

که شش شبانه روز طول کشید، بیش از دویست هزار تن از اهل شهر کشته شدند - یادداشت مؤلف .)

گوئی این همه مصائب برای انهدام آن (تبریز) کافی نبود که چند سال بعد، زمین لرزه موحشی آن را بسا خاك يکسان کرد و در زیر خرابه‌های آن بیش از نود هزار تن مدفون شدند (در زمین لرزه تبریز پدیده شگفت‌آوری رخ داد: هنگامی که زمین در جهت شرق به غرب بشدت تکان می‌خورد، ناگهان در شمال غرب تبریز میان شهر و کوه، صخره‌ای خاکستری رنگ به طول دو میل و عرض و ارتفاع پنجاه «تواز» - قریب صد متر - در امتداد شرق به غرب سر از خاك بدر کرد. صخره مزبور مخلوطی از گوگرد و ماسه بود و هنوز به رنگ خاکستری باقی است - یادداشت مؤلف .)

«درویل» در بحث از اوضاع «بازار» می‌نویسد: ... کسی حق ندارد شب در دکان خود بخوابد، زیرا به محض بسته شدن دکانها، بازار زیر مراقبت داروغگان قرار می‌گیرد. آنها در نقاط مختلف بازار، مردان مسلحی بنام «میر - عسس» می‌گمارند. از ساعت ۹ شب به بعد قرق شروع و هر رهگذری بازداشت می‌شود، رهگذران ناشناس چوب و فلک می‌شوند. آنها که در مظان تهمت دزدی یا سوء قصد باشند، دفاع یا گوش‌شان بریده می‌شود، اما کسانی که مرتکب دزدی شوند، به مرگ محکوم شده و در برابر «دارالحکومه» سر از تنشان جدا می‌شود تا عبرت بینندگان گردند.

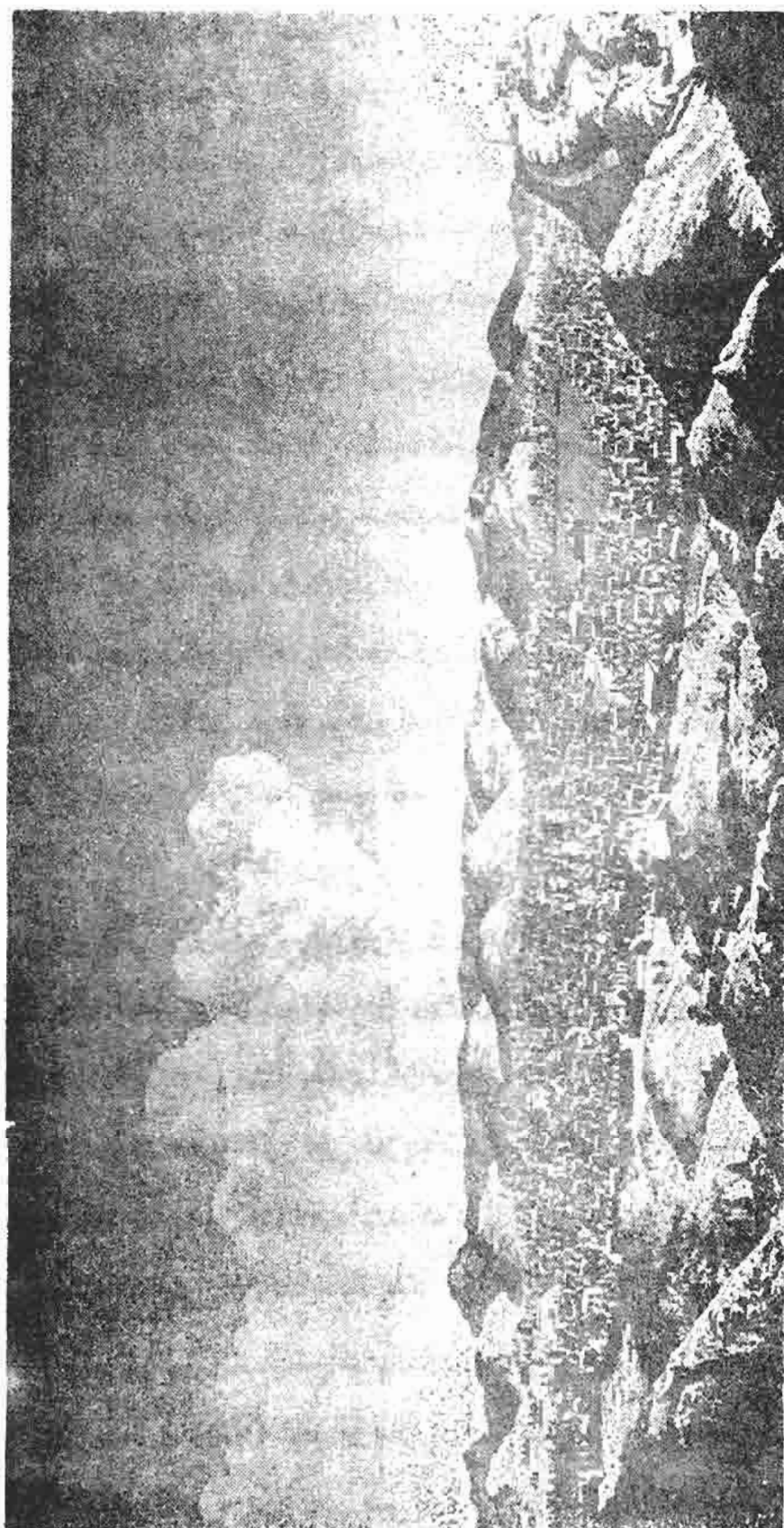
هر صنفی دو رئیس دارد. داروغگان برای جمع‌آوری خراج به حساب بیگلربیگی (فرماندار و رئیس شهربانی آن روز) یا شاه، با رؤسای اصناف سروکار دارند. اینان معمولاً از میان با سابقه‌ترین و امین‌ترین افراد صنف انتخاب می‌شوند. تعیین نرخ خواربار و تفتیش اوزان و مقیاسات جزو وظایف داروغه‌ها است. آنها در این مورد مقررات را با شدت عمل و به مراتب بهتر و ثمربخش‌تر از سپک کنترل اروپائیان اجرا می‌کنند.

گرچه برای خواربار از هر قبیل نرخ تعیین می‌شود، ولی عملاً فقط فروش نان و گوشت و نمک به بیش از نرخ مقرر، مجازاتی وحشتناک دارد: هر کس یکی از سه کالای مزبور را گرانتر فروخت و یا وزنه‌ها و ترازوی نادرست در کسب بکار برد، آنرا سراز تنش جدا می‌کنند.

در ارومیه بینی نانوائی را در حضور من بریدند. این مرد با سنگ ترازوی نادرستی جنس فروخته بود. هنگام اجرای مجازات، داروغه به من اشاره کرد و به نانو گفت: باید سپاسگزار ایشان باشی که بخاطرشان جان به سلامت بردی. در کشوری که همه چیز، حتی هیزم و میوه‌ها را (کش و منی) می‌فروشند، این سخت‌گیری بسیار بجا و منطقی است.

بازرگانان بیگانه و کاسبکار از صبح زود رو به بازار می‌آوردند. چون نور خورشید بدرون بازار نمی‌تابد، از این‌رو گردش در بازار در تابستانها بسیار مطبوع است. در زمستانها نیز درون بازار از برف و باران در امان است. گاهی خانمهای متشخص برای خرید یا ملاقات دوستان به بازار می‌آیند. ولی زنان طبقات متوسط از صبح تا شام چون مور و ملخ بازار را پر می‌کنند، آنها به هر دکانی سر می‌کشند تا در میان کنجکاوان، مقام برجسته‌ای برای خود احراز کنند. من بارها ناظر زنانی بوده‌ام که قریب سه ساعت در شلوغ‌ترین نقطه بازار مشغول وراجی بودند و به زحمت به فریاد «خبردار» نوکران که پیشاپیش اربابان خود راه باز می‌کردند، توجه داشتند.

سیاح دیگری از کشور فرانسه، پ. ام. ژوبر (پیر-آمده امیلین-پروپ ژوبر)، مقارن سلطنت فتح‌علی شاه قاجار که از جانب «ناپلئون بناپارت» برای انجام یک مأموریت سیاسی (برانگیختن ایران بر ضد دولت انگلیس) روانه ایران شده بود، درباره تبریز می‌نویسد: ... راه از مرند به تبریز ۱۲ فرسنگ یا ۷۲ کیلومتر است. راهی است صعب‌العبور، و چون از گردنه صوفیان می‌گذرد، معمولاً به نظر طویل‌تر می‌آید. در دشت جنوب شرقی مرند، آبادیهائی ویران و متروک دیده



تاریخ

می‌شود . پس از عبور از برابر این ویرانه‌ها به «آجی چای» رسیدیم (آجی چای همان تلخه رود است که به طول ۱۶۰ کیلومتر از شمال شهر تبریز گذشته و به دریاچه ارومیه می‌ریزد . «پلوتارک» مورخ یونان باستان در «زندگی آنتوان» می‌گوید : قضا را پیش قراولان سپاه به رودخانه‌ای رسیدند ، آب این رودخانه گرچه سرد و زلال بود ، ولی چنان تلخ و زهر آگین بود که نوشیدن آن امکان نداشت .)

این رود که آبش تلخ است، در ۴۴ کیلومتری شهر ارومیه یازادگان زردشت به دریاچه ارومیه می‌ریزد . روی آن پل مستحکمی بنا شده که طاقهای آن روی پسایه‌هایی از گرانیت سیاه ، مزین به نقوش قدیمه قرار دارد . همسفران که سراسر روز دسترسی به آب نیافته بودند ، از دیدن این رود بیش از حد خوشوقت شده ، شائق رسیدن به کناره آن بودند . اصولاً مشکل کم آبی برای ایرانیان دو برابر است ، زیرا صرف نظر از آنکه برای رفع عطش نیازمند آنتند ، برای تطهیر و وضو گرفتن هم به آب احتیاج دارند و هیچ گاه تیمم را با وضو برابر نمی‌شمارند .

در اثر زلزله‌های موحشی (آخرین زلزله تبریز در سال ۱۷۸۰ میلادی روی داده است) آبادیهای اطراف تبریز چنان ویران شده که تا کسی وضع آنها را در زمان آبادی ندیده باشد ، نمی‌تواند به میزان خسارت و خرابی پی‌برد .

قبل از رسیدن به تبریز ، مسافر از میان ویرانه‌ها می‌گذرد. اکثر بناهایی که در زمان شاردن وجود داشته، بر اثر این بلای عظیم از میان رفته است . حتی در موقع عبور من هم تکان شدیدی حادث شد که بیش از چهل منزل را خراب کرد و عده‌ای زیاد از سکنه را متواری ساخت .

«دویر» در دنباله سخنانش می‌افزاید : مردم آذربایجان که تبریز مرکز آن است ، در برابر آقا محمد خان (قاجار) که قصد تصرف این ایالت را داشت ، به سختی مقاومت کردند. لاجرم وی هم پس از موفقیت با نهایت سختی و بیرحمی به تنبیه آنان پرداخت ، زنان و جوانان زیبا را به بردگی بفروخت ، بیشتر ارامنه را اعم از مرد و زن و پیر و جوان سر برید . پس از مرگ وی دوباره آذربایجان

رو به آبادی گذاشت .

عباس میرزا (پسر فتحعلی شاه) که هنگام ورود من به ایران حکمران این ایالت بود، از هیچگونه بذل مساعی برای بازگردانیدن خانواده‌هایی که از آذربایجان مهاجرت کرده بودند، فروگذار نمی‌کرد . این نکته ، امری معقول هم بود که با وجود حکومتی عادل در آذربایجان ، این ناحیه برخلاف ترکیه آسیائی رفته‌رفته آبادتر و مسکون‌تر خواهد شد، زیرا در ایران از آنهمه اخاذی و رشوه خواری، انقلابات و جنگهای داخلی که هر سال باعث خرابی دهات و مهاجرت ساکنان و متروک افتادن اراضی زراعتی می‌شود ، خبری نیست .

دانشمند و جهانگرد فرانسوی، «اوژن فلاندن» که در زمان محمد شاه قاجار در سالهای ۱۸۴۰-۱۸۴۱ میلادی (۱۲۵۶-۱۲۵۸ هجری) به ایران آمده ، درباره تبریز می‌نویسد :

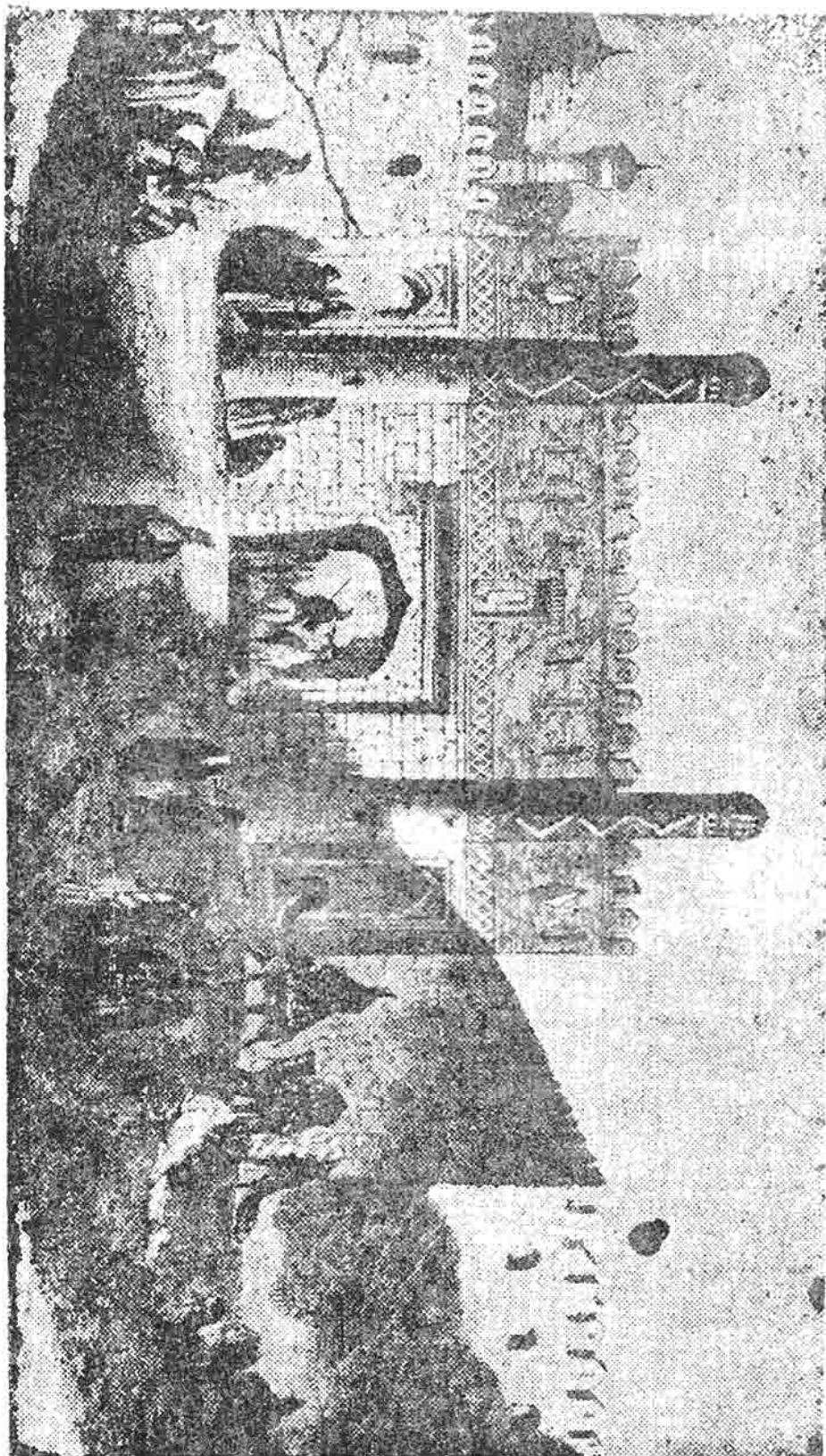
... اگر هوای تبریز لطیف و علاج‌کننده امراض است، در عوض خاکش باعث خطراتی می‌شود که از راه لرزه‌های مداومی حادث می‌گردند. به همین علت بیشتر اراضی آذربایجان را خرابه‌هایی مستور داشته . از این رو ایرانیها مبداء سام آذربایجان را جهت من چنین نقل کردند: (آذربایجان یا زمین آتش درون). لیک این تسمیه متعاقب این فکر است که اگر آتش را به این ناحیه نسبت می‌دهند ، آتش مقدس خواهد بود که کیش زردشتی را در آنجا نشو و نما داده ...

خرابه‌های تبریز را علاوه بر زلزله‌های آتشفشانی ، باید از جنگلهائی که بین ایرانی‌ها و ترک‌ها در این محل واقع شده دانست .

... عثمانی‌ها در مدت شصت سالی که تبریز به تصرف‌شان بود ، آن را ریشه‌کن ساختند. این علل که به هم دست داده‌اند، باعث شده که امروز تبریز شهری خرابه نشان داده شود .

حالت تبریز غمگین و حزن‌آور است . اهالی از ترس و وخامت زلزله ، منازل را در امکنه پست ساخته و مساجد را بدون مناره بنا کرده‌اند . باین جهت

در وازه قديم قديم از کتاب دور



است که منظره بازارها مانند منازل و مساجد از هر آرایش و زینتی عاری می باشد. قسمت عمده سقف بازارها از چوب است. خرید و فروش در این بازارها زیاد می شود و تنوعی بزرگ از تجار در آن دیده می شود.

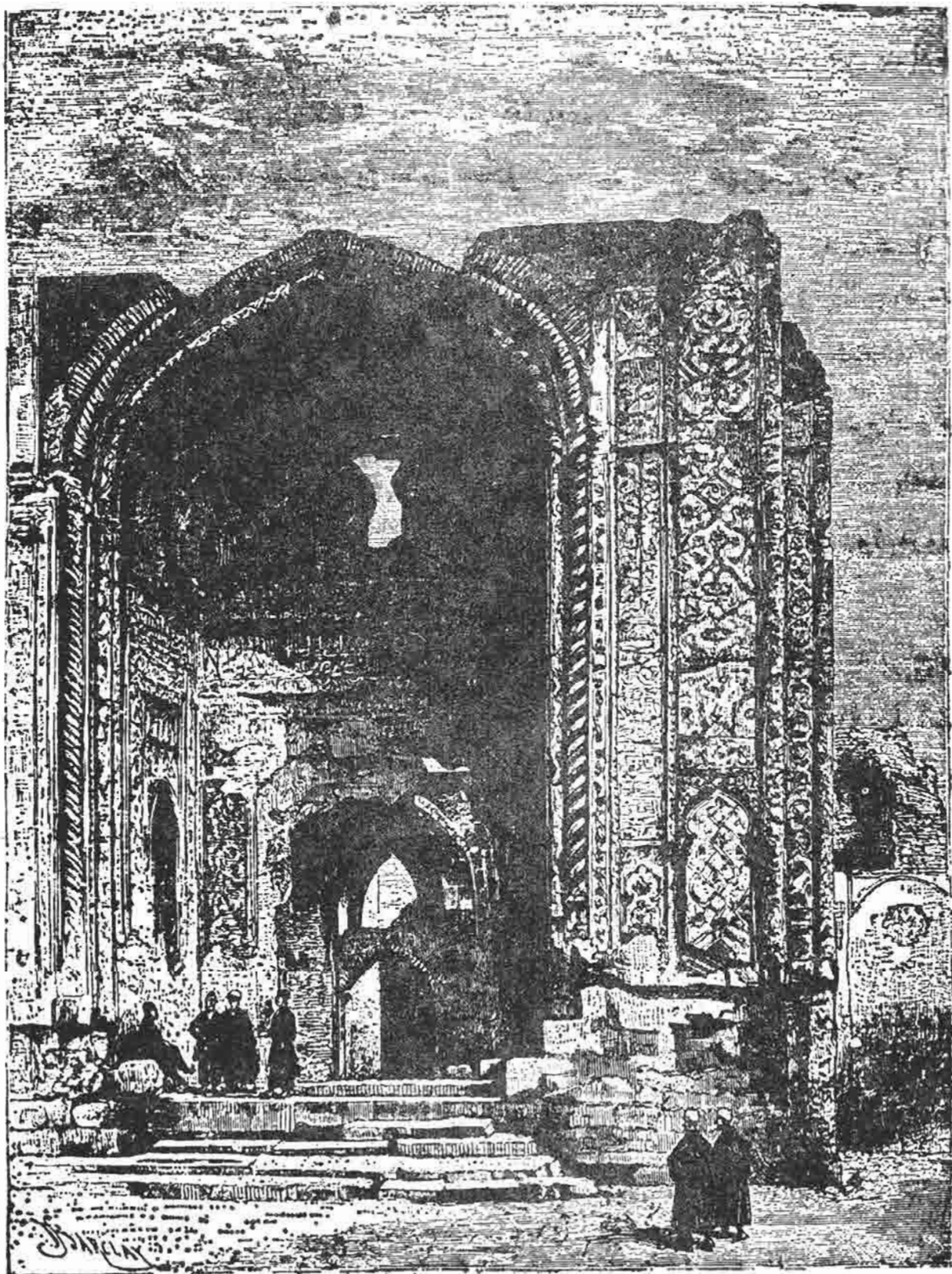
قطع نظر از اهمیت تبریز به علت حکومت نشینی، این شهر یکی از بزرگترین ایالات ایران (است) و بازرگانش اهمیتی ویژه دارد و تجارت آن از سایر نقاط ایران به مراتب بهتر است. کاروانهای متعدد پیوسته کاروانسراهایش را از جمعیت مملو ساخته، محصولات داخلی آسیا و اروپا را بدان آورد و برد می کنند.

چند حجره تاجرنشین دارد که چیت و ماهوت انگلیسی می فروشند و بازارشان منتهای رواج را دارد، چه ارزانتر و مناسب تر از خود ایرانی ها که بیافند، تمام می شود. این رشته تجارت و ابریشم جات در دست انگلیس ها است که روز به روز بر رونقش افزوده می گردد.

تبریز از هر طرف با حصاری دو پهلو و کنگره دار احاطه شده که برج و باروهای گرد دارند. در حصارش چندین دروازه است که سه تایشان به واسطه تزئینات بر دیگران برتری دارند. هر یک از دروازه ها بروچی کوچک خیلی بلند شبیه به مناره دارند که از میناهای الوان و نقشهائی در زمینه آنها تزئین شده است.

جمعیت تبریز در زمان «شاردن» در دوست سال پیش پانصد هزار بوده (شاردن، جمعیت تبریز را پانصد و پنجاه هزار نفر می نویسد) و اکنون به یکصد و پنجاه هزار تقلیل یافته که بیشتر مسلمان و عیسوی می باشند (مقصود، آرامنه هستند). وضع جغرافیائی اش چنان است که در مرکز بزرگترین و غنی ترین استان ایران واقع شده، با روس و ترکیه همسایه می باشد. و بدین جهت مهم ترین حکومت نشین ایران است.

در زمان فتحعلی شاه، پسرش عباس میرزا آنجا را محل اقامت خود قرار داد و در مقابل روس ها سدی شد، وی پشتیبانی قوی برای دولت و ارتش ایران بود و تدابیری می اندیشید که در حقیقت هر یک، ایران را از خطراتی مصون می داشتند.



نمایی از مسجد کبود

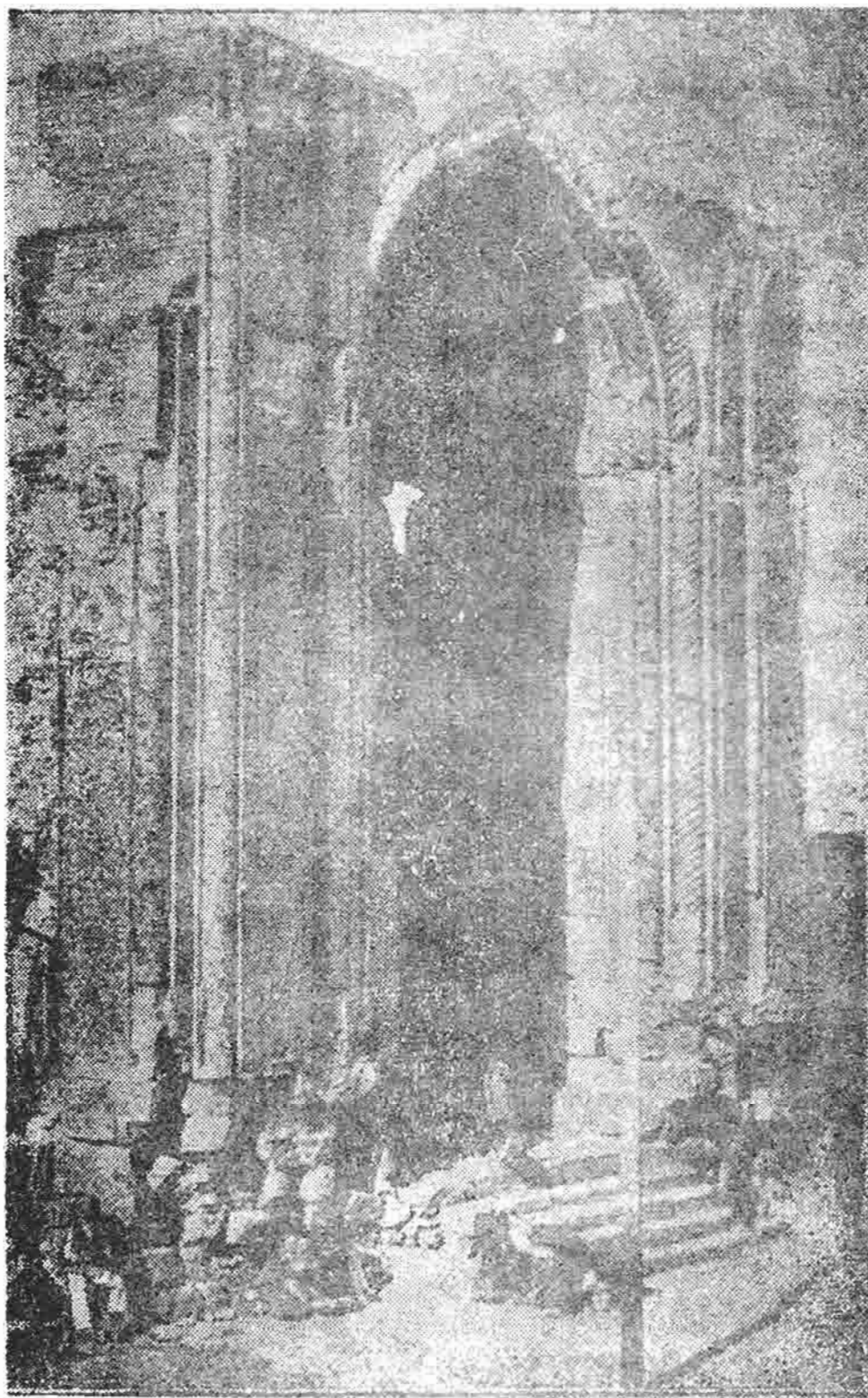
اما (بعلت) گرانی قیمت و نقصان اسلحه، با این شاهزاده جوان میهن پرست و شجاع مخالفت ورزیدند. در تمام مدتی که به تبریز اقامت داشت و پس از معاهده ترکمان چای نگذاشتند کاری از پیش ببرد. با این وصف، عباس میرزا شهرتی بسزا دارد، چه، تجارت این شهر بزرگ را که تا این وقت رونقی نداشت، رو به ازدیاد و رواج گذارد.

تبریز و حوالی اش را قبایل ترکی که قول باش فامیده می شوند، مسکن گرفته اند. از اتحاد و اختلاط این قبایل مختلف ترکی الاصل نتیجه چنین شده که زبان عمومی فارسی درهمه جای این محل حکمروا نگشته، بلکه هر محل لهجه ای ویژه دارد که از يك طرف، جفتای یا زبان ترکمن ها و از طرف دیگر از زبان ترکی اسلامبولی یا آناتولی مشتق شده و این زبان تا تهران شیوع دارد و بدان تکلم می کنند. از آنجا با فارسی مخلوط شده، کم کم هر چه به طرف جنوب پیش روند، از قدرت این زبان کاسته شده و فارسی سره جایگزین می گردد.

در حدود اواخر سلطنت دردمان قاجار، «ویلیامز جکین» استاد زبانهای هند و ایرانی دانشگاه کلمبیا، در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ میلادی، تصویر دیگری از تبریز آن روزها ارائه می دهد:

... اگر کسی منتظر باشد که منظره تبریز را بتگرد و بناهای رفیع و تنوع رنگهائی را که می توان از مشرق زمین سراغ کرد بیابد، نوید خواهد شد. در عوض تا بخواهید خانه های يك طبقه ای که دارای بامهای مسطح است، به چشم می خورد، و تنها چیزی که منظره شهر را از این یکنواختی بیرون می آورد، سقفهای منحنی بازارها و دیوار بلند ارك قدیم شهر است.

بناها را بیشتر از گل و آهك می سازند، و همین نکته، ظاهر غم انگیزی به معماریهای محقر شهر می بخشد. دیوار خانه ها دارای پنجره هائی که به کوچه باز شود، نیست. خانه های تبریز دارای درهائی است که رنگ نخورده است و به هر کدام از آنها گل می خهائی کوفته اند.



تصویری از مسجد کبود قبل از بازسازی آن

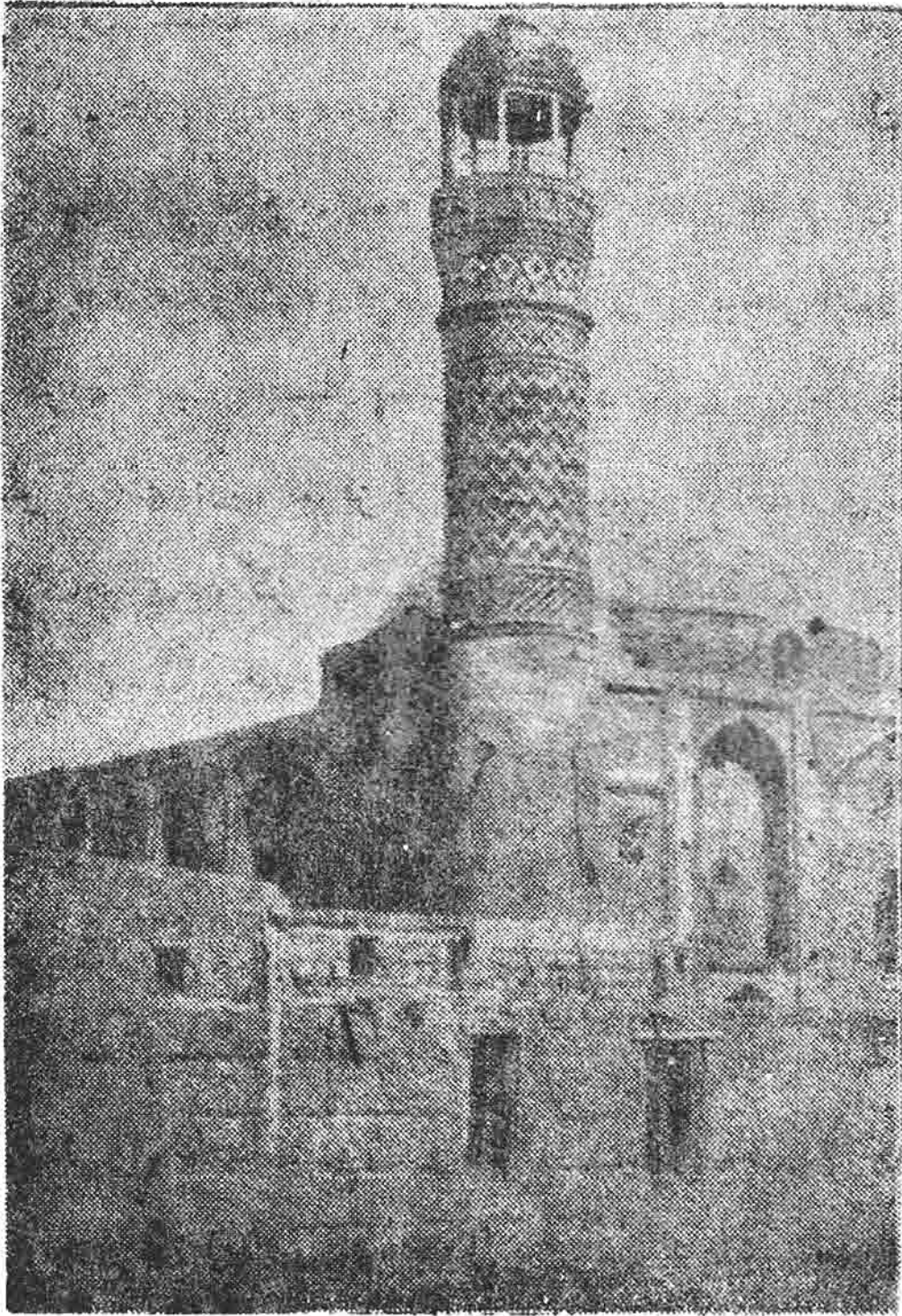
شهر تبریز دارای حصاری است که از قدیم ساخته‌اند و به تدریج که شهر بزرگ شده است، به محیط حصار افزوده است. در کنار دیوارهای شهر باغهایی قرار دارد که مشرف بر تاکستانها و بوستانها است. از هزار سال قبل تبریز به داشتن میوه‌ها و سبزیهای خوب معروف بوده است، اما قرینه‌ای که حکایت از وفور سبزی کند به چشم نمی‌خورد. هنگامی که من از حومه تبریز دیدن کردم، همه چیز مستور از برف بود، حتی تپه‌های کوتاه مجاور دشتی که در شمال و شمال شرقی شهر قرار گرفته است. این تپه‌ها در مقام مقایسه با کوه سهند که ارتفاع آن از سطح دریا در حدود دوازده هزار پا (حدود ۳۵۴۷ متر) است و در بیشتر ایام سال جامه‌ای از پوست قاقم دربر کرده است، بسیار پست می‌نمود.

صرف نظر از طهران، تبریز از حیث اهمیت و اعتباری که دارد، بیش از دیگر شهرهای ایران برای مرکزیت سیاسی مناسب است. تبریز دارای بیست و چهار بخش است و هر بخش به وسیله کدخدائی اداره می‌شود که مسئول «بیگلربیگی» است، و او نیز به نوبه خود تابع «حاکم» و حاکم نیز فرمانبردار شاه است.

به طور کلی کوچه‌های تبریز سنگفرش نیست، مگر در جاهای معدودی که زمین را با قلوه سنگ فرش کرده‌اند.

چون روشنائی کوچه‌ها تابع نظم و ترتیب نیست، کسانی که شبانگاه از خانه بیرون می‌روند، فانوسهای استوانه‌ای شکل بزرگی که شبیه فانوسهای چینی ما از ملل نازک ساخته شده است همراه می‌برند. بزرگی این فانوسها به نسبت شأن و مقام کسی است که وی را با این وسیله روشنائی ملازمت می‌کنند (زیرا در ایران عموماً نوکر در التزام ارباب حرکت می‌کند) و اعیان را از فانوس بسیار بزرگی که پیشاپیش آنان می‌برند، می‌توان شناخت. بلندی این فانوسها سه پا (یک متر) و قطر آنها بیست اینچ (حدود نیم متر) است.

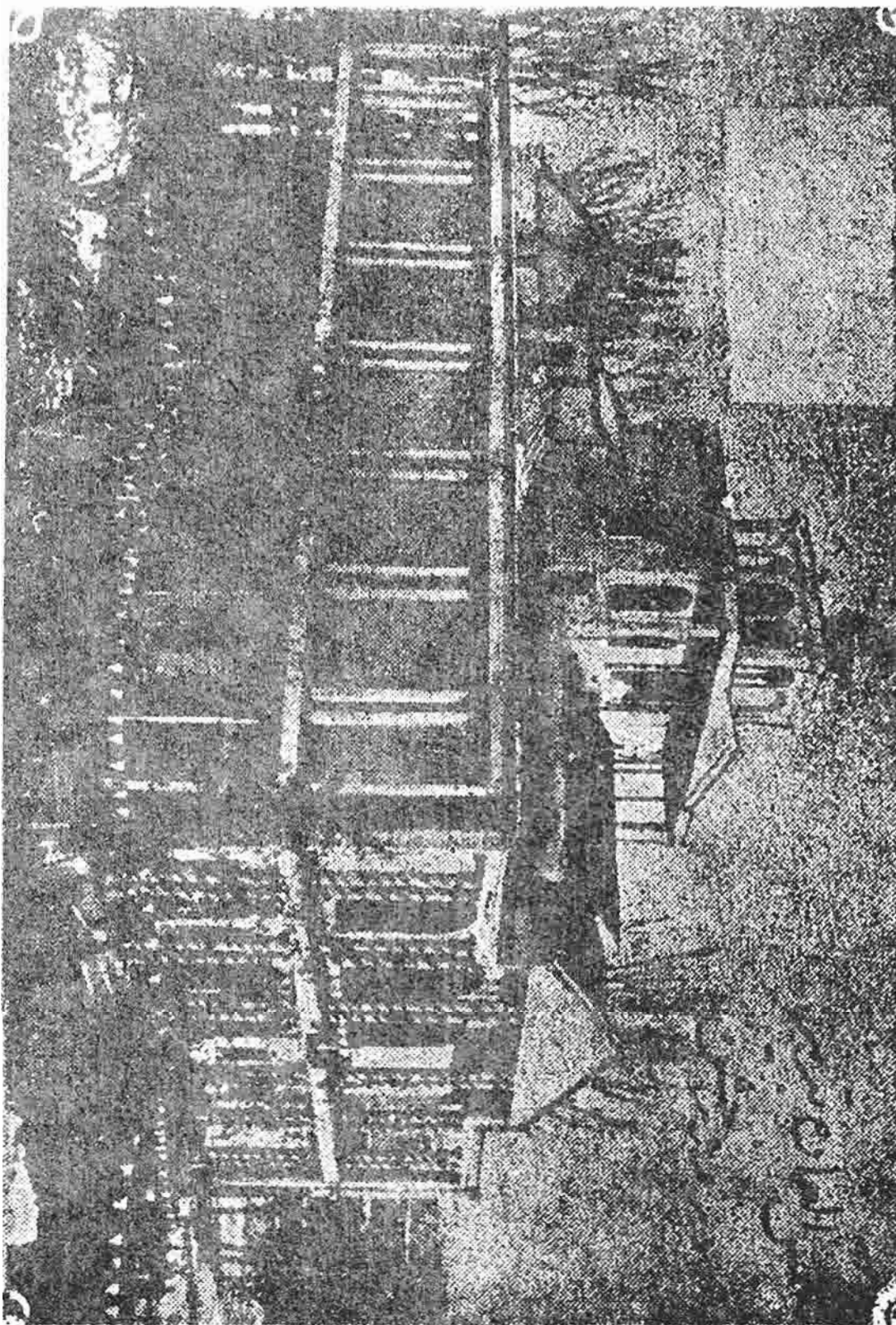
در تبریز دو بنای تاریخی دیدنی سراغ داریم که تا حدی رو به ویرانی



بقعه صاحب الامر (ع)

نهاده‌اند. از این دو بنا آنکه نمایان‌تر است، ارك است که از هر نقطهٔ تبریز به چشم می‌خورد. ارتفاع با روی ارك متجاوز از صد پا (حدود سی متر) و قطر دیوارهای آن بیست پا تمام (۶/۰۹۴ متر) است. منظرهٔ مخوف این تودهٔ مهیب با این روایت که در قدیم بزهکاران را از بالای ارك به پائین می‌افکندند، سازگار است.

به موجب یکی از روایت‌های محلی، زنی به طرزی عجیب از این مرگ وحشت‌انگیز که بدان محکوم شده بود، رهایی یافت: دامن شلینۀ او که مانند بالن بود به صورت چتر نجاتی در آمد که مانع از سقوط ناگهانی او شد و وی را صدمه‌ای نرسید (حاج حسین نجفوانی در «چهل مقاله» می‌نویسد: این بنای عالی - مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه - مانند سایر آثار باستانی تبریز در اثر زلزله‌های بی‌شمار و حملات خارجی‌ها از بین رفته و فقط دیوارهای عظیم مخروبه و محراب بسیار بلند آن مسجد عالی که از طاق کسری بزرگتر نوشته‌اند، باقی مانده. در اطراف این بنا به تدریج زمان عمارات مفصل و حصارها و باروهای بزرگ و قلاع محکم تواندز توئی درست کرده بودند و بدین مناسبت بین الناس - در زبان عامه - ارك نامیده شد، و ارك در لغت به معنی قلعهٔ کوچکی است که در داخل قلعهٔ بزرگی باشد... عباس میرزا قسمتی از این بنا را دارالحکومهٔ خود قرار داده و قسمتی را محل سکونت قشون و مهمات دولتی کرده بود، و نیز نوشته‌اند که عباس میرزا دفعهٔ آخر که مشغول جنگ با روس‌ها بود، در این محل توپخانه و زرادخانهٔ مفصلی ساخته بود... ابن بطوطه که در تاریخ ۷۲۷ هجری در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان به تبریز آمده، در شرح مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه که به چشم خود دیده، چنین می‌نویسد: ... به مسجد جامعی که وزیر علیشاه معروف به جیلان ساخته است، رسیدیم در خارج مسجد طرف راست رو به قبله مدرسه‌ای بود و در طرف چپ، زاویه‌ای که صحن آن مفروش به سنگ مرمر و دیوارهای آن مسجد آراسته به سنگ کاشی صاف لغزنده‌ای بود و از میان آن مسجد، نهر آبی جاری بود و انواع اشجار و درختان انگور و شاخه‌های یاسمن در صحن آن موجود بود...



حمدالله مستوفی در «نزهة القلوب» می‌نویسد: و وزیر خواجه تاج‌الدین علی‌شاه جیلانی در تبریز، در خارج محله ناریان «مهادمهین» مسجد جامع بزرگی ساخته که صحنش دویست و پنجاه گز در دویست گز می‌باشد و در آن صفت بزرگی از ایوان کسری به مدائن بزرگتر ساخته است. اما چون در عمارتش تعجیل کردند، فرود آمد و در آن مسجد، انواع تکلفات به تقدیم رسانیده و سنگ مرمر زیاد در او بکار برده‌اند که شرح آن، زمان بسیار باید...

«جکسن» در دنباله مشاهداتش از تبریز می‌نویسد: دومین بنای تاریخی که از نظر هنر معماری جالب‌تر از ارك علیشاهی است، مسجد معروف به مسجد کبود تبریز است. این نمونه زیبای هنر اسلامی که تاریخ بنای آن متعلق به نیمه قرن پانزدهم میلادی (قرن نهم هجری) است، اکنون یکباره روی به‌ویرانی نهاده است، اما دیوارها و طاقهای شکسته‌اش هنوز دارای خطوط متناسب و زیبا و پوشیده از کاشیهائی به رنگ آبی سیر است که بارگه‌های زرد و عنابی و سفید و سیاه به‌صورت نقوش و طرحهای زیبای اسلیمی تزیین شده است.

در باره دیگر بناهای شهر، همین بس است که به ذکر مختصری درباره آنها بپردازیم: می‌گویند که در تبریز سیصد و هجده مسجد وجود دارد که هیچ یک طرف نسبت با مسجد کبود نیست. در این شهر مزار هشت امامزاده یعنی پیروان حضرت رسول (ص) و دامادش علی (ع) باقی است. علاوه بر اینکه می‌گویند بعضی اصحاب حضرت رسول (ص) در کوه سهند مدفونند. این مطالب مؤید لقب پرافتخار «قبة الاسلام» است که تبریز حتی شش قرن پیش از این داشته است. مردم این شهر چنان در مسلمانی تعصب دارند که چنانکه شنیدم، معمولاً وجود جهودان را در تبریز بر نمی‌تابند.

قدیم‌ترین قسمت شهر، «قلعه» نام دارد، اگرچه در واقع دیوارهای آن از میان رفته است و قسمت اعظم خندقها را بر کرده و بر روی آنها بنا ساخته‌اند. در قسمت مرکزی این قلعه کهنه، بازار تبریز قرار دارد که اگر بهترین مرکز

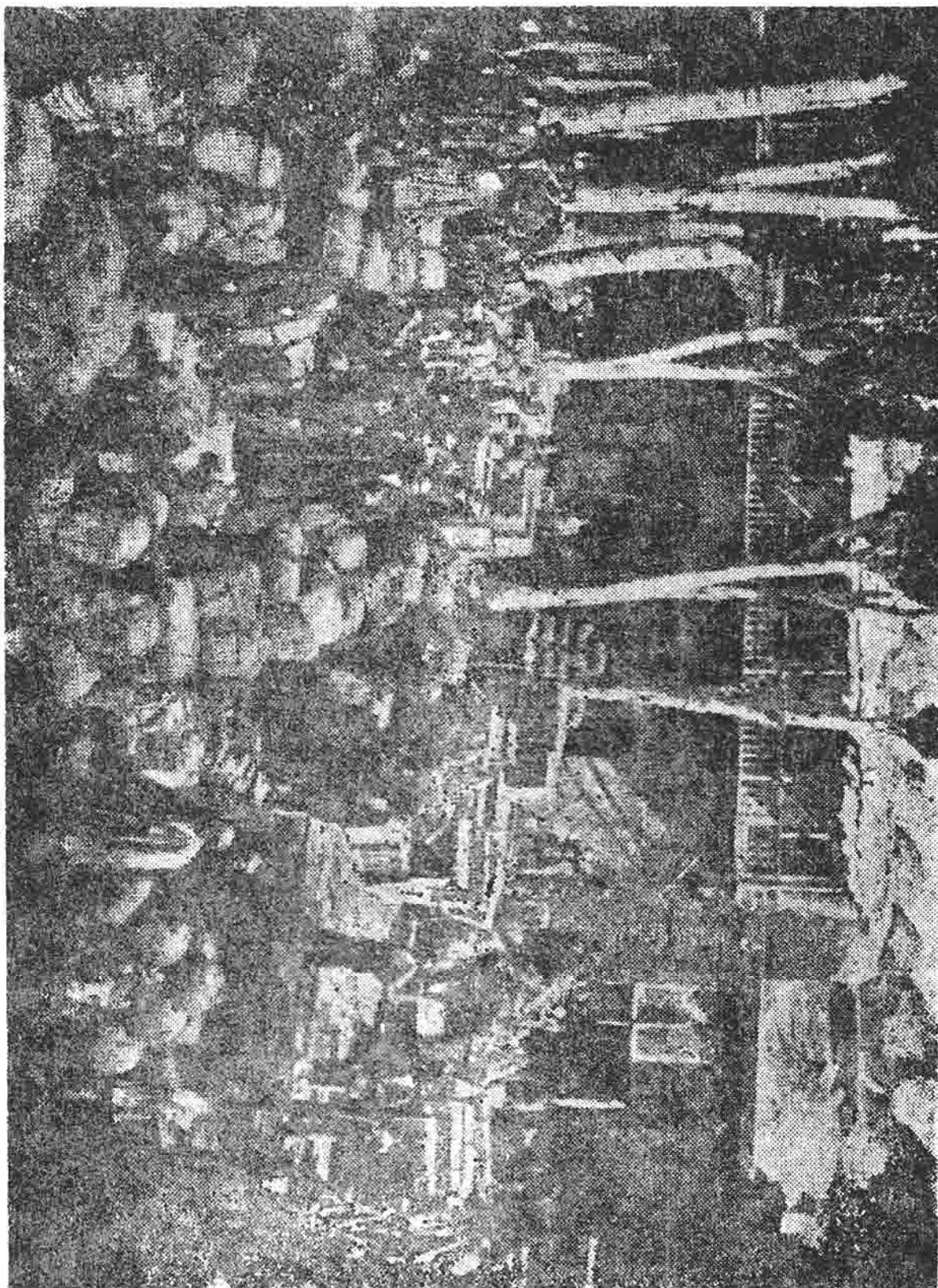


تابلوی نقاشی شده از بازار قدیمی تبریز

تجارتی ایران به شمار می رود و برای سیاح و مسافر سرچشمه دیدنیهای بی پایان است. بازارهای تبریز از نظر معماری، از نوع خاص بناهای شرقی است. از چندین جریب زمین که بر روی آن طاقهای ضربی زده اند، تشکیل شده است. در ساختن بازار آجر و دیگر مصالح ساختمانی به کار رفته است. بازار سقف دارد و هر قسمت آن به وسیله معبر باریک درازی از قسمت دیگرش جدا می شود و در دو طرف آن، دکانها و شاه نشین ها ساخته اند. در فواصل معین درهای بزرگی دیده می شود که مدخل سراهای چهار گوش و سرپوشیده ای را تشکیل می دهد، و این سراها جای بار افکندن کاروانها و آرمیدن کاروانیان است. بر روی هم چندان روشن نیست و تیره و تاریک است، مگر در فواصل منظمی که روزنی در سقف پدید آورده اند تا از آن، شعاع آفتاب به درون بازار بتابد. فایده دیگر این روزنها آن است که گرد و غبار را بیرون می دهد.

راه عبور و مرور بازار پیوسته پر ازدحام است، حرکت فتران و خران و بابوها به آشفتگی و پریشانی جماعت نامنظم خریداران و فروشندگان می افزاید و فریاد قطع نشدنی «خبردار، خبردار» که از حلقوم رانندگان بیرون می آید، رهگذر را به ستوه می آورد. بخصوص هنگامی که ناچار باشد به زحمت خود را در کنار دیوار جای دهد تا فلان اهیان بیاید و بگذرد. این مرد محتشم ممکن است سوار بر اسب باشد و در پیش او فراشی چماق به دست راه بگشاید، اما گاهی آن بزرگوار با کالسکه عبور می کند و سوارانی که ملنزم رکاب او هستند، در جلو حرکت می کنند.

بازار اندکی پس از طلوع آفتاب باز و هنگام غروب بسته می شود، و در این موقع دکانها با درهای چوبی، و درهای بازار را با کلون می بندند و قفل می کنند. غرفههایی که کالا را در آن عرضه می کنند، در حدود ده دوازده پای مربع (حدود یک متر مربع) و گاه نیز کمتر از این است. خریداران داخل دکانها نمی شوند، بلکه در حین عبور از معبر تنگ و باریک بازار با فروشندگان به معامله کردن

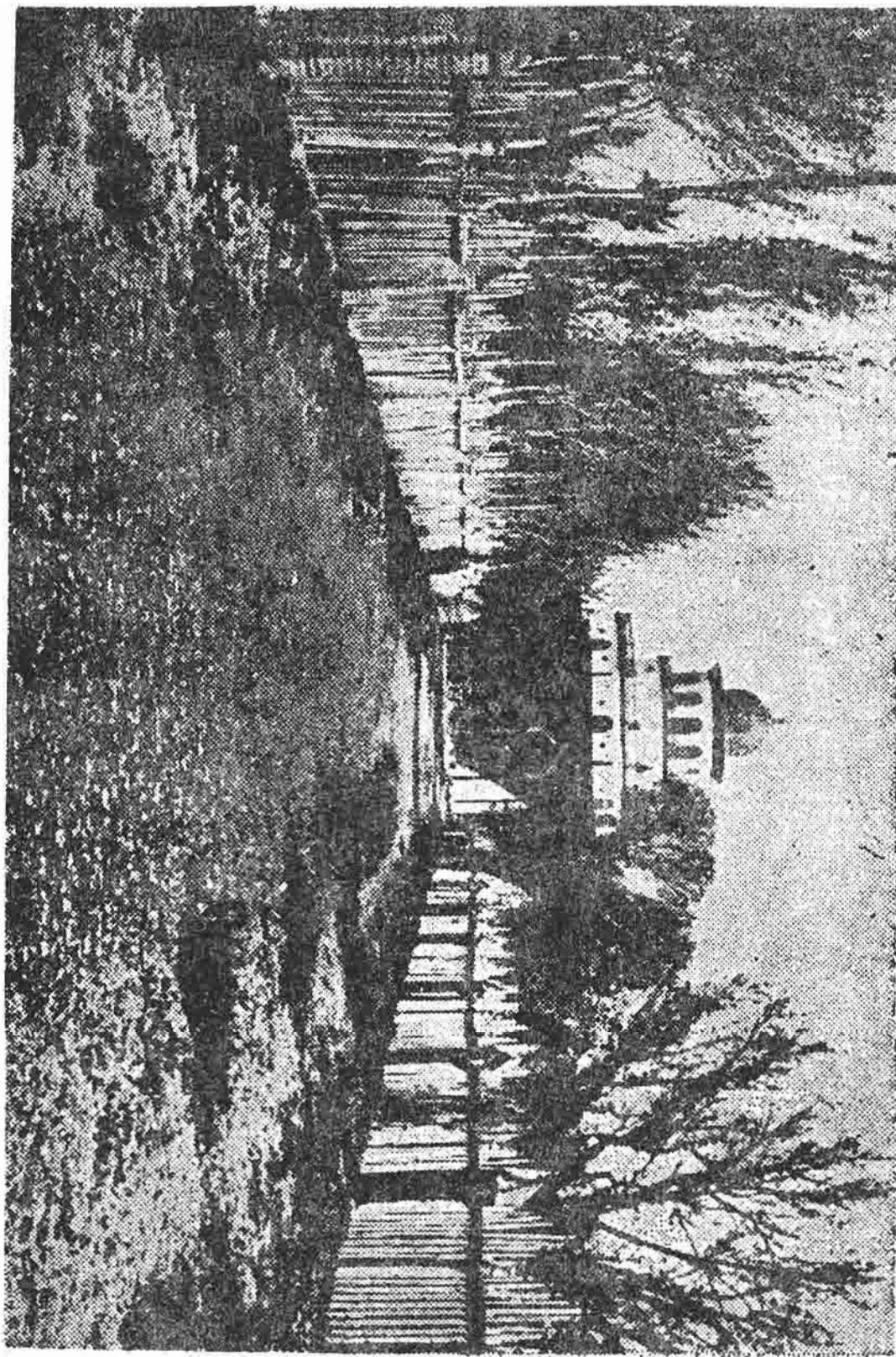


می‌پردازند. فروشنده با بیحالی و تنبلی روی لبهٔ آجری دکان خود چمباتمه می‌زند و گاهی آهسته برمی‌خیزد تا از عقب حجره جنسی را که مشتری می‌خواهد نگاه کند، برای او بیاورد. پس از چانه زدن بسیار اگر میان فروشنده و خریدار توافق حاصل نشد، جناب تاجر قیافهٔ سرد و غیردوستانه‌ای به خود می‌گیرد یا کبر و غرور مخصوص شرقی‌ها را نشان می‌دهد، و خریدار از این دکان به دکان دیگر می‌رود. در بازار واحد پولی که هنگام معامله رد و بدل می‌شود، «قران» یا سکه‌های دو قرانی است که دومی تقریباً برابر بیست «سنت» آمریکائی است. یک قران مرکب از بیست شاهی، و هر شاهی معادل نیم سنت است. تومان عبارت است از ده قران یا چیزی کمتر از یک دلار. با اینهمه، سکهٔ یک تومانی عملاً وجود ندارد مگر به صورت سکه‌های کمیاب طلا. هر چند بانک شاهنشاهی ایران اسکناسهایی که دارای گراورهای زیباست نشر کرده، اما صرف نظر از طهران و تبریز در سایر شهرهای ایران با تنزیل بسیاری مبادله می‌شود. از اینجاست که مسافر هنگام عزیمت باید کیسه‌های سنگین پر از سکه‌های نقره با خود حمل کند و این بارگران را به سر بار خود نهد.

بعد از ظهر یکی از روزهایی که در تبریز اقامت داشتم، وقت خود را صرف دیدن باغها و کاخ ییلاقی ولیعهد کردم. او به شیوهٔ ولیعهدهای سلف خود که از صد سال پیش در تبریز نشسته‌اند، این شهر را مرکز و مقر خود ساخته است. این قصر تابستانی که دارای باغهای زیباست، در قسمت جنوبی شهر قرار دارد، هر چند آن را «باغ شمال» می‌خوانند (باغ شمال تبریز که اکنون تبدیل به اسنادیوم ورزشی شهر شده، از آثار سلطان یعقوب آق قویونلو است و گویا مقصود بانی آن از این تسمیه این بوده است که همان باغ شمال هرات که در زمان سلطان حسین شهرت جهانی داشت، باشد. شاه طهماسب اول پس از بازگشت از قرا باغ، در این محل - باغ شمال تبریز - جشن باشکوهی ترتیب داد.)

هنگامی که از باغ شمال دیدن کردم، برف چنان باریده بود که نتوانستم

بعضی از عمارات باغ شمالی کبیریز



منظره واقعی باغ را در بهار و تابستان در ذهن خود مجسم کنم؛ اما خیابانها و کوچه
بساغها و صف بندی درختان به نحو جالب و زیبایی طراحی شده است و دروازه
قوسی شکل باغ که از آجر ساخته شده است منظره ای دلنشین دارد. خود کاخ
بیش از پاره ای از قصرهای کذائی ایران، که غالباً از آنها خوب مراقبت می شود،
شایسته این نام است.

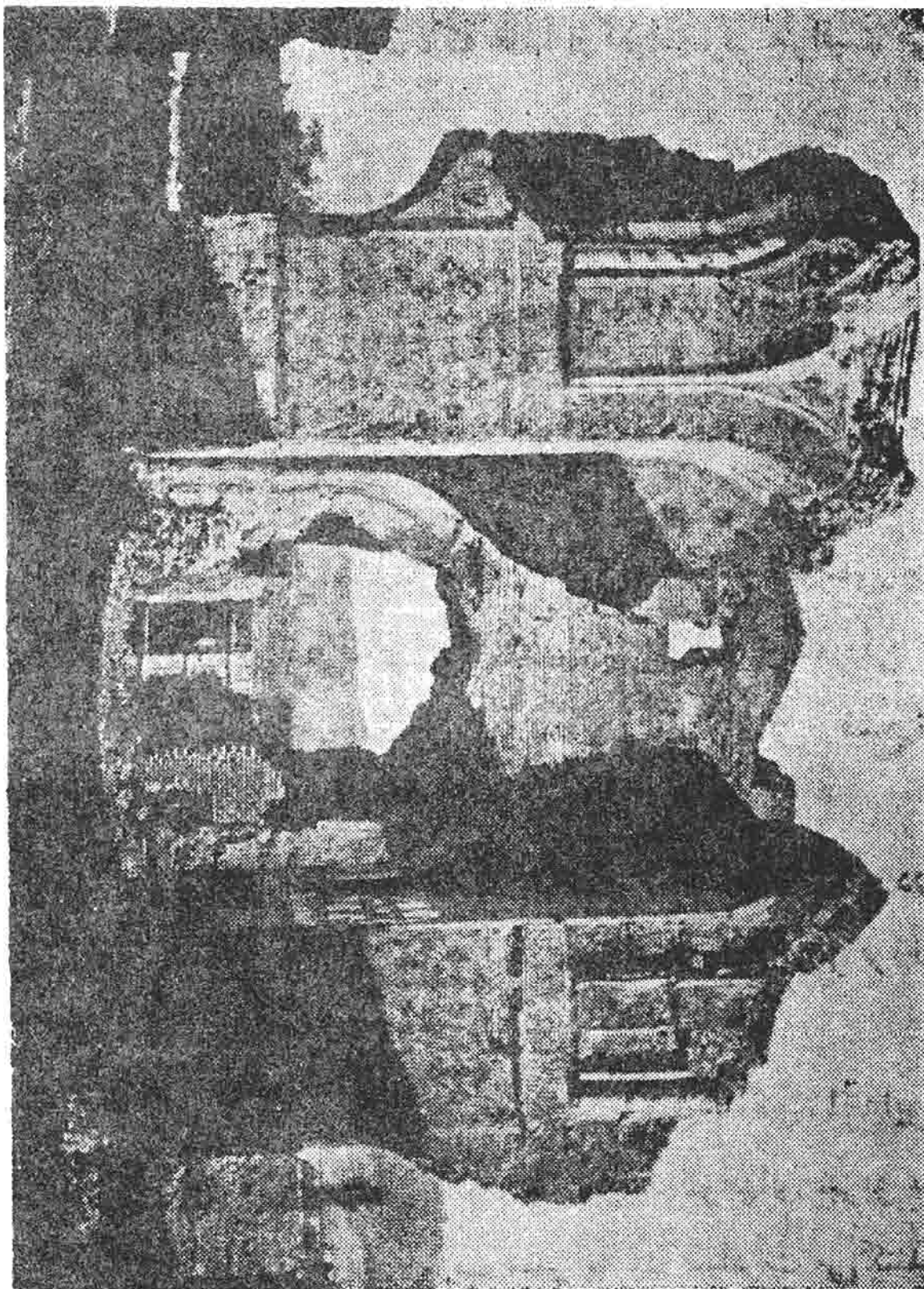
در گذشته ای بسیار نزدیک (حدود شصت سال پیش) آخرین سیاح اروپائی
که تبریز را دیده است، «فردریک چارلز ریچاردز» جهانگرد، نقاش و حکاک
معروف انگلیسی است که در سفرنامه اش، تحت عنوان «یک مسافرت ایرانی»
تابلوهای زیبایی نیز از مشاهدات خود در شهرهای ایران کشیده است. «ریچاردز»
شهر تبریز را چنین وصف می کند:

هنگامی که به شهر تبریز نزدیک می شوم، صدها الاغ با خورجین های
کوچکشان دیده می شوند که محصولات کوهستان را با نشاط و زنده دلی، که در
سایر نقاط ایران نمی توان مشاهده کرد، به بازارها حمل می کنند، این وضع تا تبریز
همچنان ادامه دارد.

در تبریز نیز نظیر همین روح استقلال را می توان مشاهده کرد، در ضمن
موانع و تضییقات مذهبی در این شهر کمتر وجود دارد. گوئی تبریز فرزند سالم
و مستقل خانواده ایران است.

بعضی از اوقات این تصور برای شخص پیش می آید که شاید این وضع
نتیجه دشواری عبور و مرور از جاده های آن است، چه، کوههای تبریز مسافرت
به این شهر را مشکل می سازد و مردم جنوب کمتر به آن مسافرت می کنند. تبریز
این اندیشه را در انسان ایجاد می کند که از لبه های اره مانند و دنداندار کوههای
خود برای بریدن بندهای پیش بند خویش استفاده کرده، به هبارت دیگر محیط
مستقلی دارد (در زبان انگلیسی، اصطلاح «بریدن بندهای پیش بند» هنگامی به کار
برده می شود که کودکی که زیاد به مادر خود متکی بوده، از او جدا شود و مستقل گردد).

کتابخانه ، عکاسی



تبریز به مناسبت نزدیک بودن با مرزهای روسیه ، وضع متغیر و متنوعی داشته است . جنگها و تاخت و تازها و فتوحات در ایجاد تاریخ پرحادثه آن کمک فراوان کرده است . چنین به نظر می‌رسد که طبیعت با درآوردن این قسمت از زمین به صورت مرکز زلزله ، عمداً به ناراحتی‌ها و مشقات مردم آن افزوده است . سال گذشته زلزله‌ای در سواحل دریایچه ارومیه اتفاق افتاد که بر اثر آن صدها تن از مردم تلف شدند ، ولی از نظر شدت و میزان تلفات با زلزله سال قبل از آن ، طرف نسبت نیست . در عرض دو قرن اخیر شهر تبریز پنج بار ویران شده است . هنگامی که افغانها در اواخر دوره سلطنت صفویه یعنی دوران نکبت بار آن ، به جنوب ایران تاخت و تاز کردند (و فجایی بی‌شمار در شهرهای ایران ، منجمله اصفهان - پایتخت صفوی - مرتکب شدند) ترکها (عثمانی‌ها) نیز از موقع استفاده کرده و در سال ۱۶۳۵ میلادی تبریز را زیر آتش و شمشیر کشیدند و با مردم آن از روی کمال بیرحمی رفتار کردند . بعدها مردم تبریز تا اندازه‌ای نشاط و روح زندگی از دست رفته خویش را باز یافتند و در سال ۱۷۲۳ میلادی با کمال شجاعت و شهامت از شهر خود دفاع کردند و با سربلندی جنگ را پایان دادند .

« سرپرسی سایکس » معتقد است : چنانچه مردم اصفهان ده يك شجاعت و شهامت مردم تبریز را از خود نشان داده بودند ، افغانها هرگز اصفهان را به تصرف در نمی‌آوردند .

« لرد کرزن » می‌نویسد که چهل سال قبل خیابانهای تبریز ، بدنام و تنگ بود و ساختمانهای آن از بناهای يك طبقه تجاوز نمی‌کرد ، چه ، این شهر بر اثر زلزله‌های فجیع و مصیبت بار نتوانسته بود کمر راست کند .

امروز هیچ نشانه‌ای از این درماندگی در این شهر مشاهده نمی‌شود . مردم تبریز برای تحقیر و کوچک شمردن این سوانح طبیعی و برای اینکه درجه خوش‌بینی و بردباری خود را نشان بدهند و در ضمن اتهاماتی را که مسافران اروپائی به شهر آنها وارد آورده‌اند ، رد کنند ، در عرض یکی دو سال اخیر به ساختن يك خیابان



یك گذرگاه قدیمی در تبریز

بسیار بزرگ که تقریباً هفت میل درازا دارد مبادرت جسته‌اند . درازای این خیابان به اندازه بازار محلی « ام درمان » (شهری در سودان) و از حیث مستقیم بودن و عریض بودن ، مانند خیابان « وایت هال » لندن است . خیابان مزبور طولانی‌ترین خیابان ایران محسوب می‌شود و در پاکیزه نگاهداشتن آن بیش از سایر خیابانهای این کشور دقت به عمل می‌آید . متناسب با ترقیات و پیشرفتهای ایران ، يك ماشین آب پاشی به سبك نو که برطبق آخرین اسلوب درکارگاههای آلمان ساخته شده ، پا به پای يك جاده صاف کن قدیمی که يك جعبه سنگ به آن آویخته‌اند و مانند دوران هارون الرشید به وسیله گاو حرکت می‌کند ، در رفت و آمد است .

درجاده‌ای که به ایستگاه راه آهن منتهی می‌شود (تبریز تنها شهر ایران است که دارای ایستگاه راه آهن واقعی است) گورستانی را مبدل به يك باغ عمومی کرده‌اند (محل کنونی باغ گلستان) و بقایای نسل‌های قبل را که در این زمین مدفون بود به گوشه دور افتاده‌ای از شهر انتقال داده‌اند تا بتوانند فضای کافی برای احداث يك مخزن آب که اگر بزرگترین مخازن آب در ایران نباشد، بدون شك طولی‌ترین آنهاست فراهم نمایند .

پیشرفتهائی از این قبیل در شهر به عمل آمده . دو طرف رودخانه‌ای که در شهر نزدیک بازار در جریان است و طغیانها و سیل‌های آن مشهور است ، سد سازی شده و راههائی که به بازار منتهی می‌شود، تمیز و هریض شده است . ازجالب‌ترین قسمتهای شهر ، پلهائی است که بازارها را به میدان متصل می‌کند .

« ارك » تبریز سایه‌ای از گذشته آن است . بعضی از دیوارهای آن که ۱۲۰ پا ارتفاع دارد و ضخامت پایه‌های آن به ۲۵ پا می‌رسد ، هنوز برپاست . به وسیله پلکان خطرناکی می‌توان به بالای این دیوار رفت و از آنجا منظره باشکوه و زیبایی اطراف تبریز را که بزرگی شهر را نشان می‌دهد تماشا کرد . در این نقطه ارك بود که زنان بیوفا را به زمین پرتاب می‌کردند .

ابعاد عظیم بقایای این ساختمان و وجود خصوصیات شرقی در شبکه بنای

نمایی از ارک قدیم



آن، زمینه بی‌مانندی برای نمایش یکی از افسانه‌های هزارویکشب فراهم می‌سازد. امروز ارك قسمتی از باغ شهر را که در آن جوانان دلیر تبریزی به تفریح اشتغال دارند، تشکیل می‌دهد (این باغ را تبریزیان «ملت باغی» می‌گفتند).

سنگهای ارك اندرزه‌های زیادی به شخص می‌دهد. در سال ۱۸۵۰ میلادی «میرزا علی محمد باب» مؤسس فرقه بهائی در این مکان تیرباران شد، پس از کشتن وی به دستور مقامات بالا، جسد وی و یکی از مریدانش را در خیابانها و بازارها کشیدند و سپس از دروازه‌های شهر بیرون انداختند تا طعمهٔ سگان و شغالان شود.

آخرین باری که تبریز انظار عموم را به خود جلب کرد، ده سال قبل یعنی سال ۱۹۲۱ هنگام امضای قرارداد روس و ایران بود. روس‌ها به‌عنوان لغو قسمتی از وامهائی که روسیهٔ تزاری به ایران داده و امتیازاتی که گرفته بود، راه آهن جلفا به تبریز واقع در مرز روسیه را به ایران واگذار کردند.

وضع جغرافیائی تبریز در سالهای انقلاب مشروطیت

« نادر میرزا » در کتاب جغرافیای مظفری یا « تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز » که در زمان مظفرالدین شاه قاجار به رشته تحریر درآورده ، از امکنه عمومی ، مساجد ، کویها و خیابانها و قناتهای تبریز ، توصیف جغرافیائی زنده ای به دست می دهد که گزیده ای از آن را نقل می کنیم .

نادر میرزا قنات و چشمه های تبریز را بدینگونه می شمارد :

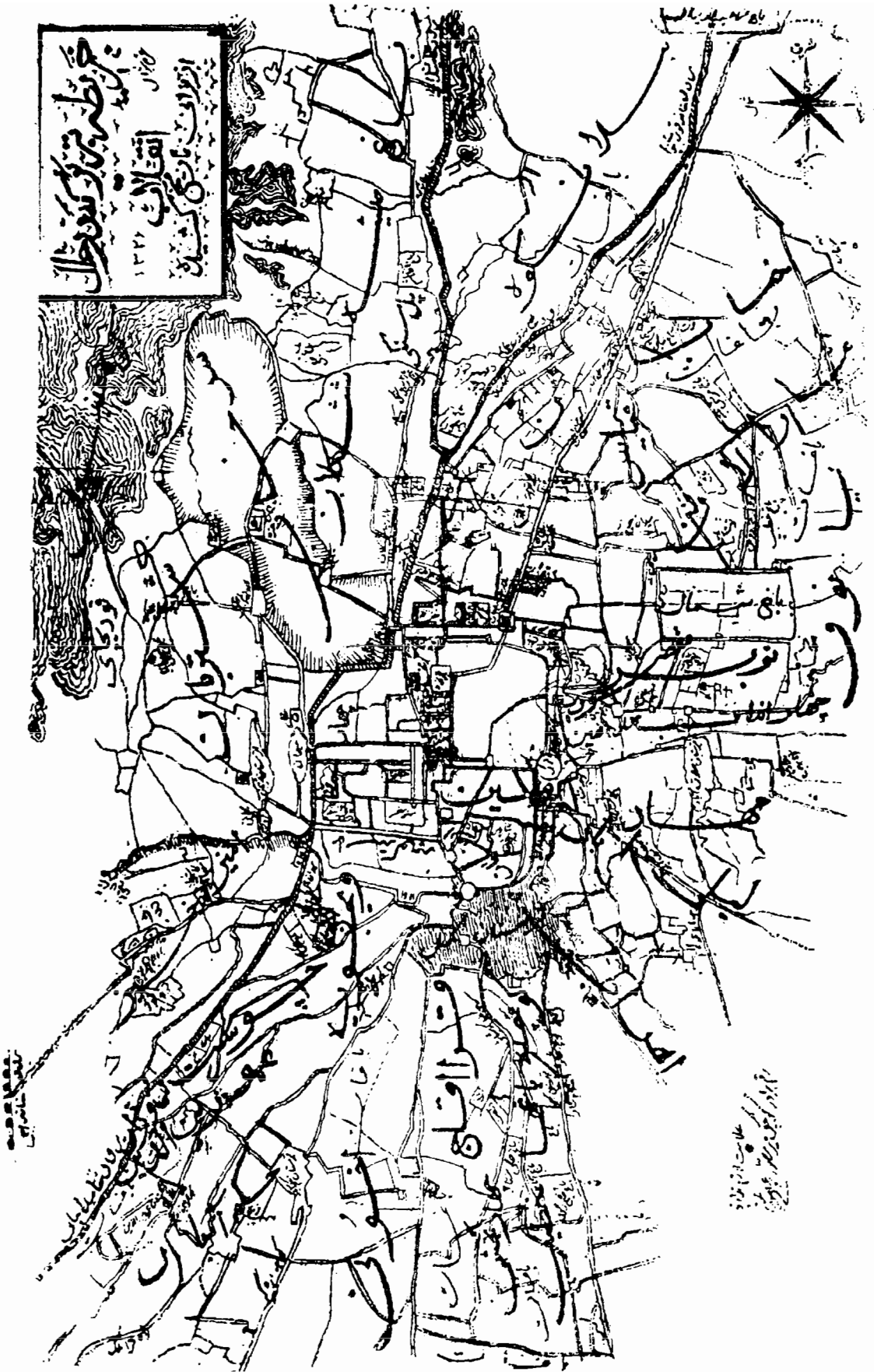
قنات حسن پادشاه : از مشرق به مغرب بکوی سرخاب و شتربان تا به مسجد و مدرسه آن پادشاه جاری است .

شاه چلبی : بیشتر خانه و باغچه باغمیشه و خانه های کوی سرخاب که آب حسن پادشاه بر آن مشرف نیست از این قنات بهره برند .

قنات خواجه علی بیگ : آبی بس گواراست . . . این چشمه نیز از مشرق به مغرب جاریست .

خواجه قاسم : در اول « خیابان » دهنه آن است ، بعضی از بساتین آن کوی را از اول خیابان سیراب می نماید .

قورچی باشی : این قنات در جنوب شرقی شهر . . . به عمارت و کارخانه باروت کوبی دولت جاری گردد و آن دستگاه بکار اندازد . . . کوی مرالان (مارالان) و بسیاری از بساتین را در آنسوی ، آبیاری کرده ، به تقسیم و نوبت کوی بزرگه نوبر نیز از این عین (چشم - چشمه) مشروب می شود ، گردش به لوله و ماسوره است . قنات توپچی باشی : قناتی خورد (خرد) است ، منبع آن جنوب شهر است ،



بعضی از اراضی یانق را سیراب نماید .

قنات حکم آباد : مجرای آن از مشرق به مغرب است . . . حکم آبادیان با مخارج بسیار برای کشت خود بسالیان دراز حفر کرده اند .

قنات سآزاران : از مشاهیر عیون (چشمه های) تبریز است ، آب آن صافی و گواراست ... آب آن از تپه های یانق برمی خیزد ... کوی چرنداب و بساتین آن ضلع با این آب آباد است .

خواجه میرخان : ... طرفی از کوچه باغ و بساتین آن را سیراب کند .

قنات الله و یردی خان : ... کوی بزرگ امیرخیز با بساتین آن از این ینبوع (چشمه) سیراب می شد ، سالها به جهت احداث قناتی در جوار آن ، خشک ماند ، اکنون مشغول به تنقیه آن هستند .

نیکی چشمه شتربان : ملک زر خرید مردم این کوی ، هر سرائی که این آب بر او مسلط باشد ، مرغوب است . از جانب مشرق آید و تقسیم آن به ماسوره و لوله است و به هر سرائی لوله معین همیشه جاری است .

نیکی چشمه ششکلان : برزنهای شش کلان هرچه بالاست از چشمه حسن پادشاه و هرچه در سواحل رود است از این ینبوع آب نوشد . این چشمه ملک اغنیا ، و احاطم است .

قنات سنجاق : ... آب آن گواراست ، کوی ویجویه و امیر زین الدین و آن حوالی از آن بهره عظیم برند .

احمد پاشا : کوی چست دوزان و مزارع سواحل آجی را مشرب نماید .

قنات منطش : از مشرق به مغرب جاری به مزرعه عزیزالله که از مزارع کوی حکم آباد است ، رود .

قنات شعر بافان : به کوی ویجویه جاری است ، از مشرق .

قنات قاضی : ... بر کوی گاومیشیان جاری است .

قنات امام جمعه : ... به مزارع ساحل رود آجی جاری است .

قنات آخونی : آخونی کوئی است معروف، این چشمه بدانجای رود، سراها و مزارع و روضات آن برزن را سیراب کند .

قنات امیراصلان : ... از مشرق به مغرب جاری و به روستای لاله و دیزج که اکنون یکی از محال تبریز است ، رود .

قنات محمدخان : منبع آن باغ همیشه است، در کوچه باغ بروی کارآید وفایده نیک بخشد .

حاجی محسن : از جنوب و یانق آید ، کوی لیل آباد و آن پهنه یانق را آب دهد .
طوماس : این مرد مسیحی است و از بازندگان بود، این چشمه به یانق حفر کرده ، از جانب جنوب ، آبی اندک و ناگوار است .

قنات حاجی عباس : این عین از جانب جنوب آید از یانق ، پس به سوی مغرب گراید و به روستای خطیب که اکنون کوئی از تبریز است جاری شود .
قنات خطیب : به اسم همان روستا و خاصه خطیب است ، به یانق حفر شده از سوی جنوب .

محمدیه : از یانق جاری است و اراضی بالای باغ شمال را مشروب نماید .
« نادر میرزا » در پیرامون کویها (محله های) آن عصر تبریز شرحی دارد و آنها را يك به يك برمی شمارد . ابتدا می نویسد که (حدود) آبادانی شهر تبریز از جانب شرق متصل است به قریه بلرنج ، آن روستا را نیز با قصر خلعت پوشان فاصله ای نیست و آنجای به روستای کرکج و آن ، به ده نعمت آباد و کندرود ... و از شرق تا غرب تبریز را دو طول است، نخست از آخر باغات بلرنج تا پل رود آجی دوفر سنگ، دویم از اول خیابان تا به اول آبادی روستای قراملك، دوفر سنگ و نیم است و پر کرده این فضا را در هر دو ساحل مهرانرود از اشجار و بساتین و عمارات، چون بنگری، همه این سواد یکقطعه باغی است سبز و خرم ، و این شهر را کوئی (کوی هائی) است که يك يك برشمارم :

خیابان : در مشرق شهر است ، کوئی است بزرگ و نامدار ...

مرالان : ... به جنوب شهر و مایل به مشرق است ... و جزء خیابان شمرده اند .
 باغمیشه : کوئی بزرگ و نزه است ، آن در مشرق به ساحل رود در تنگنایی
 مطول است و در آب و هوا ممتاز است و یکسره با اشجار میوه دار و دیگر درختها
 مستور و در همان کوی ، روستائی است مشهور به بیلان کوه که اکنون به دیوان
 آذرآبادگان ، بلهجان ، و به نامه های قدیم ، ویلان کوه نویسند . نام این کوی
 بزرگ ، باستانی نبود ، به قرون نزدیک نهاده اند ، تواند بود که نام قدیم ، درب
 ری باشد .

پل سنگین : کوئی کوچک پر از اشجار و بساتین و سرائیهای عالی ، به حساب
 باغمیشه است .

شگلان : کوئی است کوچک ، بیشتر مردم آنجای اعیان و بزرگان بود و
 از برزنهای باغمیشه است .

سرخاب : کوی باستانی بزرگ است ، بنام آن کوه خوانده اند . این کوی ،
 مرتفع و مشرف بر همه شهر است ...

شتربان : بزرگترین کویهای تبریز است . . . و جمعیت این کوی بسیار و
 با ثروت باشند ...

کوی نو بر : کوئی بس بزرگ است و به جنوب شهر افتاده ، مردمی بسیار
 و بیشتر با ثروت و اهل تجارت اند ...

مهادهمین : این کوی راپشینیان این روزگار ، مهادهمین و باستانیان ، میارمیار ،
 و اکنون بومیان تبریز ، میارمیار گویند ... محله آباد و بزرگ است ... يك قسمت
 از آن ارمنستان است . تبریز را رعیت مسیحی خانوار است ، بیشتر با ثروت و
 مکنّت ، زرگری و جواهرسازی و خیاطی بس نیک کنند ، تجار و پیلهورهای عیسویان
 بس مالدار و معتبر باشند ...

چرنداب : از کویهای دیرین تبریز است و نام آن در نامه ها برده اند ، به ویژه
 قبرستان آنجا را که شمس الدین صاحب دیوان بدانجای آسوده است ...

لیلاباه : بدین کوی نیز چندین خانوار عیسوی است ، معبدی نیز عمارت کرده‌اند ، مسلم نیز انبوه است ...

اهراب : برزنی از چرنداب است .

امیرخیز : کوئی بزرگ است به مغرب شمالی شهر ... طایفه‌ای از تجار که به شالچی معروفند ، بدین کوی خانه دارند ...

ویجویه : کوئی بزرگ به مغرب شهر است ... سکان (ساکنین) این، بیشتر اهل معرفت و معامله‌اند ...

چهار منار : کوی کوچک است در نفس شهر و قرب بازار ، اهل این محلت همه بزرگان و علما و تجار با نام است ، اواسط الناس در آن کمتر باشد ...

قراآغاج : کوئی است به مغرب شهر، سکان آن اهل حرفت و صناعت (اند) ...

چست دوزان : این کوی به مغرب تبریز است ، پر باغ و بوستان ، جائی مصفا است . خاندان ستاره شهر مشهور تبریز آقا محمد جعفر بدین کوی است که همه در يك برزن سرایها دارند ...

سنجران : کوی قدیم است و آباد ، بسته به کوی چهار منار است ...

حکم آباد : این کوئی بزرگ و نامدار و به همه جای مشهور ، هر گوشه آن، نمونه‌ای از بهشت، در بهاران ، مردم این شهر را جای تفرج و جشن است. چون شکوفه بادام بشکفت ، چو نان جائی به جهان کمتر باشد . چون بدان کوی روی ، پهنه‌ای بینی سبز و خرم که هر چه سبزیهای بستانی است ، در آن زمین روئیده ...

مرغان از هر شاخ آواز بر کشیده ، جویها پر از آب صافی چون سلسبیل همی غلغلد و به هر کنجی مردم را مجلسی شاهوار و هر جمعی به میل خواطر و آسودگی به عیش و نوش و سرود و ترانه روزگار گذراند . مردم این محلت همه با نیرو و کشاورزند کار آنها همه کشت سبزیهای بستانی است که تمامی شهر تبریز را کفایت کند.

درب سره : کوئی کوچک است به غربی شهر ، نیک آباد ، بدین کوی همه اهل ثروت و تجار و اعیان باشند ...

کوچه باغ : محلتی بزرگ و طولانی است ، به مغرب جنوبی شهر افتاده ، نزدیک به فرسنگی (يك فرسنگ) درازی این کوی است ...

« نادر میرزا » از قول « حشری » روایتی دارد راجع به تاج الدین علیشاه وزیر غازان خان که ارك تبریز را بنیاد نهاده است :

اکنون آنجا را ارك نامند ، اسلحه دولت و غلات دیوانی را انبار است ، این مسجد را علیشاه وزیر کجیلان لقب داشت ، بنیاد نهاده است . حشری نبشته که او دلاکی به گرمابه مهاده مهین بود ، روزی « دده علی » نام از مشایخ کبار بدان گرمابه شد ، علیشاه موی سر او بسترده و مزد نستند ، گفت به راه خدا کردم ، شیخ فرمود ترا خداوند بزرگ کند ، از آن دعا بود که دستور بزرگ شد وزیر غازان که با خواجه رشید بدین کار مشارکت داشت ، به فرمان پادشاه (ارك را) عمارت کرد ...

« نادر میرزا » در « صفت مسجد جامع تبریز » می نویسد : جامع تبریز که اکنون در آن نماز جمعه خوانند ، در پشت بازار و به میان مدرسه طالبیه است ، به همان جای سه مسجد است ، یکی مسجدی است بس قدیم ، بانی و تاریخ آن مجهول ، با طاقهای کوتاه که تبریزیان « آلچاق میچید » گویند ... دیگر مسجدی بود قدیم به جنب جامع ... دیگر مسجدی کوچک است مشهور به مسجد ملا محمد حسن پیش نماز که آن نیز بنائی تازه است . مسجد جامع را بانی نخست مجهول است ، پس از آنکه به زلزله ویران شد ، امیر نامدار ، حسین قلیخان دنبلی عمارت کرد بر همان بنیان قدیم ...

سید حمزه (از قول حشری) : حضرت سید حمزه در جوار سرخاب فی الواقع ، گنبد و عمارتش در کمال ارتفاع با قاف لاف برابری می نماید و عمارت مرقدهش با بهشت عدن در صفا و هوا دعوی بهتری می کند . وی از سادات صحیح النسب و عالی حسب است و به شانزده واسطه ، به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می رسد و نسبش را با حضرت رسول علیه السلام بر عمارتش نوشته اند ، مولد شریفش از خاف است و سلطان غازان به صحبت لازم البهجت ایشان میل تمام داشتند

و اکثر سفرها ایشان را با خود می بردند. وفاتش در سنه اربع عشر و سبعمائه واقع شده و آن عمارت ، پسرش میرزا حسین ساخته ...

در « صفت شاه گلی » می نویسد : به جانب شرقی مایل به جنوب ، مزرعه (ای) کوچک است موسوم به شاه گلی و چند خانوار رعیت در آنجا ساکن است و ملک يك سلسله سادات تبریز است که راه و رسم دبیری دانند . در آن ضیعت در سطح تلی بزرگ آبگیری که بزبان ترکی گول نامند بود انباشته از خاک و ریگ که شاه گلی می نامند، ندانیم کدام پادشاه آن آبگیر بساخته ... و آب بدانجای افکندند و زورقی مزین بدان آبگیر بینداختند و بدان تل که یاد کردم ، مرتبه ها بساختند و آبشارها و آب نماها که آب از آنجا بغلطیدی و به برکه ریختی ... اینجا نزهتگاهی شد که چنو (چون او) به جهان نادر باشد و پنجاه هزار تومان زر بدان کار صرف شد ... نادر میرزا راجع به واقعه ای که در سال ۱۲۶۵ هجری در بقعه صاحب الامر (عج) تبریز اتفاق افتاده و خود ناظر آن بوده ، شرحی تحت عنوان « حکایت » دارد که عیناً نقل می کنیم :

به تبریز بودم بسال یک هزار و دویست و شصت و پنج از هجرت ، روزی برنشستیم تفرج را با نواب شاهزاده محمد رحیم میرزا و بدانسوی رود آجی شدیم با چرخ و باز ، گفتند آن سوی آهو بره و میش مرغ باشد ، چنان افتاد که شکارکنان دورتر شدیم ، پاسی از شب نگذشته بود که پیرد رود رسیدیم ، از فراز پل روشنائیهای بسیار از سوی شهر پدیدار شد و هیاهویی بود ، گفتیم شاید جائی آتش افتاده ، آن روشنائی از آن است و این حیص و بیص از آنان است که بفروشاندن آتش گرد آمده اند ، عنان سبک کردیم ، فراشی چند از شاهزاده برسیدند تهنیت گفتند که حضرت صاحب الامر علیه السلام معجزی کرد ، شهر و بازار چراغان کرده اند ، پرسیدیم چه بود ؟ گفتند قصابی گابی (گاوی) همی کشید که ذبح کند ، گاو نیرو کرد و بند بگسیخت و به مسجد مقام خزید ، قصاب ریسمانی آنجا برد و بگردن گاو نهاد و بیرون کشید ، همی در افکند بیک مرتبه بیفتاد و جان بداد. تندتر رانیدیم چون

راه بمیدان صاحب آباد نزدیک کردیم ، آواز کوس و گاودم نوبت خانه شنیدیم ،
ببازار رسیدیم ، همه دکانها پر چراغ و بانك صلوات بود و تهنیت همی گفتند که
تبریز شهر صاحب الامر شد ، از مالیات و حکم حکام معاف است ، پس از این ،
حکم با بزرگ مقام است ، بدان سوی شدیم ، مسجد و مقام سراسر پرچراغ بود
و لولیان برسام بودند ، کوس همی زدند ، آنجا سجده کردیم و بدرگاه شدیم ،
حکمران حشمت الدوله نشسته بود ، کجا یارای دم زدن داشت ، فردا نیز تاشام نوبت
همی زدند ، مردم از هر سویی گرد آمدند که جای دانه ارزان نبود . آن گاو را
آقا میرفناح برده بود جلی از بافته کشمیر بر او انداخته ، فوج همی رفتند و بر سم
آن حیوان بوسه همی زدند و قیعه آن بتبرک همی ربودند ، بزرگان بدانجای
چراغدانها و پردها بنذر همی بردند تا بجائیکه سفیر انگلیس چهل چراغی بلور
بفرستاد و بیاویختند ، آنجا خدام و فراشها بگماشتند ، مردم نواحی فوج با
چاوش بزیارت همی آمدند ، همه روزه معجزه دیگر همی گفتند که فلان کور بینا شد
و فلان گنگ بزبان آمد و فلان لنگ پای گرفت ، برخی از بزرگان بدین کار بیشتر
قوت همی دادند تا يك ماه کسرا قدرت نبود سخنی دراین کند ، مردم غوغا هریك
هرچه می خواست می کرد و می گفت و به تن آن گاو موی نمانده همه برکنده بودند ،
يك تن دیدم از بزرگ زاده گان تبریز ضعیفی در باصره داشت يك ماه بفرقه از آن
غرف مسجد نشسته بود که شفا یابد تا از قضای ایزدی گاو بمرد و از دیوان اندك
تبری کردند ، مردم غوغا اندکی از آن صولت بیفتادند تا دیر باز همی آمدند ،
خداوند روزی جمعی بدان جای حواله فرموده بود که سخت بینوا بودند . این
بسال یکهزار و دوست و شصت و پنج از هجری بود .

درصفحات پیشین به شهادت و روایت سیاحانی که تبریز را دیده اند ، اشاره
رفت که « مهرانرود » گاه و بیگاه طغیان می کرد و باعث خرابی و انهدام منازل و
اماکن دو سوی خود می گردید .

سیل مهرانرود و طغیان آب آن ، حتی امروز نیز در خاطره پیران تبریزی

محفوظ مانده است. «نادر میرزا» جریان یکی از این سیل‌ها را چنین بازگو می‌کند:

... سیلی بزرگ آمده بود و بدین شهر خرابیها کرده و آن، چنان بود که به نماز پیشین بی آنکه به تبریز اثری از باران باشد، آواز رعد از مشرق بلند شد، تگرگ و بارشی بسیار بدان سوی باریده سیل برخاست از روستای بارنج هرچه به پیش از خانه و حدیقه و اشجار، بمالید و ویران کرد تا به شهر رسید و هر دو ساحل مهرانرود هر چه از بناها نزدیک بود ویران کرد، چون به محاذات بقعه صاحب‌الامر علیه‌السلام رسید، یک طرف بازار، سگران ویران کرد و طرف جنوبی میدان را همی گشاد، آن دکانین و سراها و گرمابه‌ها ویران کرد، از این سوی، شعبه‌ای به راسته کوچه افتاد و بسیار سراها فرومالید و شعبه‌ای به راسته بازار راه کرد، ویرانیها کرد، این سیل به مجرای قنوت افتاد، همه انباشته شد و از آبار قنوت بجوشید و سراها ویرانه کرد و بسیار مال از مردم نابود شد. این سیل تا به نصف بازار جاری شد، بعضی از خانات نیز از لای مالامال گردید، چند گرمابه نیز انباشته شد به مجرای رود، تا به رود آجی همه جا خرابیها روی داد. گفتند به چهارده هزار خانه صدمه رسید. آب سیل را بوئی زشت بود. این واقعه روز هفدهم جمادی‌الاول به سال یکهزار و دوست و هشتاد و هشت از هجرت بود (۱۲۸۸ هجری).

آداب و رسوم و فرهنگ عامه (فولکلور) مردم تبریز

« دروویل » که در زمان فتحعلیشاه تبریز را دیده است، نکات جالبی را از آداب و رسوم آن روز تبریز در سفرنامه‌اش ذکر می‌کند که قسمتهائی از آن را می‌آوریم (دروویل، گاهی با لذت و خشنودی و زمانی با حیرت از این آداب و رسوم یاد می‌کند .)

درباب ضیافتها و آداب غذا خوردن می‌نویسد: ایرانیان بسیار مهمان دوست و درعین حال اهل خودنمائی‌اند. از این رو غالباً از دوستان و آشنایان خود باشکوه و دبدبه خاصی پذیرائی می‌کنند ...

وقتی یکی از ایرانیان (در تبریز) وارد مجلسی می‌شود، اگر حق نشستن داشت، به يك نظر جای خود را درمیان همگنان می‌یابد. هرگز از مقام خود تجاوز نمی‌کند، دم در وقتی از قاطر پیاده شد، بدون اینکه به کسی توجه کرده یا کلامه‌ای برزبان راند، حتی بی‌آنکه سلام کند، سر جای خود می‌رود و پاها را به هم جفت کرده، دامن لباس‌ها را روی هم انداخته، زانو زده و روی پاشنه‌های پا می‌نشیند (دروویل این طرز نشستن را برای خود عذابی می‌شمارد .) آنگاه سر برداشته، دست راست بر سینه می‌نهد و با تبختر تمام می‌گوید: «سلام علیکم» سپس به چپ و راست، تنها با سر تعظیم می‌کند. حاضرین هر يك به همان ترتیب ادای احترام کرده و می‌گویند: «علیکم سلام». اما صاحب خانه مهمان را با کلمات «خوش گلدین» یعنی خوش آمدی استقبال می‌کند.

هنگام ظهر، سفره‌های کرباس قلمکار بزرگی جلو مهمانان پهن می‌کنند.



تصویری از «خوانچه برانی» جزو مراسم عروسی در تبریز

آنگاه پنج شش خدمتکار ، آفتابه لگن مسی سفید شده می آورند . مهمانان دست راست را شسته وبا دستمال خودخشک می کنند. سرانجام جلو هر دو نفر از مهمانان به ترتیب درجات ، دوریهای بزرگی از شیرینی و نقل و نبات و میوه می گذارند. البته آوردن شیرینی و میوه جنبه تجملی و تشریفاتی دارد و مهمانان بیشتر از روی نزاکت تکه ای از آن به دهن می گذارند . سپس به اشاره ای ، نوکرها دوریهای مزبور را شتابزده از جلو مهمانان برمی دارند . . . آنگاه شام می آورند : نخست نانهای پهن و باریکی به طول دو و عرض يك پا بنام «چورك» بایك بشقاب خالی برای هر نفر بر سر سفره می گذارند . دانه های برنجی را که به هنگام صرف غذا بر سر سفره یالباس بریزد، در این بشقاب جمع می کنند. برای هر دو نفر يك دوری پلو و قدحی شربت می آورند ، وقتی سفره چیده شد ، آنکه مقامش از همه بالاتر است ، به اشارتی کلمه « بسم الله » را بر زبان می راند ، صرف غذا شروع می شود ولی خدمتکاران هنوز به پذیرائی ادامه داده و دوریهای دیگری که غالباً محتوی کباب است بر سر سفره می آورند .

برای تحريك اشتها ، انگور و خیار و تربچه و بادام و نمك بر سر سفره می گذارند . برای استفاده از نمك ، شست دست را آهسته با آب دهن تر کرده و به نمکدان می زنند . با دست راست لقمه برمی دارند ، از بکار بردن قاشق و کارد و چنگال بی خبرند . ولی با همین يك دست در پاره کردن گوشت و لقمه برداشتن مهارت بسزائی دارند، البته آشپزها نیز در پختن گوشت استادی به خرج می دهند، بطوری که بایك اشاره انگشت، گوشت و کباب به لقمه می آید (هنگامی که صاحب خانه بخواهد نسبت به یکی از مهمانان ابراز لطف کند ، به دست خود تکه ای از گوشت مرغ یا کباب جدا کرده و در میان برنج نهاده ، لقمه ای برای مهمان مزبور می گیرد و البته این طرز پذیرائی برای اروپائیان چندان خویشایند نیست ، ولی برگرداندن دستی که با اینهمه لطف و مرحمت دراز می شود ، بزرگترین اهانتها محسوب می گردد .)

صرف غذا قریب يك ساعت یا کمتر طول می کشد . پس از آن دوریها را به همان طریقی که بر سفره آورده اند می برند. آنگاه سفره ها را با دقت و مهارت طوری جمع می کنند که چیزی از آن بر سر فرش نریزد . سرانجام خدمتکاران با آفتابه لگنی که آب گرم دارد سر می رسند. مهمانان يكایك نخست دست راست خود را شسته ، آب در دهان مزه ز کرد و سپس ریش خود را می شویند . در این حال قهوه و قلیان می آورند ..

قلیان کشیدن نیز آداب خاصی دارد: وقتی قلیان چاق شد، آن را به متشخص ترین فرد مجلس تعارف می کنند و اونیز با پذیرفتن این تعارف و زدن چند پك به قلیان، طرف را قرین افتخار می سازد. ضمناً پیش از آنکه رئیس خانه دستور قلیان دهد، نباید مهمان از قلیان خود استفاده کند . صاحب خانه نخست یکی به قلیان زده و آنرا به مهمان می دهد، به این ترتیب قلیان دست به دست به انتهای تالار می رسد، البته هر کس جز چند پك کوتاه به قلیان نمی زند .

تنباکوی مصرفی دولتمندان غالباً محصول شیراز است ، گرچه تنباکوی شیراز خود به حد کافی ملایم است ، با این حال برای اینکه آن را ملایم تر سازند پیش از مصرف سه چهار بار با آب می شویند. به این ترتیب در قلیان همان تنباکوی مرطوب ریخته می شود. از این رو گیراندن یا چاق کردن قلیان کار نسبتاً پر زحمتی است. « نادر میرزا » می نویسد : قوت غالب تبریزیان آبگوشت باشد ... تبریزیان را دو خوردنی نامدار باشد: یکی آنکه بهاران به حکم آباد شوند و از کندنای تازه خالص کوکو پزند و خورند ، دیگر آنکه شبکه و دام به ساحل آجی برند ماهی سیاه و زبون صید کنند و همانجای به روغن سرخ کرده خورند . کوفته ای دارند ، ارزومان نامند ، اگر نيك پزند ، خوش باشد .

زنان تبریز میلی به افراط دارند به خوردن کنندا ، توانم گفت آنگاه که کنندا بسیار باشد، هريك يكمن کنندا با نان خورند. در زمستان کلم سنگ بسیار خورند خمام و به آبگوشت ریزند . از کلم برگ دولمه سازند زبون ، بدین روزگار ،

بزرگان از هرگونه خورش بکار برند، برنج مشکین نباشد، اکنون صدوری خورند که از عنبر بو بهتر و گرانباتر است .

به بازار تبریز چلو کباب پزند و این طعامی پاکیزه است و تبریزیان دوست دارند همگنان یکدیگر را به بازار میهمان برند . به چلوپزخانه عادت چنین است که با پشمک و سکنجبین خورند . بدان سال که من به تبریز آمدم ، چلو از برنج مشکین بود ، اکنون برنج صدوری است و نیکو پزند ، کره تازه به زیر نهند ، کبابهای برگ بر فراز ، با فلفل و سماق خورند .

غذای دیگر بازار کباب لوله است که به همه ایران باشد ، این کباب را به تبریز نیک پزند . دیگر سحران و تابستان بریانی پزند از گوسفند فربه ، چون گوشتی ساده و پخته است ، توان خورد . دیگر پاچه باشد ، بس زبون پزند . دیگر پلو و خورش است ، آن نیز زبون است . دیگر حسرة الملوك است که بومیان حرور گویند ، از احشا و گوسفند پزند . اینجا به قانون همه ایران ، در کوزه های کوچک آبگوشت نیز پزند که به عراق ، دیزی ، و اینجا پیتی نامند .

« چکن » نیز وصف جالبی در « آداب ضیافت و طعام » تبریزیان دارد . او در سفرنامه اش می نویسد : وقتی که سرگرم سیاحت شهر (تبریز) بودم ، نکته هایی درباره آداب معاشرت محلی که بسیار جالب و جذاب و آمیخته با تعارفات فراوان است ، آموختم (بسیاری از این تعارفات هنوز پا برجا هستند .)

پیدا است که ایرانیان مردمانی اجتماعی می باشند . در معاشرت بینهایت مؤدبند . قلموس آداب ایرانی سرشار است از عبارات مؤدبانه و اصطلاحاتی که در تعارف و احوالپرسی بکار می برند. «سلام» آنان عبارت از مقداری ثنا و درود است که به میهمان می فرستند و مقدمه نفوذ دلکشی است که پیش از گفتگو آغاز می گردد. هنگامی که بخواهند از شخص با نام و نشانی دیدن کنند ، رسم چنان است که میهمان قبلاً به میزبان پیغام می فرستد و وقت مناسب را برای دیدار می پرسد. میزبان در جواب پیغامی مشحون از عبارات تعارف آمیز می فرستد و « دو ساعت

قبل از غروب آفتاب» یا به مقتضای موقع، زودتر از این موعد را تعیین می‌کند. همینکه به اطاق پذیرائی راهنمایی شدیم خود را در اطاق بزرگی می‌یابیم که تعداد فراوانی قالیچه‌های لطیف و نیمکتهای راحتی در آن چیده‌اند، اما میز و صندلی ندارد، و فقط هنگامی که می‌خواهند از اروپائیان پذیرائی کنند، چند صندلی هم در اطاق می‌گذارند.

میزبان پس از لحظه‌ای وارد می‌شود و برای سلام کردن به مهمان نزدیک می‌شود. به رسم شرقیان جوراب به پا دارد و کفشها را کنده است (زیرا در ایران با کفش داخل اطاق نمی‌شوند) و کلاه پوست بره سیاه بر سر دارد، زیرا با سر برهنه ظاهر شدن عیب است. مهمان جواب سلام علیکم او را با مهربانی می‌دهد و هر دو از سلامت «وجود شریف» یکدیگر سؤال می‌کنند و پس از آن گفتگو و گپ زدن به سهولت و بی‌هیچ تکلف آغاز می‌شود.

پس از چند دقیقه یکی از گروه خدمتکاران با قلیان که نشانه توجه و عنایت بیشتر صاحب خانه نسبت به میهمان است، از در وارد می‌شود. قلیان که بلندیش در حدود ۶۰ یا ۷۰ سانتیمتر است، ساختمان نسبتاً پیچیده‌ای دارد (جکسن در اینجا به تشریح ساختمان قلیان و طرز استفاده از آن می‌پردازد).

يك سینی شیرینی و چای که در استگانهای باریک می‌ریزند، مرحله دیگری از پذیرائی است که وظیفه میزبان را تکمیل می‌کند، و سپس مهمان از صاحب‌خانه اجازه می‌خواهد که «رفع زحمت کند» و مرخص شود، و عاقبت، پس از اعتراضات مختلف و متنوع میزبان، موفق به کسب اجازه رفتن می‌گردد. در آخرین لحظات جدائی، تشریفات رازسرمی گیرند. هنگام تودیع، تعارفات فراوان رد و بدل می‌شود. شنیده‌ام که همین لطف و محبت را در میهمانیهای خود نسبت به هم نیز روا می‌دارند، و در پذیرائیها با بیانی گرم و نرم و پر از نکته سنجی گفتگو می‌کنند. در این ضیافتها قبل از شام برای میهمان انواع و اقسام خوراکیها از قبیل شیرینی و آجیل و دیگر تنقلات می‌آورند. پیش از آنکه مهمانان متفرق شوند، باز از

این گونه تنقلات به آنان تعارف می‌شود، و بنابراین می‌توان گفت که این خوراکیهای اخیر مکمل اطعمه و اشربه پیشین است .

در ایران باستان نیز رسم چنین بوده است. هرودوت (مورخ یونان باستان) می‌گوید که ایرانیان کمتر غذای غیرمایع می‌خورند، اما « دسر » بسیار صرف می‌کنند ولی تمام « دسر ها را در آن واحد سرفره نمی‌چینند ». آنگاه چنین می‌گوید : « ایرانیان به شرابخوری سخت خو گرفته‌اند . » از زمان محمد (ص) این کار نکوهیده نهی شده است .

« نادر میرزا » نیز اشاره‌ای به « میهمانی و ضیافت بدین شهر » دارد که با اشارات دیگران متفاوت است و لحنی انتقاد آمیز و واقع گرایانه دارد. او می‌نویسد: میهمانی و ضیافت . . . دو هنگام باشد و این و تیره بازرگانان و مالداران است، یکی بماء مبارک رمضان بافطار دعوت کنند اغیاء و هم چشمانه و هیچ بینوائی و فقیری از آن نان نچشند، بناچار باید یکن از علمای نامی بدین مجلس رئیس باشد، میزبان تکلفها کند از بسیاری چراغ و گونهای (گونه‌های) خوردنی و قیمتی بودن ظروف و اوانی و گستردنیهای زیبا .

« نادر میرزا » متعاقب این جملات، با نکته سنجی و واقع بینی می‌نویسد: بیشتر این ضیافتها از مال مردم بیچاره باشد، چون نیک بنگریم، میهمان چند لقمه بقیمت گزاف از مال خود یا منسوبان خود خورده، ازیرا که این مال که به اسراف صرف کرده، به آخر از کیسه دیگری باشد، و گرنه کجا از کرباس فروش (فروش کرباس) آن مقدار سود توان کرد که در اینگونه میهمانی‌ها اسباب بزرگی آمده باشد؟ (این سؤال خاص زمان نادر میرزا نیست و همواره می‌تواند مطرح باشد.)

قسمتی دیگر آن باشد که بازرگانان (بازرگانان) به سرای خود جایی را حسینیه نامند، آنجا به هر سال چند شب اطعام کنند، علما و بزرگان و محشمان شهر را با رقعہ دعوت کنند و هر تکلف که توانند اینجا به کار برند و به « مستحق » چیزی و پشیزی نرسد . این برای نام باشد که فلان خواجه را هزار ظرف به خوان

بود و دو هزار چراغدان بلور . این باشد میهمانی بدین شهر . دیگر چون دیگر شهرها ضیافتها نباشد که بزرگان کنند، مگر کسی از کسی بربان خواهد، چون مردم بدین محفل گرد آیند ، کرسی نهند مرثیه سخنی چند مختصر از تعزیت گوید ، پس بنام دعا کند عالم آن مجلس را و برخی از شناختگان را ، آنگاه نام صاحب (مجلس) برند ...

عادات و آداب زندگانی تبریزیان : نادر میرزا می گوید : آداب و عادات بومیان شهر تبریز بخواهم نوشت و مرا از راستی گزبری نیست ... این شهر بارها به زلزله ویران شده و بومیان اصلی نمانده ، اکنون جز يك خانه (چون سلسله طباطبائیان) توان گفت که تبریزی که پدر بزراد اینجائی بود یافت نشود . این مردم از اطراف و اکناف ممالك بدینجای آمده وطن گرفته اند، از آن بود که تبریزیان را خوی یکسان نبود ، هر که را نيك بنگری طبعی دیگر است روزگار گذشته (مردم تبریز) دیدنها داشتند که یکی از آنها بازی گرگ بود و اکنون آن میدان که این کار آنجا همی کردند بجای است و قورت میدانی نامند . آنجا بود که گرگهای نر به کوچکی همی گرفتند و تربیت همی کردند ، به هر کوئی به سال چند روز جنگ گرگ بود ، از هر محله گرگی درنده همی آوردند و مردم دو طرف سلاح پوشیده حاضر بودند. گرگها به یکدیگر حمله همی دادند، با دهان بسته یکدیگر را مالش همی دادند و به آغوش همی فشردند. از هر دو سو هیاهوی خواستی که گرگ ما خوب به بغل آمد ، آن دسته دیگر گرگ خود بستودی تا کار از سخن به رزم کشیدی ، گاه بودی صد تن کشته و مجروح شدی ... شاه عباس ، این کار زشت برداشت. شنودم که پیری صد ساله را گفتند ، گرگ فلان کوی فرزند جوان تو را شکم بدرید بمرد. گفت، بر گوی که گرگ ما خوب به بغل آمد یا آن گرگ؟ گفتند گرگ کوی ما خوب به بغل آمد . گفت ، مردن پسر سهل باشد !

لوطی های تبریز : ... خنجری داغستانی که قمه گویند به کمر آویزند و کمر بند را سخت بندند و دو تکه از آخر تکه های قبا که به دست باشد ، ببرند و پا

افزایی که گیوه سپاهانی یا کفش یمنی باشد به پای کشند . اینان شاگردان بقال و علاف و خشکه بار فروشان باشند که سحرگاه پی تره‌بار و ذغال و روغن و شیر و هیزم روند. چون بدانجای رسند، با یکدیگر در تملک بارها سخن به درستی گویند و قهقهه برکشند و او خواهد به همین کار نامور شود، گویند فلان، جوانی زبردست است، نشانه آن باشد که موئی چند به بنا گوش گذارد و نوك كلاه تند باشد، پس کار او بالا گیرد، دو سه تن بیکار و بی‌کار گرد آیند، ناچار باید آنان را چرب و شیرین خوراند و به چلوپزخانه برد و به قهوه نشیند، بیچاره است که دزدی کند و کالای مردم بر باید. بسیار باشد که بازرگان زادگان را جوانی او پسند آید، ازمال پدر بدو دهد، او نیز خود را رستم و اسفندیار شمارد. این طایفه را در این شهر نام و اعتباری است و از روزگار قدیم (نیز) بوده است.

در سال نهصد و هشتاد و یکم (هجری) به حکم طهماسب شاه (صفوی) اجلاف تبریز به سیاست گرفتار شدند. الواط تبریز که مدتها با غماض شهریار بزرگ (لازم به تذکر است که نادر میرزا خود از شاهزادگان قاجار است و طبیعی است که طهماسب صفوی را «شهریار بزرگ» بنامد، همچنانکه بسیاری از داوریه‌ایش نیز از دیدگاه خاص طبقاتی خودش نشأت می‌گیرد.) به کار خود بودند، در این سال بیداد بنیاد نهادند تا بدانجای که چند تن از ملازمان «الله قلی بیک استاچلو» بکشتند، و او حکمران تبریز بود، از شهر بگریخت. الواط مختار مطلق بودند و مردم را همه چیز از آنان بود. این طایفه نزدیک به چهار صد تن بودند به کویها و بزرگان ایشان اینان بودند:

پهلوان یاری به کوی سنجاران (سنجران) - نشمی به ویجویه - شرف به درب سرد - شیخی کار به میارمیار - آقا محمد به درب نوبر - پهلوان عوض به درب میدان - اصلان به درب اعلی - میرزا ملکانی کوکچه در شتران - علای خلجان به شش گلان.

اعیان و دستار بندان تبریز دو سال به درگاه دادخواه بودند، پادشاه تغافل -

داشت ، تا طشت از بام بیفتاد ، یوسف بیک استاجلو که مردی دلیر و با رأی بود ، به حکمرانی دارالسلطنه (تبریز) بیامد . اجلاف سوگند خوردند که دیگر گرد فضولی نگردند . کدخدایان شهر کفالت کردند ، پس از چهار ماه پهلوان یاری دو تن از ملازمان حاکم را بکشت ، او (حاکم) به پادشاه عرض کرد ، سهراب بیک فرزند خلیفه انصار با خیل خود به یاری مأمور شد ، هر دو برنشستند و به میدان صاحب آباد بیامدند . کدخدایان شهر بند کردند ، الواط پنهان شدند ، کدخدایان تفحص و جدی و جهدی بلیغ کردند ، همه گرفتار شدند و به دار بیلویختند . نام آنان که به داور زدند اینان بودند :

کو کچه - نشمی - شرف - شیخی کار - حسن چکمه دوز - حاجی دواز - شاه علی چریک - میرزا دده اوغلی - شاه نظر قلعه - کور حسین سبزی فروش .
« نادر میرزا » در ادامه این مطالب می نویسد : بدانسال که من به تبریز آمدم ، مشارالیه (سردسته) این قوم ، چپ اللهیار بود ... با بیست و هفت تن به بازار آمد ، علی علی گویان ، حاجی رجبعلی داروغه (را) که مردی دلیر و درکار خود انجا بود ، به حجره کریم نیل فروش به خیره بکشت ، بدین بهانه که او گفته تبریزیان بی غیرت باشند . در این واقعه ، محمد امین خیابانی ملك الشعرا ی تبریزیان (شاعر مردمی تبریز) شعرها گفته ، مطلع يك چکامه این است :

گل سته بیرعرض ایدم اول جعفر درداریدن

اول پلنگ بیشه غیرت حاجی الله یاردن

در این مجامده از غازیان نامی ، تقی کوزه گر و داور داری جعفر و حسین است . این همان حسین است که محمد امین به مدیح گوید :

من حسینون گورمیشم دعواسنی

هر دلیر اولسون ، چالار حلواسنی

این شاعر (محمد امین) اکنون به تبریز نزد اینان معزز است ، دیوانی بزرگ دارد . عجب این باشد که تا بدین روز یازده نوبت آن دیوان با خط زیبا چاپ

کرده‌اند، اکنون بلز کمیاب است. نظم این اشعار به مذاق تبریزیان، چون شعر فرخی و فردوسی و هنصری باشد. چون شبهای زمستان به صحبت فشینند، این دیوان برخوانند (نادر میرزا تعجب می‌کند که دیوان محمد امین خیابانی - که حاوی مدایح لوطی‌ها، یا به قول خودش «اجلاف» تبریز است - یازده نوبت چاپ شده و باز هم نایاب است... چرا؟

گفتیم که نادر میرزا از سلاله شاهزادگان قاجاری است و صرف نظر از توصیف موقعیت جغرافیائی تبریز، هر جا که به مسائلی در بطن جامعه و مردم برخورد می‌کند - یعنی چیزی که خود از آن فاصله دارد - به عبارت دیگر، وقتی مسئله برخورد منافع به میان می‌آید، باز همان «دیدگاه» خاص طبقه خودش «گل می‌کند». از يك طرف می‌گوید فلان لوطی، فلان داروغه را - نقش داروغه‌ها را در دستگاه حکومت قاجار می‌دانیم و هنوز هم لفظ «داروغه شاگرد» به خاطر نفرتی که ریشه در تاریخ دارد، به عنوان فحش و اهانت تلقی می‌شود - برای اینکه گفته است تبریزیان بی‌غیرت باشند، علی‌علی‌گویان می‌کشد، و از طرف دیگر، از اینکه دیوان شاعری که در مدح این لوطیها است، بارها چاپ و نقل محافل شبانه مردم می‌شود و کمیاب می‌گردد، حیرت او را برمی‌انگیزد! لوطی‌های تبریز، علیرغم قضاوتهای گوناگون و به مصداق: هر کسی بر حسب فهم گمانی دارد، دو خصوصیت بارز و دو وجه مشترك داشتند: اولاً «هیچیک از آنان، برخاسته از طبقات اعیان و اشراف و چپاولگر جامعه نبودند، ثانیاً خود اغلب بر ضد همین طبقات قد علم می‌کردند و زیر بار ظلم سلاطین رنگارنگ نمی‌رفتند. از این رو، عامه مردم که دل پر خونی از جور و اجحاف مأمورین حکومت داشتند، پایداری آنان را در مقابله با «استاچلوها» و حکام دیگر و داروغه‌های دست نشانده‌شان، قدر می‌نهادند.)

آداب و رسوم دیگر تبریزیان :

چهارشنبه سوری (آخر چارشنبه) : به نوشته «صادق هدایت» جشن چهارشنبه سوری در آذربایجان از سایر جاهای ایران مفصل‌تر است. در تبریز، صبح روز

سه‌شنبه (يك روز قبل چهارشنبه سوری) جوانان، پیش از طلوع آفتاب به‌کوچه می‌روند و هفت بار از روی جوی آب می‌پرند و در همان حال می‌خوانند:

آتیل ماتیل چهارشنبه آینا تکین بختیم آچیل چارشنبه

مردم، همراه کودکان خود، عصر روز سه‌شنبه برای خرید به «چارشنبه بازاری» می‌روند و کوزه و آئینه خریداری می‌کنند و شیرینی و آجیل مخصوصی تهیه می‌بینند و لباس تازه می‌پوشند. بازارها را در آن شب چراغانی می‌کنند و به‌زیورها می‌آرانید. در این روز، کودکان حتماً باید يك اسباب بازی تازه بخرند (در واقع، چهارشنبه سوری، بیشتر از بزرگان، جشن کودکان به حساب می‌آمد و از این‌رو مردم به طنز و ظرافت می‌گفتند: «چارشنبه اوشاغي، بشی بیرشاهی!» و نیز مرسوم است که در شب چهارشنبه سوری کسانی که بیماری در خانه دارند، با لباس مبدل یا زیر چادر، به پشت در خانهٔ همسایگان می‌روند و ظرفی مسی را با قاشق می‌زنند و صدا می‌دهند تا صاحب خانه، طعام یا پولی در کاسهٔ آنان بریزد. می‌گویند که آن طعام یا خوراکی را که بدان پول خریده شود، اگر به مریض بخوراند، شفا خواهد یافت.

یکی از جهانگردان (ویلن) در سفرنامه‌اش می‌گوید: مرسوم این بود که (در تبریز) آخرین چهارشنبهٔ هر سال بچه‌های مدرسه بطور خنده‌آوری به دیدن مدیرشان بروند. یکی از آنان به لباس شیخهای کرد درمی‌آید، یعنی لباس درازی می‌پوشد و دستار بزرگی به‌سر می‌گذارد و از پنبه ریشی برای خود درست می‌کند. رفقای دیگرش نیز مثل کردها مسلح شده‌اند و همراه شیخ هستند (ولی بجای شمشیر چوب به دست گرفته‌اند). این گروه، پیش مدیر مدرسه می‌رود و می‌گوید: مدرسه باید جریمه‌ای بپردازد. مدیر مدرسه نیز هدیه‌ای به کودکان می‌دهد و آنان با این پول شیرینی می‌خورند و می‌خورند.

نادر مهرزا می‌نویسد: چون شب چهارشنبه رسد که تا نوروز دیگری نباشد، تبریزیان عید گیرند. به‌روز سه‌شنبه جامه‌های نو و رنگین بپوشند. جماعت خشکبار

که میوه‌های خشك فروشند ، دكا كین زینت کنند ، هر گونه میوه خشك که در ایران باشد به پیشگاه نهند و آن را سه گونه کنند : اعلی و وسط و دون و نرخى نهند تا یکمن پنجهزار دینار . تمامی مردم تبریز فریضه دانند که بدین شب چهارشنبه میوه خشك (چارشنبه یمیشی) خورند . هر که را نامزدی باشد ، واجب باشد که بدین شب ، خشکبار و لباس تازه فرستد .

آن روز به بازار تبریز جمعیتی بزرگ گرد آیند ، جوانان و اطفال و مردان و زنان ، خشکبار و دیگر اسباب آتش افشانی خرنند ، کوزه‌های كوچك باشد (جن کوزه سی) نامند ، به اجزای باروط انباشته ، چون شب آید و پاسی بگذرد از هر سرای فشنگ (نور افشانی کند ...)

جشن چهارشنبه سوری که همچون جشن سده و جشن مهرگان، از جشنهای باستانی ایران است ، همانگونه که « هدایت » نیز اشاره می کند ، در آذربایجان و بالاخص در تبریز با تفصیل و شکوه تمام برگزار می‌شد ، آنچنان که کودکان، هفته‌ها پیش از فرارسیدن آن روز، بیصبرانه در انتظارش بودند . تمام مردان و زنان کهنسال تبریزی خاطره‌ای شیرین از این روز دارند که با دیگر خاطرات تلخ و شیرین دوران کودکی‌شان درهم آمیخته و در دورنمایی مه‌آلود و دست نیافتنی ، رنگ حسرت به خود گرفته است (آن روزها گذشت ، آن لحظه‌های سبکیالی و پرواز ... و آن شبهای شورانگیز به رؤیائی مبدل گشت ... «حسرت جیپوری، شاعر هندی») .

رغایب : چون پنجشنبه اول رجب رسد ، لیلۃ الرغایب باشد ، بومیان (تبریز) تر حلوا پزند از عسل یا دوشاب، به گورستان برند و به خانه‌های دوستان فرستند . این حلوا نیز بناچار به خانه نامزد بیاید فرستادن . در این شب بقالان دکانها زینت دهند ، عسل و روغن و دوشاب خروارها به فروش رسد ...

تولد کودک : در تبریز برای تولد کودک مجلس مهمانی ترقیب می‌دهند . اگر

نوزاد پسر باشد پلو می‌دهند و اگر دختر باشد ، خاگینه (قایقاناخ) .

هنگامی که در خانواده‌ای پسر به دنیا می‌آید ، بر حسب مرسوم ، پدر هرچه دربرخود دارد به کسی می‌دهد که این مژده را برایش آورده است . گاهی دستار (کلاه ، عمامه ، وغیره) را از سر پدر برمی‌دارند و می‌گویند : « خداوند به شما پسر عطا فرموده است . » پدر نیز بیدرننگ باید مزدگانی به آورنده این خبر خوش بدهد تا لباس و هرچه را که با خود دارد ، باز خرید کند .

همینکه نوزاد به دنیا آمد ، پدر (یا یکی از اعضاء خانواده) روی جلد قرآن تاریخ و دقیقه زایمان را ثبت می‌کند و این پیش بینی برای تعیین زایچه کودک است . معمولاً کودک این نسخه قرآن را در تمام عمر نگاه می‌دارد .

« ناوریه » می‌نویسد : در تبریز در میدان بزرگ هنگام طلوع و غروب آفتاب نقاره می‌زنند . این نوازندگان حق دارند که در هر خانه‌ای که پسر به دنیا آمده باشد حضور بهمرسانند و سرگرم نواختن شوند . بعد از آن اهل خانه ناگزیرند که پولی به آنها بدهند . خیلی از زن‌ها سعی می‌کنند که این نوازندگان به خانه‌هایشان نیایند ، ولی این آب زیرکانه با قابله قرار و مدار بسته‌اند و اینان هر وقت پسر به دنیا آمد ، آنان را خبر می‌کنند .

مسئله «چشم بد» و «چشم زخم» ، ریشه‌ای دیرینه در اعتقادات مردم دارد . حتی در « اوستا » نیز آمده است : « بچه نوزاد را باید از چشم زخم مردم ناپاک حفظ کرد . »

بعضی‌ها ممکن است بطور عمد و با يك نگاه چشم زخم بزنند . ولی کسان نيك و مهربان نیز ممکن است بی آنکه خود بدانند چشم زخم بزنند ، حتی خود مادر ممکن است بی آنکه بخواهد به بچه‌اش چشم زخم بزند . در این قبیل موارد ، قبل از هر چیزی می‌گویند : «چشم بد کور شود» (بدنظرین گوزو کور اولسون) و آنگاه

اسپند دود می‌کنند و دور سر بچه می‌گردانند و می‌گویند: بد نظریں گوزو... یا :
اوزرلیک سن هواسن ، یدی درده دواسن ...

عید نوروز: پیش از فرارسیدن سال نو باید همه چیز را تازه کرد ، لباس تازه دوخت و خانه را رفت و روب کامل کرد ، فرش و پرده را شست یا تکانید و باصطلاح «خانه تکانی» نمود. شب سال نو تشریفات مخصوصی دارد: واجب است که در آن شب سبزی پلو و ماهی و کوکو بخورند . چون چنین طعامها «شگون» دارد و برکت به دنبال می‌آورد .

در هنگام تحویل سال ، سفره‌ای گسترده می‌شود که در آن هفت ماده که با حرف «س» آغاز می‌شود قرار می‌دهند، از قبیل : (سیب، سنجد، سنبل ، سبزی، سیر، سرکه و سمنو) و آن را «هفت‌سین» می‌خوانند . در کنار سفره ، آئینه و قرآنی نهاده شده است و در شبسه آب ، چند ماهی قرمز گذاشته‌اند و عقیده دارند که سر تحویل سال ، آن ماهیان بی‌حرکت بر جای خود خواهند ایستاد . بر سفره هفت سین شمع‌ها روشن می‌کنند و بعضی حبوبات و سبزه گندم یا عدس که درون بشقاب یا بر پشت کوزه گلی رویانده‌اند نیز می‌چینند و معتقدند که این جمله ، مایه برکت و فزونی نعمت است .

در لحظه تحویل سال نو ، مؤمنین به ثلاث «سوره یس» یا دعای مخصوص عید سرگرم هستند و دیگران به هر کاری مشغول باشند، به عقیده عموم تا پایان سال به همان کار مشغول خواهند بود، به همین جهت است که بعضی‌ها سکه طلا در دست می‌گیرند و امیدوار هستند که آنقدر توانگر شوند که بتوانند همیشه «با پول بازی کنند». پس از تحویل، اولین شخصی که به خانه درآید ، بسته به این که به خوش قدمی یا بد قدمی شناخته شده باشد ، میمنت یا نحوست به خانه می‌آورد .

آداب نوروز با مراسم روز نخست پایان نمی‌گیرد ، در طی دوازده روز

(تاروسیزده بدر) خانواده‌ها به دید و بازدید یکدیگر می‌پردازند. نخست کوچکترین نزد بزرگترین می‌روند و پول نقره یا طلا، یا هدیه‌ای دیگر بعنوان «عیدی» (بابراملیق) می‌گیرند و بعداً بزرگترین «بازدید» پس می‌دهند (زنهای تبریز روزها و هفته‌ها پس از سیزده بدر نیز به دید و بازدیدهای سال نو ادامه می‌دهند و جمله معروف «توت یثره دوشونجان»، یعنی تا وقتی که میوه درخت توت بر زمین بریزد، اشاره‌ای به استمرار دید و بازدیدهای آنان است.)

تبریزیان از چندین روز به عید مانده، برای همدیگر تخم مرغهای رنگی و طلائی می‌فرستند. این تخم مرغها پوشیده از زر است و با چهار تصویر یا مینیاتور ظریف آراسته است. می‌گویند ایرانیان در تمام ادوار تاریخ خود، در آغاز سال نو به یکدیگر تخم مرغ هدیه می‌داده‌اند، زیرا تخم مرغ نشان آغاز آفرینش و تکوین حیات موجودات است. تخم مرغها را به هر رنگی درمی‌آوردند. تخم مرغهایی دارند که پوست آنها سفتر از تخم مرغهای معمولی است و برای سفت کردن پوست آنها طریقه مخصوصی بلدند.

به دیگر عادات و رسوم و اعتقادات عامه تبریان مختصراً اشاره می‌شود:

۱- حد معمول ایام عروسی هفت روز است. چنانکه در داستانهای محلی آمده است: «توی دوتدیسار، یئدی گون. یئدی گئجه، ائولر شمع چراغی، داغلار گون چراغی...» یعنی: «عروسی کردند، هفت روز و هفت شب جشن گرفتند، در خانه‌ها شمع روشن بود و در کوهها چراغ خورشید...»

۲- اگر در حین بارش باران آفتاب بدرخشد، علامت آنست که بچه‌گرگی به دنیا آمده است (قورت بالالیر).

۳- رنگین کمان (قوس قرخ) را «قاری ننه‌نین ایشی» یعنی: دوك پیرزن می‌نامیدند و عقیده داشتند که رنگین کمان، نشانه فراوانی خواربار است.

۴- می‌گفتند گیاه پونه (یارپوز) برای مار ناخوشایند است و به همین سبب از این گیاه فراوان می‌کاشتند که ماریاید و همینطور است که پونه در جاهای مرطوب می‌روید و از آنجا این ضرب‌المثل شایع شده است: «ایلانین زهله‌سی یارپوزدان گذدر، اودا گوزونون قاباغیندا بیترا» که معادل فارسی اش چنین است: «مار از پونه بدش می‌آید، و همیشه جلو چشمش سبز می‌شود!».

۵- عقیده داشتند که اگر مرده‌ای زندگانی ناپسندی در این جهان داشته باشد، گورچنان او را می‌فشارد که تمام شیرینی که در کودکی از پستان مادرش مکیده است، از سوراخ‌های بینی اش سرازیر شود. این موضوع را در مقام نفرین (قارقیش) نیز به کار می‌بردند: «امدیگی سود بورنی‌نین باجالاریندان گل‌سین ا» و نیز باور داشتند که اگر روی گور کسی آب بپاشند، روح مرده آرامش خواهد یافت.

۶- اگر تفرافه بلندی در داخل استکان چشائی شناور باشد، علامت آمدن مهمان است.

۷- اگر گوش بخارد، علامت بازگشت مسافر از سفر است.

۸- اگر کف دست بخارد، دلیل آمدن پول به «دست» خواهد بود (وطلبی کسی از کسی دیگر پولی بخواد، اصطلاحاً و به ظرافت می‌گوید: اوجونون ایچینی قاشی، یعنی کف دستم را بخاران).

۹- اگر کفش‌های کسی بطور تصادفی روی هم سوار می‌شد، می‌گفتند: «آتلاناجاخسان» یعنی سوار اسب خواهی شد - که تلویحاً اشاره‌ای بود به سفر احتمالی شخص مورد نظر یا بلندی شأن و مقام او.

۱۰- در عقیده عامه، میوه‌ها اثر مهمی در معالجه امراض دارند: هنگام تب و زکام، لیمو تجویز می‌شود، آلو و شاه توت را برای قطع صفرا می‌خورند، خوردن سیب برای دفع مالاریا مفید شمرده می‌شود (البته این امر پایه علمی و تجربی هم دارد).

کسی که شب چله زمستان میوه سردی، مخصوصاً «هندوانه» بخورد، تمام سال از آفت بیماری محفوظ خواهد ماند. از خوردن پنیر باید پرهیز کرد که آدم را کتد ذهن می گرداند. خربزه آنقدر مقوی است که وقتی کسی از آن می خورد، باید در آئینه خود را نگاه کند تا ببیند چقدر چاق شده است.

۱۱- در میهمانیها اگر مهمان ظرفی چینی یا بلوری را بشکند، نباید دلتنگ شد، چون «قضا و قدر» بوده است و شکستن آن دفع بلائی را که مقدر بود، کرده است.

۱۲- از بلورهای دیگرشان (مبتنی بر تعالیم دین مبین اسلام) این است که اگر کسی از دیگری غیبت کند، مانند آن است که گوشت مرده دیگری را خورده و در جهنم، آتش بر زبانش خواهد افتاد (متأسفانه رسم غیبت کردن از سایرین، هنوز هم کمابیش معمول است).

ظرفا و بدله گویان تبریز: مزاح گوئی و طنز و شوخ طبعی در تبریز، سابقه و ریشه ای عمیق در فرهنگ عامه دارد و گاه آنچنان در این قلمرو پیش رفته اند که مکانی نیز اختصاری و انحصاری برای این منظور و گفت و شنود آخرین و تازه ترین مزاحها و لطیفه ها و شوخی ها ترتیب داده اند (در این اواخر، سالهاست که در این زمینه قهوه خانه ای در سرای دو دریهای تبریز - ایکی قاپولیلار - دایر می باشد). «نادر میرزا» می نویسد: . . . جمعی که به مخمس گویان اشتهار داشتند، یعنی شاعران و مخمس و بدیهه گویان بودند، به فصل بهار گرد آمدندی با دفوف (دفا) و جهانی تماشائی اینجا آمدندی، پس بدیهه گویان دو دسته شدند، هردسته صفی با دفاغان خود از یکسوی بیتی حماسه یا هجا (هجو) یکی از بدیهیان بخواندی، بیکبار بانك دف و هیاهوی به آسمان رفتی، از آنسوی آن دیگر به جواب آن، شعری گفتی، دفاغان بیکبار به آهنگ دف آن بخواندندی و خروش

مردم تماشائی (بود) و بانگها گوش فلک کر کردی ...

شنیدم دو بدیهی (گوی) بودند نامدار و بهنبریز با حرمتی بزرگ ، روزی به شب غازان به کشتی گرد آمدند. چون مردم از هر طرف فصحا و بلغا و ظرفا آرام گرفتند و مستمعان از دوسوی منتظر بودند که بدیهی (گوی) این حماسه زیبا براند به ترکی زبان :

من ایندی آبریز اولمیشم منی یالارسان قرداشم

شور رستاخیز برخاست، دلفان بانگ دف به چرخ رسانیدند و بر طبله خود به قرن فصیح متیقن بودند. چون این سوئیان ساکت شدند، رئیس وجدیهی (گوی) آن قوم دیگر بلوقار و تمکین شایسته بسرود :

من ایندی آبریز اولمسان سیچم دولارسان قرداشم

که به یکبار بانگ آفرین و شادباشی دشت را سراسر بگرفت، دلفان به زدن و پای کوفتن غلغله به آسمان افکندند .

این بدیهی (گوی) را با حشمتی بزرگ به سرای خود آوردند .

روزگاری این دو بدیهه نقل مجلس ظرفای تبریز بود .

این نمونه (ای) باشد از ظرافت و عیش آنان ...

از ظرفا و بذله گویان متأخر تبریز، شادروانان: «عسگر قلیفتی»، «عسگر آنتی»، «ساری قلی خان» و «مستجاب الدعوة» می باشند . با اینکه سالها از زندگی و مرگ اینان سپری شده (بجز مرحوم مستجاب الدعوة که بیش از چند سال از وفاتش نمی گذرد) ، هنوز هم لطایف شیرین ایان ، یا شوخی ها و «جولها»ئی که بدانان نسبت داده اند ، نقل اکثر مجالس تبریز است و محفلی نیست که نام یکی از اینان بر زبان رانده شود و بی اختیار خنده بر لبها ننشیند . به عنوان نمونه ، دو روایت از لطایف اینان را که خود در آن نقش داشته اند ، می آوریم :

عسگرقلیغنی : دوستی داشتم که ساکن لاله (قریه‌ای در جنوب غرب تبریز) بود. چون مدتها بود که بیکار بودم و وضع گذرانم لنگ بود، به او گفتم، فلانی، کاری، چیزی سراغ نداری که مشغول شوم؟ گفتم، چرا، فلان روز به لاله بیا تا سرمایه‌ای به تو بدهم. خوشحال شدم و پیش خود گفتم که خدا را شکر، بالاخره با سرمایه‌ای که دوستم خواهد داد، می‌توانم دستم را به کاری بند کنم. روز موعود به لاله رفتم، دوستم با دیدن من يك گونی خالی برداشت و مرا با احترامات فراوان به صحرا برد. آنجا جالیز بادمجان (در تبریز قره بادمجان می‌گویند) را نشانم داد و گفت، بچین! مشغول چیدن بادمجان شدم. وقتی گونی پر شد، بلندش کرد، روی کولم گذاشت و گفت: بگیر، اینهم سرمایه‌تو، ببر شهر بفروش. عرق ریزان در هن‌هن کنان گونی پر بادمجان را تا شهر کشیدم، اما در شهر، دیگر نفهم بند آمد و گونی را گذاشتم زمین و در اولین کوچه داد زدم: «آی قره بادمجان...» چون خطری از خریدار نشد، به عابری دو سه «قران» دادم تا دوباره گونی را روی کولم بلند کند، و این کار تا عصر مرتب تکرار می‌شد: هر بار یکی دو قران می‌دادم گونی را روی کولم می‌گذاشتند، بی آنکه هنوز يك قران دشت کرده باشم! طرفهای عصر که دیگر طاقتم طاق شده و نفسی برایم باقی نمانده بود، و از سر تا پا خیس عرق شده بودم، گونی را گذاشتم زمین و برای آخرین بار، محکم داد زدم: «آی قره بادمجان...» زنی لای در حیاط را باز کرد و گفت: بیارش اینجا. خوشحال شدم که بالاخره طرفهای عصر يك مشتری پیدا شد و توانستم از «سرمایه‌ام» دشت کنم. گونی را با خود به آنجا کشاندم.

زن گفت: توی گونی چیه؟

گفتم: بادمجان.

گفت: پخته است یا نپخته؟

گفتم: نپخته.

به پیراهن خیس عرقم اشاره کرد و گفت : پس چرا روغنش روی کسوات ریخته است ؟ !

تا این را شنیدم ، گونی را همانجا توی کوچه گذاشتم و در رفتم و از خیر «سرمایه‌داری» گذشتم ..!

عسگر آتئی : در بازار کفاشان در ارتفاع چندین پله از سطح بازار قهوه‌خانه‌ای باز کرده و پشت « دخل » نشسته بودم . اولین روز بود و من در حالیکه مرتب به سماور قندان‌ها و استکان و نعلبکی‌ها رسیدگی کرده بودم ، بی‌صبرانه در انتظار ورود اولین مشتری بودم که برایش چائی بریزم و به این ترتیب قهوه‌خانه‌ام دشت بکند . يك ساعت گذشت ، دو ساعت گذشت ، ظهر شد ، عصر هم رسید ، اما از مشتری خبری نشد . . بخشکی شانس !

بالاخره کمی به غروب مانده بود که صدای پائی در پله‌ها پیچید : صدای پا سنگین بود و روی پله‌ها کشیده می‌شد ، معلوم بود که صاحب پاها خسته بود و به سختی خود را بالا می‌کشید و حتماً به محض ورود به قهوه‌خانه ، ده پانزده تا چائی پشت سرهم می‌خواست تا رفع خستگی و عطش بکند ... در این خیالات خوش بودم که یکدفعه دیدم حمالی که بار سنگینی روی کول داشت ، در قهوه‌خانه را باز کرد و با صدای نتراشیده‌اش پرسید : عمو جان ، راه « میدان » از کدام طرف است ؟ !

از کوره در رفتم و گفتم : پدر سوخته ! این را می‌خواستی از همان پائین بررسی ، اینهمه پله را بالا آمدی که از من نشانی «میدان» را بررسی ؟ ! تف به این شانس . . !

ادبیات و حماسه‌های عامیانه و مردمی : بایاتیها (بایاتیلار) : عنوان بابانی ، به احتمال زیاد از نام « بیات » یا « بایات » گرفته شده است . بایاتیها از جمله قبایل متعددی بودند که در دورانه‌های کوچ و اتراق به آذربایجان آمده و در آنجا ساکن شده‌اند و بعدها در ترکیب این دیار مستهلك گشته‌اند .

نعمات نغز و دلکش بایاتی‌ها که از زندگی و عواطف و رازها و نیازهای مردم ساده و پاکدل مایه می‌گیرند و در قالب الفاظی روان و بی‌تکلف جاری می‌شوند، از چنان لطف و خلوص و صفا و صراحتی برخوردارند که بخصوص وقتی با آهنگ ویژه خود و با نواهی گیرا خوانده شوند، بی‌اختیار سرشگ بر چهره احساس می‌افشانند. نمونه‌هایی از این بایاتی‌ها را می‌آوریم:

باماسیز داشدی دنیا

چوروک آغاشدی دنیا

کیمه دئییم دردیمی،

بوتونقان - یاشدی دنیا.

* * *

آغلارام آغلار کیمی

دردیم وار داغلار کیمی

خزان اولدوخ تو کولدوخ

وئرانسا باغلار کیمی.

* * *

بستاندا تاغیم آغلار

غمدن، یارپاغیم آغلار

ساغام، توزوم آغلارام

تولسم، تورپاغیم آغلار.

* * *

طوفان قوپار، یئل آغلار

چایلار داشلو، سئل آغلار

غریلیکده توله‌نین،

یاسین توتار، ائل آغلار.

* * *

گویده گویرچین آغلار
 بووادا لاجین آغلار
 سن یادیم دوشنده ،
 باشیمدا ساچیم آغلار.

* * *

منیم آنام ، ئوز آنام
 ایکی دولو گوز آنام
 یاد گلر ، بالان آغلار ،
 قوی آغلا سین ئوز آنام...

* * *

چند نمونه از «لالائی‌ها» (لایلی‌لار) که مادران به هنگام خوابانیدن کودک
 بر بالینش می‌خواندند :

لای لای دئدیم یاتینجا
 گوزلهرم آی باتینجا
 زارا آمانا گلدیم ،
 سن حاصله چاتینجا .

* * *

لای لای دئدیم اوجادان
 سیسم چیخمیر باجادان
 آلاه سنی ساخلا سین
 چیچکدن ، قزیلجادان .

* * *

قایمیزدا وار چنار
 یارباغی دینار - دینار

منیم بیرتک بالامی
ساخلا سین پروردگار

* * *

منیم گول بوتام اوغول
عطرینه بانام اوغول
بیر آرزوم وار اورکده ،
تویونی توتام اوغول .

* * *

لای لای ، آبالام ، لای لای
آلینماز قالام ' لای لای
سنه کج باخانلاری ،
یاندیر سین نالام ، لای لای .

* * *

بالامی تانیرام من
هر سوزون قانیرام من
بوخودا آه چکنده ،
اود توتوب بانیرام من .

* * *

داغلار گول چیچک اولسون
یار پاغی لچک اولسون
بیر بالا گؤرسه دین کی ،
بالامان گویچک اولسون .

* * *

آی دوغدی یانا دؤندی
اولدوزلار سانا دؤندی
بالا دردی چکمکدن ،
اوره‌ییم قانا دؤندی .

* * *

يك نمونه از «منلها» (قوشماجالار) که در تبریز گفته می‌شد :

الیمی پیچاق کسیدی
دسته پیچاق کسیدی
یاغ گتیرین یاغلیاخ
دسمال گتیرین یاغلیاخ
دسمال قالب آغامدا
آغام مککه یولوندا
مککه یولو بوز باغلار
دؤره‌سی یارپیز باغلار
او یارپیزدان درئیدیم
گردنیمه دوزئیدیم
آغادایمین تویوندا
دورایدیم اوینا یایدیم .

* * *

در میان ادبیات عامه و حماسی مردم آذربایجان و تبریز، حماسه «کور اوغلی» و «قاچاق نبی» که علیه مظالم دولت عثمانی و حکومت صفوی وجود و ستم عمال دولت تزاری و روشهای وحشیانه سیستم «خانخانی» مبارزات جانانه‌ای کرده‌اند، جای بخصوصی دارند و بیش از همه مشهورند . برای شناخت زمان کور اوغلی و علل قیام او ، ابتدا سندی از « آراکل » مورخ تبریزی در سالهای گرسنگی (۱۶۱۰-۱۶۰۶ میلادی) می‌آوریم .

آراکل می‌نویسد: «دهقانان از وحشت جنگهای ترکیه (عثمانی) و دولت صفوی و اغتشاشات درونی کشور هراسان گشته، دهات خود را ترک کرده و راهی کوهستانها شدند. به این جهت دیگر اصلاً تخمی کشت نشد، محصولی به بار نیامد و قحطی و کم آبی شروع شد. بعد از اینکه تمام حیوانات اهلی کشته و همه خوراکیها خورده شدند، مردم، سگها و گریه‌ها و هرچه را که به دست می‌آوردند می‌خوردند. آنها از شدت گرسنگی به تغذیه از اجساد مردگان نیز مجبور می‌شدند». ستم فئودالی و اعمال خودسرانه دولتی، توده‌های مردم را رنج می‌داد. در سال ۱۵۷۱ میلادی، صنعتگران تبریز و تهی‌دستان شهری علیه استثمار فئودالی شورش عظیمی را آغاز کردند. مأموران شاه، هراسان از شهر فرار می‌کردند. شورشیان به خانه‌های اعیان و اشراف هجوم بردند. شهر تبریز نزدیک به دو سال در دست شورشیان بود. ولی در سال ۱۵۷۳ لشکر عظیم طهماسب اول (صفوی) این نهضت را سرکوب کرد. بیش از صد و شصت تن از رهبران، مشهور این شورش در میدان شهر اعدام شدند.

در اوایل قرن هفده، جنگ میان دولت صفوی و عثمانی مجدداً آغاز شد. میدان اصلی عملیات، همچنان آذربایجان بود. شاه عباس اهالی ولایات ساحل رود ارس و سرحدات ترکیه را به زور به اصفهان کوچ داد. بر مبنای اطلاعات به دست آمده می‌توان گفت که از این ولایات حدود ۳۵۰ هزار نفر، از جمله تمامی اهالی جلغا کوچ داده شده‌اند. شاه عباس شهر گنجه را زیر توپهای آتش خود گرفته، آن را به چنگ آورد و بلافاصله ویران کرد. در بیرون راندن اشغالگران ترک (عثمانی) طبقات مختلف شهر شرکت فعالانه داشتند.

در سال ۱۶۰۱ «قوبا» علیه ترکها طغیان کرد. مردم تبریز و شیروان نیز قیام را آغاز کردند. اهالی باکو نیز به شورشیان پیوستند. عده‌ای از ترکها که در این محل می‌زیستند، به قتل رسیدند و بقیه اسیر شدند. در این زمان، خود ترکیه را نیز اغتشاشاتی فراگرفته بود. این نهضتها بنام عصیانهای «جلالی» در آذربایجان

و آناتولی اشتهار یافته بودند. اکثریت مردم به سبب ظلم و اجحافی که از حکام و اربابان دیده بودند، از این عصیانها حمایت می کردند، دهقانان آذربایجان و ارمنستان نیز به مبارزه پیوستند.

رهبری یکی از این گروههای شورشی را، قهرمان مردم آذربایجان، «کوراوغلی» برعهده داشت که در برابر اشغالگران عثمانی دلاورانه مبارزه می کردند. نام اصلی کوراوغلی «روشن» بود. يك فتودال عثمانی چشمان پدر او را، که دهقان ساده‌ای بود، درآورد. از این پس «روشن» لقب کوراوغلی یافت.

نیروهای شورشی کوراوغلی بر ظالمان عثمانی و فتودالهای صاحب زمین ضربات سنگینی وارد ساختند. در فواصل کوتاهی تاسالهای سیام قرن هفده میلادی، در نتیجه جنگها و پایداریهایی پی در پی، اشغالگران ترك از آذربایجان رانده شدند. نفرت مردم آذربایجان نسبت به اشغالگران بیخانه و تلاشی که آنها برای پایان دادن به این وضع می کردند، ایده‌های مبارزات رهایی بخش، در فرهنگ عامه، در ترانه‌های شورانگیز آذربایجانی و در داستانهای حماسی، به شکل درخشانی انعکاس یافت.

داستان کوراوغلی یکی از مشهورترین آثار آفرینش فرهنگ عامه است، در ایات زیر، نفرت آشتی ناپذیر او علیه ستمگران عثمانی احساس می شود:

کوراوغلی ایچنده دشمنین قانینی
مرد میداندا نعره سیندن تانینی
قیرین وزیرینی، توتون خانینی
لش‌لشین اوستونه قالانماق گرك...

ترجمه:

کوراوغلی تشنه خون دشمن است
در میدان رزم، مرد از نعره‌اش شناخته می‌شود
خوانین را بگیرد، وزیران را بکشد
باید که از نعش دشمن (اشغالگران عثمانی) پشته‌ها سازیم...

قاجاق نبی : در فاصله سالهای ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۰ میلادی مبارزات مردم ستمدیده آذربایجان علیه ظلم وجود دستگاه حکومت تزاری و اربابان بزرگ به اوج خود رسیده بود. دهقانان از پرداخت سهم مالکان و اجرای تکالیف بیگاری امتناع می کردند، اراضی فئودالها را در اختیار گرفته و عمال دولت تزار را به هلاکت می رساندند. گروههای کوچک و مبارز دهقانان بیشتر اوقات به اربابان فئودال هجوم برده ، املاکشان را تصاحب و بین تهی دستان تقسیم می کردند . این گروهها در نزد مردم به «قاجاقلار» (فراریان - یاغیان) مشهور بودند .

در سالهای ۱۸۹۰ که قیام یاغیان قدرت فراوانی یافته بود، یکی از گروههای مبارز یاغی را، دهقانی به نام «نبی» رهبری می کرد . «نبی» در ولایت «الیزابت پل» در دهی به نام «آشاقی مولی» به دنیا آمد. پدرش دهقان تهی دستی بود که يك خانواده هفت نفری را سرپرستی می کرد . اربابها دهقانان را به شدت استثمار کرده و آنها را از هستی ساقط کرده بودند .

هنگامی که شانزده ساله بود ، ارباب ، پدرش را زیر کنک گرفت . « نبی » به ارباب حمله کرد و با شکایت ارباب ، پلیس « نبی » را دستگیر نمود . حکومت تزاری او را به اردوی کار اجباری با اعمال شاقه محکوم کرد . نبی از اردوگاه فرار کرده، گروه دهقانی مسلحی تشکیل داد و علیه ستم فئودالها و حکومت تزاری مبارزه را رهبری کرد، دبری نگذشت که او در میان مردم بانام «قاجاق نبی» مشهور شد . طی سالیان دراز « نبی » به ستمگران تزاری ضربات سنگینی وارد ساخت . نیروهای دولتی با دشواری فراوان توانستند گروههای یاغی را که رهبریشان به عهده «نبی» بود ، سرکوب کنند .

« نبی » در نتیجه خیانت به قتل رسید . خبر مرگ وی سبب خشم دهقانانی شد که مدت زمان درازی قهرمان دلیر خود را فراموش نکرده بودند. به نام «قاجاق نبی» ترانه های بی شماری ساخته شد که به افسانه ها پیوسته است :

« بوزآت » سنی سرطوله‌ده باغلارام
 اینان سنی مخمل اینن چول لارام
 ایهر منی بو داعوادان قورتارسان ،
 قیزیلدان گوموشدن سنی نال لارام ...

ترجمه :

ای اسب خاکستری ، تو را بر سر طویله می‌بندم
 باور کن ، جل ات را از مخمل می‌سازم
 اگر مرا از این نبرد برهانی ،
 از طلا و نقره ، نعلت می‌کنم ...

پایان

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	۱- تصویر آذربایجان در آئینه تاریخ - داوریه‌های موناخون
۱۹	۲- تبریز در تاریخ
۵۱	۳- وصف تبریز از زبان جهانگردان
۹۹	۴- وضع جغرافیائی تبریز در سالهای انقلاب مشروطیت
۱۰۹	۵- آداب و رسوم و فرهنگ عامه (فولکلور) مردم تبریز - آداب ضیافت و میهمانی - عادات و آداب زندگانی تبریزیان - لوطی‌های تبریز - چهارشنبه سوری - تولد کودک - عید نوروز - ایام عروسی - رسم‌ها و باورهای عامه - ظرفا و بذله‌گویان تبریز - دو نمونه از لطایف - ادبیات و حماسه‌های عامیانه و مردمی

منابع

عنوان	مؤلف	مترجم
البلدان - احمد بن ابی یعقوب		
معجم البلدان - یاقوت حموی		
المسالك و الممالك - ابن خردادبه		
آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن (جلد نخست) - سید اسمعیل وکیل		
تذکره جغرافیای تاریخی ایران - و . بارتولد ، ترجمه حمزه سرادآور		
تجارب الامم - ابن مسکویه		
آذربایجان و نهضت ادبی - دکتر جمال الدین فقیه		
تاریخ و جغرافی (دارالسلطنه) تبریز - نادر میرزا		
نزهة القلوب - حمدالله مستوفی قزوینی		
حدود العالم من المشرق الى المغرب -		
تاریخ تبریز - و . مینورسکی		
تبریز از دیدگاه سیاحان خارجی در قرن هفدهم - اکرم بهرامی		
تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری - دکتر محمد جواد مشکوة		
چهل مقاله - حاج حسین نخجوانی		
تاریخ آذربایجان - آ . افشار		
لفت نامه دهخدا		
فرهنگ جهانگیری - انجو شیرازی		
سیاحتنامه اولیاء چلبی		
سیاحتنامه شاردن - محمد عباسی		
سفرنامه کاری - دکتر عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ		

عنوان	مؤلف	مترجم
سفرنامه اوژن فلاندن به ایران -	حسین نور صادقی	
مسافرت به ارمنستان و ایران -	پ . ام . ژوبر - محمود مصاحب	
سفرنامه درویدل -	جواد محیی	
سفرنامه جکن -	منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای	
سفرنامه فرد ریچاردز -	مهن دخت صبا	
سفرنامه کلاویخو -	مسعود رجب نیا	
باباکیلار -	محمد علی فرزانه	
ایران‌شهر -	نشریه کمیسیون ملی یونسکو	
معتقدات و آداب ایرانی -	هانری ماسه ، ترجمه مهدی روشن ضمیر	

کتابهایی که در زمینه تاریخ منتشر کرده ایم

سربداران

محمد رضا حسن بیگی

تحلیلی از مبارزات سربداران خراسان بر علیه سلطه مغولان
به رهبری شیخ حسن جوری و سرانجام ...

عقاب سفید

پژوهشی در زندگی حسن صباح و فرقه اسماعیلیه

منصور خاتلو

بیانی تازه و روایتی نو از تشکیلات فرقه اسماعیلیه
و مبارزات آشتی ناپذیر فدائیان اسماعیلی به رهبر
حسن صباح و سرگذشت این مبارزان در قلعه الموت

جمیله بوپاشا و انقلاب الجزایر

زید الصباح

این کتاب مبارزات به حق مردم مسلمان الجزایر تحت
سازماندهی جبهه آزادیبخش الجزایر را به تصویر
می کشد و سیمای راستین شیرزن الجزایری
« جمیله بوپاشا » را برای همیشه
در سینه تاریخ جاودانه می سازد

مرکز غیبی تبریز در انقلاب مشروطیت ایران صمد سرداری نیا

نویسنده کتاب با تأکید بر منابع موثق تاریخی
ماهیت تشکیلات انجمن سری تبریز در انقلاب مشروطیت
ایران را در این کتاب تاریخی برای نخستین بار با ارائه
اسناد و تصاویر منتشر نشده‌ای تصویر می‌کند. مطالعه
این کتاب برای کلیه دوستداران کتابهای تاریخی و
سیاسی توصیه میشود.

این کتاب با قطع رقی به قیمت ۵۸۵ ریال اخیراً
از طرف نشر تلاش منتشر شده است.

۲۵۰ ریال



مؤسسه انتشارات تلاش

تبریز - چهارراه شریعتی جنب بازار ارک پلاک ۱۱

تلفن ۶۶۵۲۶